

**مشکل عمامه:
پوشک و موشک!**





عباس پهلوان

حاج آقا! این خرقة بینداز و برو...!

مخالفتان که می‌خواهند سربتن چنین حکومتی نباشد. در این میان «رهبر معظم» و مشاوران از خود او گمراه ترش مثل خر مانده در گل هستند و مرتب در حال تصمیم گیری های متضاد و متفاوت ولی سرانجام سردرگمی. مهم تر اینکه به «آقا» القاء کرده اند که «تغییر و تحول» لازم است و این که حسن روحانی را به نحوی رد کنند! ولی چه کسی را بیاورند که بتواند مانع سقوط رژیم باشد!؟

ضعیف کردن، انداختن گربه های وحشی مجلس به خایه رئیس جمهوری تا حدی که - از اونه به اسم فعلی اش و نه حتی اسم شناسنامه ای اش و نه عنوان تشریفاتی اش - بلکه با عنوان تحقیر آمیز «یارو» نام می‌برند!

در حالی که با جلسات دستوری در مجلس و بیرون انداختن دو سه تن از وزیران و پاپوش دوزی برای چند نفر دیگر به ظاهر کار رئیس جمهور تا آن هفته ساخته بود ولی اواسط هفته گذشته همانهایی که رهبر، شیرشان کرده بود که تو دل «روحانی» غرش کنند و او را یک لنگ و پا در هوا بگذارند! ناگهان توپ و تشر «آقا» متوجه مجلسیان شد و حمایت از رئیس جمهور - حتی به جناح ها و قدرت های داخل رژیم که «با ایجاد و تشکیلات و کار موازی با دولت» رقابت و لجبازی می‌کنند!

گرچه رژیم در این چهل سال همیشه دچار این دستپاچگی ها، بی تصمیمی ها، ندانم کاری ها، موازی سازی های سودآور، بی عرضگی ها و سیاست های غلط بوده ولی حالا دیگر همگی از خیریت خودشان و حکومتشان مستاصل شده اند ولی با این وجود به بازی «تغییرات دروغی» ادامه

تا لوطی بساطش را برچینند و برود و صد البته بعد از سکه بارانش که از سوی مردم می‌شد.

قدیم ترها از جمله تفریح های رایج در محلات پائین شهر تهران «لوطی عنتری» ها بودند. لوطی ها یا عنتر داشتند یا خودشان - در حالی که مزقونی و دنبکی همراهیشان می‌کرد- با آن لوطی را به رقص و فر کمری وامیداشتند.

از جمله (یکبار دیگر هم برایتان نوشته بودم) بازی با آفتابه بود که «لوطی عنتری» یک آفتابه مسی آنموقع ها، وسط معرکه اش می‌گذاشت که دور تا دور حیاط تماشاچی های چادر به سر زن و دختر، مردهای علاف و جوانهای بیکار نشسته بودند. یکی از لوطی های عنتری ها، ضرب می‌گرفت و یکی تازی و تنبوری به صدا درمی آورد و لوطی اصلی دور آفتابه می‌چرخید و می‌رقصید و فر میداد و گاه گذاری از جمعیت می‌پرسید: چه جوری برم تو آفتابه!؟

تماشاچیان دور حیاط یک صدا فریاد می‌زدند: با پا برو تو آفتابه!

لوطی به ظاهر امتحان می‌کرد و با مسخرگی میدید که نمی‌شود و با همان رنگ، ادا و اطوار می‌آمد و دوباره می‌پرسید: چه جوری برم تو آفتابه؟ مردم یک صدا می‌گفتند: با سر برو تو آفتابه!

لوطی میدانست که از دهنه آفتابه یا سوراخ و به هر جوری نمی‌شود توی آفتابه رفت! ولی بابت سرگرم کردن و تفریح مردم، آنرا ادامه میداد و عوام نیز می‌دانستند این بازی در اصل نمایش است ولی محض خنده و تفریح و فر کمر زیر چادر، و یادیدن رقاصی مردها و جوانها و خود لوطی، به تماشای نشستند

ولی آنها گوئی باورشان نمی‌شود که مردم به چشم «طیب نامحرم» و راندازشان می‌کنند به قول عالیجناب حافظ «پیران جاهل و شیخان گمراه» باید بروند و گم و گور شوند:

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت (البته ساهلاست سوخته است) حافظ این خرقة بینداز و برو...!

پز پفکی موشک دوربرد رژیم!

وقتی خامنه ای می‌گوید: به اروپایی ها اعتماد نکنید! برای این که «موشک دوربرد جمهوری اسلامی» نیز به نیت همان «نیروی هسته ای» و برای اهدافی نظیر داشتن بمب اتمی است که مورد اعتراض اروپایی ها هم می‌باشد.

آدم عوضی حتی با «سنجاق قفلی» هم ضایعه و حادثه می‌آفریند چه برسد که کارد و اسلحه به دستش بدهی؟! جمهوری اسلامی در این زمینه، پرونده سیاهی در عملیات تروریستی دارد از همان: مسلسل ژ ۳ که روز اول انقلاب، به دستشان دادند تا تیربار و مواد منفجره ای (برای خرابکاری و تخریب و کشتار).

حکایت آنست که بچه سوسک از ننه اش پرسید: لونه ما خیلی بوی بدی می‌ده! مادره گفت: بچه جون بوی گند از خودمونه!

معلوم نیست اینها سوابق آدمکشی و تقلیدی و تکراری ست از واقعه کربلا و شهدای ۷۲ تن - این که خودشان آن همه به آن شاخ و برگ به واقعه داده اند- در هر حال آخوندها مقلد شمر و خولی و حرمله و یزید در آدمکشی اند، منتهی مراتب با تسلیحات روز عمل می‌کنند. آن همه عز و چز

مردم را هدر داده است.

بالاخره و به قول معروف، بعد از هرگز! دهان یکی از نمایندگان مجلس اسلامی باز شد (غلام رضا حیدری) و در مورد خرج گزاف و هزینه نان و عدسی و پنیر مردم را که رژیم صرف «موشک سازی» می‌کند- پیشترها خرج هزینه های گزاف «هسته ای» کرده بود- سخنی گفته و یا بازخواستی کرده به درستی که همه ولخرجی ها بیهوده بوده به مصداق ضرب المثل «پیه زیادی را دور کون میمالند» حکومت اسلامی، بیت المال مردم را هدر داده است.

هر چند حالا هم هنوز داغ فعالیت هسته ای موقوف شده، را دارند و زیر جلگی می‌خواهند «غنی سازی اورانیوم، را که- بابت آن داغ به دلشان گذاشتند- با گسترش فعالیت موشکی جبران کنند. رژیم با گاوبندی با آسمان جل های خر مرد رند کره شمالی، «ویر موشک سازی» اشان می‌خواهند. مرتب باروت و مواد منفجره توی موشک های خریداری شده از کره شمالی ریخته اند که قدرت انهدام و تخریب، و به علاوه سرعت آن را تا هدف اصلی، زیادتر کنند. تابحال نیز همین عملیات ابتدایی در آزمایش های موشکی داخل ایران ضایعات و خرابی های بسیار به بار آورده است.

ماوقف:

مجلس بی خاصیت!

* خبرگان، مجلس خبرگان! مجموعه ای از آخوندها و به اصطلاح پیر و سالمند ازاول تشکیل شدنش عینهو «اماله» توی خانه ها بود و هیچوقت به کار نمی آمد چه برسد که اثرگذار هم باشد! وظیفه این مجلس، نظارت بر کار و بار و حرفهای «رهبر معظم» است مثلاً در فاصله یک ماه چند جور حرف متضاد نزد ولی رهبر معظم برای این که مبدا ترکیب این مجلس انترکیب بهم بخورد، تکلیفی برای آنان تعیین کرده به نام «هئیت اندیشه ورز» که واری و بررسی کنند که انقلاب اسلامی در حل مسائل مردم پیشرفت داشته است یا نه؟!!

همشهری ما می گفت: این گاو نره!... جواب داد: کاری نداشته باش تو بدوش!



با آلت من هم بازی کنید!!

.... روایات دیگر این که پسر خوشگلی را برای مظفرالدین شاه آورده بودند که از راه نرسیده سلطان قاجار با عجله «مشغول» شد پسر گفت: اعلیحضرت زانو تون رو از روی کون من بردارید:

مظفرالدین شاه در حال ذوق زدگی گفت: بگو ماشالله خودشه!

دنیای بی کسی!

* می گفت: قربان ناله های دلت مادرا!

مصباح یزدی معروف معلوم نیست به درگاه کی نالیده کی ما (منظورش حکومت اسلامی ست) به تعداد انگلستان یک دست، در دنیا، دوست نداریم!

معلوم نیست حکومتی که ۴۰ سال نتوانسته نظر مهربانانه جهانیان را به خود جلب کند برای چه توی دنیا سرپاست؟!!

مهم تر این که به همه این کشورها- که چشم دیدن چنین «جونورهای بی» را ندارند- سفیر و کنسول و کاردار می فرستد؟

بدبختی این که دلارهای چپاولی هم به ته رسیده است.

خداوند به آن که عقل ندادی پس چه دادی؟! لابد کمی «رو»ی بیشتر که آخوند مصباح یزدی ادعا می کند: باید مانند اول انقلاب و دوران دفاع مقدس و بسیج شویم!

آخوند مشکل گشای رژیم خبر ندارد که: در اقبال و ادبار گردون دون / رگ جان تدبیرها بگسلد / چو آید به مویی توانی کشید / چو برگشت زنجیرها بگسلد /

باباخان (فتحعلیشاه)- که هر زن و دختری که دم دستش می رسید (کم هم نمی رسید) به «حرمسرا» می فرستاد، او در این نامه بعد از تعارفات و سفارشات می نویسد «دیگر این که «سه چهار نفر غلام بچه ارمنی خوب اگر در آنجا پیدا کنی از برای ما بفرستید، بدنیت چرا که غلام بچه های ما تمامی نزارک شده اند و کار ما معطل است. اگر پیدا شود، عوض سوقات بسیار خوب است که بخاکپای ما بفرستید از برای خدمت نمودن خوب است»!

البته این «عادت همایونی» پس از «نزارک» شدن غلام بچه ها تا زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه ادامه داشت!

پسر بچه های حرم!

* اعتمادالسلطنه می نویسد ناصرالدین شبی هوس پسر بچه کرد. عذر آوردیم این وقت شب پسر بچه از کجا بیاوریم؟! سلطان اصرار در اصرار که امشب من می خواهم یک پسر بغل بگیرم! گفته شد: این همه کنیز و دختر بچه، یکی را از عقب به بغل بگیرید و به او برسید.

ناصرالدین شاه گفت: من عادت دارم وقتی «پس اش» را به «پیش ام» می گیرم با آلت پسر بازی کنم!

گفتم: یکی از دختر بچه ها را من به پشتم می گیرم و شما از عقب کار خودتان را برسید و

بنده خدا بوی کباب به دماغش خورده و اعلام داوطلبگی کرده است به جانشین حسن روحانی!

یادش بخیر آن مادری که پسرش به آهنگری گذاشت که چیزی یاد بگیرد و پس از دوسه روزی، دیگر به کارگاه آهنگری نرفت اوستای آهنگر از مادر پرسید: پسر تون چی شد؟ جوابداد: همان دو سه روز همه فوت و فن آهنگری را یاد گرفت! پرسید: چتو؟

گفت: آهن را توی کوره می بریم وقتی سرخ شد آن را روی سندان زیر پتک، می گذاریم و می کوبیم وقتی پهن شد بیل میشه! باریک که شد: سیخ میشه!

استاد آهنگر گفت: عجب بچه با استعدادی؟! نه این که خودش آهنگری یاد گرفته به ننه اش هم یاد داده!

علائق سلطانی!

* رواج «بچه بازی» در دوره قاجار بعدها به پدیده ای به «هم جنس گرایی» ادامه پیدا کرد و بعضی از «جاهل» ها عقب این «لذت عقبی» پسر خوشگل ها بودند! بعدها بصورت بیماری معروف شد و «جنسیت» دوگانه و کار را به عمل جراحی واگذار کردند! حالا در هندوستان نیز هم جنس گرایی آزاد اعلام شده است! در نگاهی به فصلنامه «بخارا» «متن دستخط نامه ای از فتحعلیشاه قاجار چاپ شده بود. که به پسرش عباس میرزا نوشته که در خاک روسیه بوده است.

توجیه کودک آزاری!

* دوسه دختر بچه را در ماه های گذشته وهفته اخیر در مشهد ربوده و پس از تجاوز، آنها را کشته اند (پارو، پول صیغه کردن در «خانه های رسمی صیغه» را هم نداشته است)؟! اما اولیای دادستانی فارغ از این جریانات هستند و معاون دادستان خراسان رضوی می گوید: لباس و چیدمان شیک ظاهر بچه ها عامل محرک برای کودک آزاری (تجاوز به عنف) است!

او از جمله اضافه می کند در پرونده قتل دختر هفت ساله در مشهد، قاتل موهای زیبای این دختر را «عامل محرک» برای انجام کودک آزاری دانسته بود!

قصد و غرض دادستانی «ضرورت برحجاب اسلامی» هم برای دختران هفت ساله به بالاست و دیگر وجود «خانه های صیغه» واجب است و مردم بیخودی برای اسلام عزیز علم الهدایی «حرف» در نیاورند!

حالا بگذریم که کودکان کار و کارتون خواب ها توی خرابه ها حتی در کنار زباله ها هم از تجاوز و کودک نوازی!! در امان نیستند.

من هستم!

* محمد باقر قالیباف شهردار دزد و سابق تهران گفته است: مشکلات کشور، راه حل های سه ماهه دارد و نه ۳ ساله!



آنچه در تماس تلفنی، ارسال فکس، گفتگوهای خصوصی و دوستانه برای شما یادداشت کرده ایم:

تک مضراب



حال و احوال

شیوه های کهنه مبارزاتی!

«فکر نمی کنید کشاندن مردم به میدان مبارزه با روش های کهنه و به اصطلاح انقلابی و کمونیستی در زمان کنونی بسیار بیهوده است؟»

*** ما معتقدیم در شرایط کنونی ایران که هیچ حرکتی از خارج رهبری نمی شود، آن شیوه ای که توده مردم بپذیرند، قابل عمل است، چه کهنه باشد چه مدرن و حتی شلم شوربا مثل انقلاب ۵۷!**

شعارهای قدیمی!

«من این اطلاعات و اعلامیه جمعیت های جوراجور همه علیه حکومت اسلامی می خوانم که اغلب بوی «نا» میدهد و کهنه است حتی کلمات را با چهل پنجاه و ۷۰ سال پیش توفیری ندارد ولی همه شعارها پوسیده شده است.»

*** ایدئولوژی های سیاسی سالمند، مرگ خود را پذیرفته اند و عمر شعار دهندگان آن هم به کشف و ارائه ایدئولوژی تازه ای نمی رسد.**

دعوی اسلام تازه!

«این تبلیغات و هوجی بازی که می گویند مردم از اسلام برگشته اند و یا «اسلام در ایران از سکه افتاده» موجب می شود عده ای ادعا کنند که ما اسلام تازه ای ارائه می دهیم و «اسلام نوین» خود را به مردم بچپانند.»

*** نگرانی به موردی است دینی که با دخالت در سیاست آلوده و فرسوده و با جنایت و خیانت همه فروغ و اصول آن لت و پاره شده، ترمیم آن غیر ممکن است.**

ادای فروتنی و تواضع!

«به نظر می آید که «مجله فردوسی امروز» زیاد ادای فروتنی و بی طرفی درمی آورد.»

*** تابحال توی بحر این وسوسه حضرت تعالی نرفته بودیم! یعنی: عوام فریبی! برای چه؟!***

گپ و گفت:

۱- هر جنبش باید یک قدرت سیاسی حمایتش کند چرا بعضی از ایرانیها از حمایت «دونالد ترامپ» برای رهایی ایران طفره می روند و نمی پسندند!*

عده ای در صمیمیت او تردید

دارند و جمعی ادای ملی! درمی آورند، در حالی که حتی ملی شدن نفت نیز بدون جلب نظر آمریکا و «گریدی» سفیر آن کشور در ایران، انجام نمی شد.

۲- این آخوندهایی که امکان تحریم از سوی آمریکا را دست کم گرفته اند بایستی چهارتای آنها راه دوروزی توی یک اتاق قفل شده بیندازند- نه این که غذا بهشان نرسد ولی فقط دسترس به توالت نداشته باشند- تا بفهمند تحریم یعنی چی؟!*

آن اتاق را مانند کشورمان به گه می کشند!

۳- دست از سر این محمد خاتمی اصلاحات چی بردارید. دیگر بدتر از جنتی و مصباح که نیست!*

این خاتمی به آرمان های یک ملت خیانت کرد و آنها را به بیراهه راه امام کشاند!

۴- اِطاق بعضی از این آخوندهای حاکم رسماً لبنان- عراق سوریه، یمن و فلسطین را زیر فرمان خود می بینند.

پدر احتیاج و بی پولی بسوزد که تصمیم بگیران این چندتا به اصطلاح کشور را نوکر جمهوری اسلامی کرده است که همین روزها خود این رژیم هم از «پپسی» بایستی مجیز پوتین را بگوید!

خارج از محدوده؟!*

دماغ سوخته رژیم!

* یادتان هست زمانی در تهران می گفتند: دماغ سوخته میخریم! حالا حکایت شماسمت وعده های تان مثل یخ آب شده و از سقوط حکومت جهنمی آخوندها در ایران خبری نشد.

حالا سوخته های دماغ را چند میخوری؟ می بوی یا میگذاری زیادتر بشه؟!*

دست انگلیسی ها کوتاه!

* آمریکا در مورد ایران باید اول دست دولت فخیمه انگلستان را در حمایت از جمهوری اسلامی کوتاه کند که این چندماهه بیشتر از سابق جیک و

پیکشان یکی شده است.

اگر جای تردیدی در اقدام «ترامپ» وجود دارد در همین نوع سیاست است، انگلستان طراح چنین حکومت مذهبی در ایران بود و تاکنون نفع زیادی از وجود این حکومت در منطقه برده است و حالا هم مرتب سفتش می کند.

یک تعارف خشک و خالی!

* ما با وجود یک نیروی جوان دختر و پسر و مردانی که هنوز قدرت تصمیم گیری و عمل دارند (چه در ایران و چه در خارج) چه احتیاجی داریم از آن عده (چیپول ها) و (ملی نما) های فرسوده شده که صفحه گرامافون آنها روی ۲۸ مرداد گیر کرده! کمک بخواهیم که برای رهایی مردم بیبوندند. این؟!*

حالا شما برای یک تعارف خشک و خالی اینقدر جوش نزنید که ممکن است از «قدرت تصمیم گیری و عمل» بیفتند!*

گرانی هراس آور دلار!

* راستی راستی وقتی می خوانم یا می شنوم یک دلار در ایران باز هم گران شده تا امروز به ۱۴ هزار تومان رسیده، حیقم می آید که برای خرید مایحتاج منزل حتی در آمریکا دلار بپردازم و خیالاتم می رود بسوی چند بسته بزرگ اسکناس برای یک بستنی یا نوشیدنی!*

به قول یکی از هموطنان پول به این بی ارزشی، بایس به رویش بشاشی!*

تلگراف

تشکیلات موازی با دولت:

- چپاول های بی پروایی!

- افزایش رقم معیشت:

- نیست مشکل گشایی!

- مشکل پوشاک:

- کنافت تماشایی!*

- گران فروشی و احتکار:

- مردم افتاده از پای!

- تمامیت ارضی سوریه:

- مثلاً کلید مشکل گشایی!

- خفقان بیشتر در مجلس:

- کر و کور و لال های مومیایی!

- افزایش اضطراب مردم:

- وحشت از بی فردایی!

تغییر عنوان!

روزنامه «سایه» نوشت: راحت طلبی، عارضه ای که اقتصاد کشور را به زانو درمی آورد.

از کی تا حالا دزدی و اختلاس مسوولان و «خودی» های حکوت، اسمش «راحت طلبی» شده؟!*

ما می مانیم!

روزنامه «بهار» نوشت: حسن روحانی می گوید حضور آمریکا در سوریه فوراً پایان یابد.

ولی روسیه هرچه دل پوتین خواست در سوریه بماند و جمهوری اسلامی در کنارش!*

روزنامه «سیاست روز» نوشت: رهبر انقلاب اعتقاد دارد که هدف دشمن ایجاد اضطراب، یاس و بدبینی در مردم است.

رژیم و دولت جهادی نیز این هدف را با ادامه گرانی مایحتاج عمومی و دلار بخوبی انجام می دهد!

قحطی در راه است!

روزنامه «جهان صنعت» نوشت: تغییر ساعتی قیمت ها.

تا وقتی اصلاً جنس و کالایی ن باشد که ساعتی قیمتش بالا برود!

باور رهبری!

روزنامه «رسالت» نوشت: رهبری باور عمیق به مردم سالاری دینی دارند!

باور نامبرده از عفو معلم قرآن بیت رهبری بواسطه تجاوز به بچه های کلاس و مداحان خایه مال رهبری پیدا است!*

در باغ سبز!

روزنامه «صنعت، معدن، تجارت» نوشت: کدام بانک ها بیشترین سود را می دهند.

هر چقدر هم سود به سپرده ها بدهند یک دفعه سپرده های مردم را بالا می کشند!

برای اسد بماند!

روزنامه «کار و کارگر» نوشت: تأکید ایران، روسیه و ترکیه به حفظ تمامیت ارضی سوریه.

البته با حفظ منافع روسیه و ارسال حواله های میلیارد دلاری حکومت ایران برای بشار اسد!

تز امام!

روزنامه «امتیاز» نوشت: اقتصاد دان ها جلو بیایند، نه اقتصاد خوانده ها.

از زمان امام هیچ کدام را دخالت ندادند بجز مشتکی خرا! (به دستور امام).

مبتکر کوپن!

روزنامه «عصر رسانه» احتمال توزیع سراسری کوپن برای کالاها.

پس چرا مبتکر کوپن در جمهوری اسلامی «میر حسین موسوی» هنوز مورد غضب است!

آسمان همه ایران!

روزنامه «کارون» نوشت: تاخت و تاز گرانی در آبادان و خرمشهر.

بهر کجای ایران که روید آسمان همین رنگست: (سیاه).

مصونیت مفسدین!

روزنامه «نوآوران» نوشت: مادامی که دانه درشت ها مصونیت قضایی دارند، فساد باقی می ماند.

همچنان پرونده های فساد چند میلیارد دلاری و چندین میلیارد تومانی در قوه قضائیه خاک می خورد!

توهین جنسی!

روزنامه «هشرون» نوشت: از میزان توهین های جنسی به زنان نماینده شوکه ایم!

این یک از هزاری است که زنان عادی در محل های کار و ادارات تحمل می کنند!

لقمه بزرگ!

روزنامه «ابرار» نوشت: حل منازعات سوریه از طریق حل های سیاسی.

همچنان لقمه بزرگ در سوریه نصیب روسیه می شود!

بدهکاری به آیت الله!



هادی خرسندی



رفته بودم دفتر «المسلمین قانع نسب»
بر برادر سکرتر کردم سلامی با ادب
سکرتر گفتا بیا قدری جلو! رفتم جلو
سکرتر گفتا برو قدری عقب! رفتم عقب
سکرتر نوشابه ای پر سرصدا را سر کشید
نام فامیل مرا پرسید گفتم: تشنه لب!
گفت اسم والدت، گفتم رجب، دادش به ثبت
گفت اسم والده؟ گفتم عیال مش رجب
پشت آن پرسید اسم بچه ها؟ گفتم عقیم
بعد نجوا کرد اسم همسرت؟ گفتم عزب!
سکرتر دستی به ریش خود کشید و گفت خوب
پیش آقا کار واجب داشتی یا مستحب؟
گر برای دستبوس آیت الله آمدی
وقت آقا پر شده اینهفته تا یکشنبه شب
گفتمش عرضی مرا باشد، شما زحمت بکش
گو به آقا، من ندارم چیزی از ایشان طلب!
هم نمیخواهم ز پول خویش یک دینار پس
هم نخواهم از زمینم پس بگیرم یک وجب
سکرتر غرید: از آقا طلب داری شما؟
آیت الله و بدهکاری؟ عجب، یاللعجب!!
گفتم این حضرت طلبکاران خود را یک به یک
یا به کشتن داده یا محبوس کرده زین سبب
شش طلبکار خودش را داده تحویل اوین

ده طلبکار خودش را کرده تبعید حلب
باجناق من ز آقا ثلث پول خویش خواست
او فرستادش به آنجا که نی اندازد عرب
چشم من بدجور ترسیده ست از این ماجرا
بسکه آقای شما دزد است و بدذات و جَلَب
گر از او امروز بستانکار باشم، ابله‌یست
ابلهانه تر ز روزی که از او خوردم رَکَب
سکرتر نشنیده بگرفت این سخن های مرا
یا گمان میکرد هذیان گفته ام از فرط تب
گفتم اینجا آمدم بهر مفاصای حساب
مال من خیرات آقا مثل حلوا و رطب
یاد آن قرضی که دادم، میکنم از سینه پاک
تا نباشم در مظان خشم و مشمول غضب
مینویسم بی حساب استیم و امضا میکنم
تا نبینم آنهمه کابوس با رنج و تعب

من حسن بیکارم و او آیت الله بزرگ
صاحب پست و مقام و تیترو عنوان و لقب
من گذشتم بلکه خود را بیمه ی آقا کنم
وارهم از اینهمه دلواپسی، درد عصب
سکرتر پهلوی آقا رفت و چون برگشت گفت:
توی مود خوب بود آقای ما از لطف رَب
گفت فرمودند: باقی را شما قسطی بده!
اولین قسطش دوشنبه اول ماه رجب!
سکرتر دور سرم چرخید با کل اتاق
سوختم از شوک ولیکن دوختم از فحش، لب
راه افتادم بیایم، سکرتر اخطار کرد:
وای اگر یک قسط تو افتد بهر علت عقب
حالم انسان شد که رفتم یکسره پیش پزشک
قصه را تعریف کردم بهر دکتر در مطب
گفتمش داروی دردم؟ گفت تشت آب سرد
گفتمش دستور مصرف؟ گفت صبح و ظهر و شب

دورنمایی از این هم سیاهتر!



پرویز قاضی سعید

ابتدا از یادآوری یک بحث تاریخ اجتماعی از خوانندگان ارجمند پوزش می‌طلبم. اما گاهی برای رساندن جان کلام و عمق مطلب ناگزیر باید به بعضی از مسائل توسل جست. تا اوایل سلطنت محمدرضاشاه پهلوی فقید مسئله «فاضلاب» یک گرفتاری اجتماعی غیر قابل حل بود.

خانه‌های بازمانده از دوران قاجار هنوز همان بود که بود، زیرا رضا شاه کبیر، گرفتاریهای بزرگتر و مهم‌تر از این قبیل مشکلات اجتماعی داشت که اول از همه برقراری امنیت در کشور بود، سپس سازماندهی تشکیلات جدید ممکن نظیر بیرون کشیدن مسئله «قضاوت» و در یک کلام دادگستری از چنگ آخوندهای شیاد و حقه باز که مردم انواع و اقسام گرفتاریهای دوران قاجار را داشتند. یکی از همین گرفتاریها، «تخلیه چاه مستراح» بود! هر وقت چاه توالی خانه آئی انباشته می‌شد و بوی زننده آن، خانه و سپس محله را دربر می‌گرفت، «مُغنی» هائی بودند که می‌آمدند، جلوی در خانه و یا کوچه، چند سطل خاک را به صورت یک گودی درست می‌کردند و سپس گونی گونی چاه مستراح را بالا می‌کشیدند و همانجا کنار در خانه و یا دیوار کوچه داخل آن گودالی که از خاک درست کرده بودند می‌ریختند و باید مدتی صبر می‌کردند تا خشک شود و بعد با وسایل



آن روزی، مثلاً گاری فضولات خشک شده را از کوچه می‌بردند که خود این قضیه از یک طرف نوعی کار و کاسبی محسوب می‌شد (کار برای مغنی‌ها) و کاسبی برای آنها که فضولات را به مزرعه داران اطراف شاه‌عبدالعظیم به عنوان «کود» می‌فروختند. این قضیه را هنوز هم بسیاری از مردمان کهنسال به یاد دارند و یا از پدران و مادران خود شنیده‌اند.

از عواقب این نوع تخلیه چاه توالی می‌گذریم. بعدها که مملکت در دوره پهلوی‌های پدر و پسر در جاده ترقی و دور شدن از آن عقب ماندگی‌های تاریخی افتاد، نوعی «کرم» مخصوص را در دستگاه هائی می‌آوردند و در چاه‌های توالی پر شده می‌انداختند و در آن را می‌بستند و یک چاه تازه کنار چاه قدیمی می‌زدند!

کرم‌ها ابتدا فضولات را می‌خوردند و وقتی آن فضولات تمام میشد و گرسنگی به کرمها هجوم می‌آورد کرم‌های بزرگتر، کرم‌های کوچکتر را می‌خوردند و این قضیه منجر به پاک شدن چاه میشد.

حالا قضیه «حکومت اسلامی» دقیقاً وضعیت همان چاه‌های توالی را پیدا کرده تا آخوندها به جان هم افتاده و مشغول خوردن یکدیگر شده‌اند!

بعد از ۴۰ سال تازه‌ترین نمونه را خدمت شما ارائه دهم.

روز سه شنبه گذشته (هنگامیکه این مقاله تحریر می‌شود) «پنجمین اجلاس خبرنگاران

رهبری» در غیاب «حسن روحانی» رئیس‌جمهور (در غیاب رئیس‌جمهور) به ریاست «احمد جنتی» (پیر کرم توالی رهبری) کار خود را آغاز کرد. مسئله مورد بحث، رسیدگی و نظارت بر دستگاه‌های زیر نظر شخص رهبر بود. یعنی دستگاه‌هایی که در حکومت اسلامی، هیچ وزیر و وکیل و شخص ثالثی جز شخص خامنه‌ای، امکان حرف و بحث و رسیدگی در مورد آنرا ندارد!

مسئله از زمانی آغاز شد که آخوند مهدی کروی از داخل مثلاً زندان خود نامه سرگشاده‌ای نوشت و به مجموعه‌های زیر نظر شخص خامنه‌ای انتقادات متعددی کرد که نتیجه نهانی این بود که همه مشکلات امروز مملکت، دزدی‌ها، فقر، گرسنگی، اوضاع اسفناک اقتصادی و در کوتاه‌ترین کلام، کلیه بلاهای که به سر ملت اسیر و بدبخت می‌آید، نتیجه کار خامنه‌ائی و رهبری ناقص آنست!

جنتی، که خود از «پادوهای» سرشناس رهبری و یکی از عوامل خرابی اوضاع ملت است در این نشست - بجای هر نوع پاسخ قانع کننده‌ای اوضاع و احوال و خیم حکومتی را که در آستانه سقوط قرار گرفته است بر ملا کرد!

جنتی گفت: «نقشه شوم دشمنان ما، ثبت هزینه‌های ناکارآمدی دستگاه‌ها، به پای رهبری است!

او افزود: طوری تبلیغ می‌کند که انگار شخص رهبر در همه امور اجرایی کشور فعال مایشاء هستند!

انگار مردم نمی‌دانند و یا بی‌خبر هستند که موضوع «عدم نظارت نهاد‌های تحت امر خامنه‌ائی که، به صورت مهم‌ترین شکل کشور درآمده است به گونه‌ای که نه دولت و نه مجلس و نه حتی همین «شورای رهبری» و سپاه پاسداران زیر نظر رهبر است. پس همه بلاهایی که در ایران به طرق مختلف بر سر مردم می‌آید فعالیت‌های اقتصادی، گسترش ارزان و ساده مواد مخدر، از واردات قاچاق بگیر و ببند‌های خودسرانه چپاول بنیاد عظیم و بسیار ثروتمند به اصطلاح بنیاد «مستضعفان» که جزو پول‌دارترین سازمان‌ها در کل جهان هست، قدرت تبلیغاتی «صدا و سیما» و قوه قضائیه که زیر نظر شخص خامنه‌ای مصون از هر گونه پرسشی چه رسد به نظارت و دخالت وانگهی شخص خامنه‌ای نه در پنهان و دور از انتظار عمومی که صراحتاً روشن و آشکار اعلام کرده است که هیچ شخص و یا دستگاهی و حتی مجلس به اصطلاح شورای اسلامی و یا همین مجلس شورای رهبری اجازه بحث و گفتگو در مورد چگونگی کار این دستگاه‌ها را ندارد!

در همین آخر جلسه‌ای که جمعی از به اصطلاح رجال حکومتی با خامنه‌ای جلسه داشتند، آقای نبوی یکی از حضار در این جلسه بعداً گفت:

آیت‌الله خامنه‌ای در این جلسه فرمودند: اینکه بگویند ما می‌خواهیم درباره اینکه چرا فلان شخص به فلان سمت منصوب شده و با

همین است بهشت!



علیرضا میبدی

چه کسی بود

قلم را

به شرف

داد قسم؟

چه کسی،

بر

در و دیوار نوشت

که

«همین است بهشت»؟!

مردم کوچه کجايند؟

چه آمد سرشان

گفته بوديم:

فريب است!

نشد باورشان!

فلانی به چه اجازه ای فلان کار را کرده من نمی پذیرم که اصلاً شما وارد این مباحث شوید!»
خوب دیکتاتوری یعنی چه؟! در زمان قاجار هم شخص «سلطان قاجار» چنین حرف هایی را به طور علنی نمی زد که من به هیچکس اجازه نمی دهم در کار مملکت دخالت کند!

خوب روشن است که مملکت به صورت جنگل کنونی درمی آید. جنگل را آتش بزنند، و بعد بگویند «ذغال فروش ها» جنگل را برای سودجویی آتش می زنند چون زمستان نزدیک است. جاده ها به دوران قبل از ورود اتومبیل به ایران برگشته است زیرا مسئولین می گویند «قیر» گران است و ما نمی توانیم جاده ها را مرتب کنیم. «پوشک» بچه یافت نمی شود و شیر خشک یافت نمی شود و می گویند چون تحت تحریم ها قرار داریم - بعد رندان فاش می سازند که شرکای حکومتی پوشک و شیر پنهان کرده اند تا به قیمت بیشتر بفروشند! دلار تا لحظه ای که این مقاله تحریر میشود، به ۱۴ هزار تومان رسید و پیش بینی ها حاکی از آنست که دلار هفت تومانی به زودی، تا بالای ۱۶ هزار تومان و حتی ۲۰ هزار تومان هم می رسد.

ولی میزان معتادان کشور روزبروز افزایش می یابد و یک نفر «ساک به دوش» به طور علنی مواد مخدر ارزان در خیابانها می فروشند و آن «مامور انتظامی» یا «گشت ارشاد» که یک بانوی ایرانی را به بهانه «بدحجابی» دستگیر می کند، کاری به این فروشنده مواد مخدر ندارد که جلوی چشمش «هروئین» و «تریاک» و انواع مواد مخدر شیمیایی کشنده، رامی فرشد.

هر روز خبر از گم شدن کودکان می رسد و روزنامه ها هم بعد از مدتی فاش می کنند اجساد کودکان را یافته اند که قلب و کبد آنها را بیرون کشیده اند برای فروش به بیماران اما کسی نمی تواند دنبال سرنخ اصلی بگردد.

تازه این در دوره ای است که هنوز تحریم های اصلی آغاز نشده و از آبانماه که تحریم های اصلی آغاز می شود و همه معاملات بین المللی متوقف می گردد، آن کشور و آن ملت به چه روزی گرفتار خواهد شد؟!

گفتم «تحریم های اصلی» و داشت یادم می رفت که این تحریم ها درست است که فشار را بر مردم بینوا و بی گناه و بدون چاره بیشتر می کند و افزایش میدهد، اما حالت همان کرم هایی را دارد که در قدیم ها به چاه توالت می ریختند تا کثافات را بخورند!

خوب که دقت کنید و خبرها را با حوصله بیشتر و نگاهی دقیق تر و آگاهانه تر دنبال کنید، متوجه خواهید شد که همین حالا کرم ها به خوردن هم مشغول شده اند.

و در این امید هست که تا قبل از آمدن نوروز شاید این حکومت سقوط برداشته شود. تحریم ها و ملت ایران بتواند در آغاز بهار جشن نوروز را همگام با جشن گور بسیاری آخوندها یکجا برگزار کنند... به امید آنروز

از شمار دو چشم، یک تن کم وز شمار خرد، هزاران بیش



در ماهی که گذشت، ملت ایران یکی از سلحشوران فرهنگ و ادب خود را از دست داد. درگذشت علامه و دانشمند ایران دوست است و احسان یارشاطر بی گمان ضایعه جبران ناپذیری است که درخت تنومند و پر بار ادب و فرهنگ پارسی را خمیده کرد. شاید در طول تاریخ چند هزار ساله ایران، کمتر انسانی چون او فرهیخته، دانشمند و خادم تاریخ و فرهنگ ایران بوده است. در مراسمی که چند سال پیش به اعزاز این بزرگ مرد تاریخ ایران در لوس آنجلس و با حضور صد هاتن برگزار شد، دکتر سیروس مشکی ادیب و حقوقدان نامی ضمن معرفی دکتر «یار شاطر» او را از جهت احیاء زبان و فرهنگ و قومیت ایرانی در دانشگاه ایرانیکا، با فردوسی برابر دانست و گفت همانطور که پس از حمله اعراب و زوال زبان و فرهنگ فارسی، فردوسی با سرودن شاهنامه، کاخ رفیعی را پی ریزی کرد که مایه دوام قومیت و احیاء هویت ملی ایرانیان گردید. دکتر یار شاطر هم با اقدام سترک و بی نظیر خود، فرهنگ و تمدن ایرانی را تا ابد در جهان جاودان ساخت.

فقدان دکتر یارشاطر را به عموم هموطنان

در زمینه‌های وابسته به ایران پیش از اسلام و زبان‌ها و گویش‌های ایرانی بوده است.

* از استادان مشوق یارشاطر می‌توان به ابراهیم پورداود اشاره کرد. یارشاطر با بورسی از شورای فرهنگی بریتانیا در ایران به لندن می‌رود. او در لندن نزد والتر هنینگ و مری بویس زبان پهلوی می‌آموزد. والتر هنینگ، خاورشناس و ایران‌شناس آلمانی و انگلیسی و متخصص زبان‌های باستانی و پژوهش‌گر آئین مانی بود و مری بویس در رشته‌ی مطالعات زرتشتی پژوهش می‌کرد و هم‌چنین استاد دانش‌گاه بود. او در سال ۱۳۳۲ مدرک فوق‌لیسانس خود را

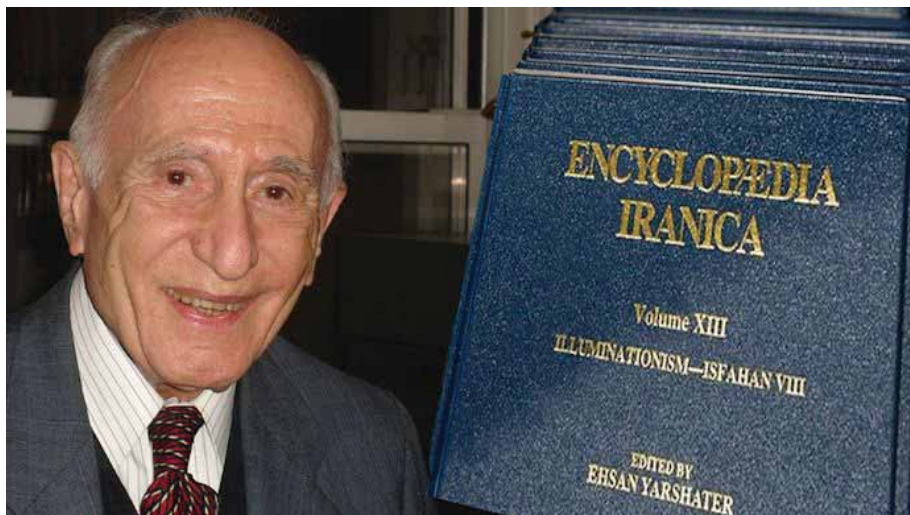
* احسان کلاس هفتم بود که مادرش به دلیل بیماری کلیه درگذشت و پدرش نیز سال بعد آن به دلیل سینه پهلوی فوت کرد. احسان یک خواهر و دو برادر داشت که آن‌طور که گفته می‌شود خواهرش، نورانیه در سال ۱۳۶۰ در تهران کشته شد. او پس از درگذشت زودهنگام پدر و مادر در منزل دایی‌اش در تهران پرورش یافت و پس از اتمام دبیرستان به دانش‌سرای عالی رفت و ادبیات فارسی خواند. رساله‌ی دکترای احسان یارشاطر، رساله‌ی بحث‌انگیز بود که به موضوع معشوق در ادبیات فارسی می‌پرداخت و این که معشوق در ادبیات ایران نمی‌تواند زن باشد. یارشاطر از دهه‌ی ۱۳۲۰ به ایران‌شناسی روی آورد و بخش عمده‌ی تحقیقات او

شد و ادامه‌ی این کار بزرگ به بخش ایران‌شناسی دانش‌گاه کلمبیا انتقال یافت. مدیریت این کار سترگ از ابتدا تا هم‌اکنون برعهده‌ی احسان یارشاطر بود.

* خانواده‌ی یارشاطر اهل کاشان بودند. پدر احسان که هاشم نام داشت بازرگانی بود بی‌اعتنا به امور دنیوی و بیش‌تر حواسش به امور مذهبی بود. در همدان به مدرسه میرفت و پس از دو سال و نیم همراه با پدر و مادر به تهران آمدند. پدر وضعیت مالی خوبی نداشت و در تهران مستاجر شدند.

* نام احسان یارشاطر به یک نام دیگر پیوند خورده است، دانشنامه‌ی ایرانیکا. دانشنامه‌ی ایرانیکا بزرگ‌ترین و جامع‌ترین پروژه‌های ایران‌شناسی است. ایرانیکا دانشنامه‌ای است درباره‌ی تاریخ، فرهنگ، هنر و جامعه‌ی ایران که به مدیریت پروفیسور احسان یارشاطر و به وسیله‌ی بخش پژوهش‌های ایرانی دانشگاه کلمبیا در نیویورک چاپ می‌شد. کار تدوین این دانشنامه به سال ۱۳۴۷ برمی‌گردد که این دانشنامه به پیش‌نهاد احسان یارشاطر و با بودجه‌ای دو میلیون دلاری شکل گرفت.

بعد از انقلاب بودجه‌ی ایرانیکا قطع



به پایان خواهد رسید. «این اواخر فکر کردیم که شاید بهتر است با تعیین تاریخ پایان، به اتمام گردآوری ایرانیکا سرعت ببخشیم.» سال ۲۰۲۰ را به عنوان زمان نهایی تکمیل ایرانیکا انتخاب کرده ایم.

* احسان یارشاطر در شهریور ۱۳۹۷ در کالیفرنیا درگذشت. مردی که در سال های اخیر همچنان به فعالیت خود ادامه می داد و روزی ۸ ساعت کار می کرد. او پس از انقلاب اسلامی، هیچ گاه به ایران نرفته است و می گوید مطلقاً تمایلی به رفتن به ایران ندارد خصوصاً که شنیده کوچه و خیابان دیگر شکل و شمایل دوران قدیم را ندارد. یارشاطر می گوید: «وطن برای من جایی است که بتوان برای ایران کار کرد، نوشت، منتشر کرد و فرهنگ ایران را بهتر شناساند.»

احسان یارشاطر را در عرصه ی کمک به شناساندن فرهنگ ایران تنها می توان با خودش مقایسه کرد. از این رو به راستی می توان گفت که احسان یارشاطر، احسان یارشاطر است.

حمایت می کنیم، با این حال، شما باید تقاضا و طرحی کامل با جزئیات بیاورید تا در شورای ما بررسی شود. گفتیم دفتر کوچک و منشی و دبیری که الان تدارک دیده ام را نمی توانم معطل این زمان رسیدگی کنم و نگرانم که اگر آنها را از دست دهم، دیگر نظیرشان را پیدا نکنم. مرد سنجیده ای بود. مردانگی کرد. گفت من از بودجه اختصاصی که در اختیارم هست به شما ۱۷ هزار و ۵۰۰ دلار می دهم تا شما خودتان را سرپا نگهدارید و ما فرصت بررسی کار شما را پیدا کنیم. همان بودجه در آن ایام دفتر ایرانیکا را حفظ کرد.»

* این دو بنیاد به مدت ده سال به دانشنامه ی ایرانیکا کمک کردند اما تداوم کمک مالی پس از این ده سال را منوط به کمک مالی از میان ایرانیان کردند. در این صورت هر دو سازمان در مقابل هر یک دلاری که ایرانی ها بدهند، هر کدام یک دلار پرداخت می کنند. جلد اول این مجموعه ی عظیم در سال ۱۳۶۱ به چاپ رسید و قرار است این مجموعه به ۵۴ جلد برسد. یارشاطر در گفت و گویی گفته بود که این دانشنامه تا سال ۲۰۲۰

چون مرسوم است که دانشنامه ها را با نام لاتین بخوانند مثل انسیکلوپدیا بریتانیکا، یا انسیکلوپدیا آمریکانا. ما هم به پیروی از این سنتی که در اروپا و آمریکا معمول بوده، اول اسم انسیکلوپدیا پرسیکا انتخاب کرده بودیم بعد دیدیم درست نیست چون ایرانیکا جامع تر از پرسیکا است. همین را انتخاب کردیم و همیشه به همین اسم خوانده شده است.»

نمایی از چند جلد از دانشنامه ایرانیکا! حامیان مالی ایرانیکا، دانش گاه کلمبیا و بنیاد ملی علوم انسانی آمریکا هستند. احسان یارشاطر آن روزها را این گونه به یاد می آورد: «از بخت بد من، آن روزها ایام گروگان گیری و اشغال سفارت آمریکا بود. در واشنگتن نمی شد اسم ایران را آورد. اما چون فکر می کردم در دنیا حتما کسان دیگری هم هستند که مانند من معتقدند سیاست نباید در کار علم دخالت کند، جرات کردم و رفتم. همان ابتدا به رئیس بنیاد گفتم که از اوضاع خبر دارم اما این کاری است که می خواهم بکنم. او گفت این کار شما از همان دسته کارهایی است که ما اصولاً

دریافت کرد. یارشاطر پس از بازگشت به ایران به تدریس زبان های باستانی ایران پرداخت. در کارنامه ی فرهنگی احسان یارشاطر می توان تاسیس بنگاه ترجمه و نشر کتاب برای ترجمه ی آثار معتبر ادبی جهانی و انتشار فصل نامه ی راهنمای کتاب را برشمرد. او در این زمان از طرف دانش گاه کلمبیا دعوت به تدریس شد.

* یارشاطر در نیویورک مرکز «ایران شناسی» را بنیاد گذاشت و پس از خریدن کتاب خانه ی شخصی سعید نفیسی آن را به این بنیاد اهدا کرد. کار بر روی ایرانیکا از کارهای بزرگ احسان یارشاطر بود. پس از انقلاب اسلامی این کار برای مدتی به دلیل قطع بودجه، متوقف شد. او در این زمان ناچار می شود برای تامین مخارج انتشار دانشنامه موزه ی شخصی هنرهای اسلامی خود را بفروشد که بعضی از این آثار در موزه ی متروپولیتن نیویورک موجود است. احسان یارشاطر در مورد این که نام «ایرانیکا» از کجا آمده است چنین می گوید: «این یک نام لاتینی است.

نهادهای جهانی ایران را کشورهای بسیار فاسدمی دانند و حاکمان هم به حقیقت اعتراف می کنند!

کشوری غرق در فساد و تباهی!

«فساد سیستمی» بخش اعظم کل نظام حکومت جمهوری ولایت فقیه را فرا گرفته است!

کشور بسیار فاسد!

کمتر کسی در بروز و گسترش بی سابقه فساد در ایران طی سه یا چهار دهه اخیر تردید دارد و نه تنها نهادهای جهانی ایران را در رده کشورهای بسیار فاسد قرار می دهند بلکه دست کم گاه به گاه، حتی دست اندرکاران حکومتی نیز به این واقعیت اذعان می کنند.

واکنش مقامات ارشد جمهوری اسلامی به فساد در ایران معمولاً بازداشت، محاکمه و مجازات، حتی مجازات اعدام برای کسانی بوده که به گفته نهادهای حکومتی، مرتکب فساد مالی شده اند هر چند ادامه و تشدید فساد حاکی از آن است که این افراد، حتی اگر فاسد، قطعاً منشاء فساد نیستند.

آنچه وجود فساد در جمهوری اسلامی را بارزتر و تکان دهنده تر می کند این واقعیت است که یکی از وعده های انقلاب اسلامی و نظام تحت هدایت مطلقه روحانیون شیعه از میان بردن فساد اداری رایج در گذشته بود که قطعاً از نظر ابعاد و عمق به هیچ وجه نمی توان آن را با آنچه که در نظام جمهوری اسلامی روی داده قابل قیاس دانست.

با آغاز دوره جدید «مبارزه با فساد» در ایران، اصطلاحات و مفاهیم جدیدی نیز برای انتقال مسئولیت از نهادهای مختلف حکومتی به سایرین مطرح شده که از جمله این نظر بوده که آیا فساد آشکار در جمهوری اسلامی سیستمی است یا غیرسیستمی؟

در حالیکه موافقان نظریه «فساد سیستمی» با اشاره به دوام و رشد سریع فساد در رده های مختلف، معتقدند که کل تشکیلات حکومتی و حکومتی گرفتار فساد شده، بعضی مقامات و تحلیلگران، معتقدند که همه رده های حکومتی فاسد نیستند، و برای فساد گسترده ای محدودتر قابل شده اند.

«فساد سیستمی»!

مهم اینکه اختلاف نظر در مورد «سیستمی» بودن یا نبودن فساد صرفاً یک بحث نظری نیست. اگر فساد واقعاً محدود به بخش خاصی از جامعه و حکومت باشد، آنگاه این احتمال وجود دارد که بخش های غیرفاسد، اگر تمایل و توانایی لازم را داشته باشند،

بتوانند به نوعی با آن مبارزه کنند. اما اگر بخش عمده تشکیلات حکومتی گرفتار فساد باشد، بعید است مبارزه با فساد از حد تحرکات مقطعی و تبلیغاتی برای مقاصد سیاسی و انحراف افکار عمومی فراتر رود و اقدامی واقعی برای تصفیه حکومت و جامعه از فساد گسترده صورت گیرد.

اصطلاح «فساد سیستمی» را می توان به دو معنی به کار گرفت. «فساد سیستمی» می تواند به معنی فساد در بخش اعظم ساختار یک سازمان یا تشکیلات، از یک بنگاه اقتصادی گرفته تا یک سازمان دولتی و در نهایت تمامی دولت و کل نظام حکومتی باشد. در این تعبیر، «فساد سیستمی» به معنی فساد تشکیلاتی است که از محدوده فساد یک یا چند عضو یا بخش یک سازمان، یک دولت یا یک حکومت فراتر رفته است.

مفهوم دیگر «فساد سیستمی»، در واقع «فساد سیستماتیک» یا شیوع و تسلط فرهنگ فساد در یک سازمان یا یک حکومت است. در این معنی «فساد سیستمی» به معنی فساد نهادی یا فساد نهادینه شده است.

در هر دو معنی، «فساد سیستمی» از حدود یک یا چند فرد فاسد و اختلاس در یک یا چند سازمان در کل جامعه فراتر می رود و ابعادی گسترده تر می یابد.

در ایران فساد فردی یا اداری تقریباً از زمان ایجاد سازمان های نوین حکومتی در جمهوری اسلامی و عامل مهمی در بروز نارضایتی در میان مردم بوده است. در سازمان اداری نظام گذشته، این نوع فساد به شکل دریافت رشوه و با عناوینی مانند انعام، پول چای و زیرمیزی رواج داشت و مراجعان به برخی از ادارات دولتی ناگزیر می شدند برای پیشبرد کار خود، این وجوه را پرداخت کنند. این نوع فساد بیش از آنکه حاصل طمع ورزی و تلاش برای ثروت اندوزی باشد، از کمبود درآمد و نیاز مالی کارمندان به خصوص در رده های پائین تر تشکیلات دولتی ناشی می شد.

به همین دلیل، در سال های آخر رژیم گذشته، بهبود شرایط اقتصادی، افزایش درآمد و بهبود امکانات کارکنان دولت و وفور فرصت های شغلی در بیرون از بخش دولتی، و ایجاد تشکیلاتی برای پیگیری

شکایات باعث کاهش قابل توجه این نوع فساد حتی در رده های نسبتاً پائین تر اداری شده بود هر چند تا وقوع انقلاب، این پدیده هرگز به طور کامل از میان نرفته بود.

انتظار بیهوده مبارزه با فساد!

با وقوع انقلاب و آغاز به کار رژیم جدید، این عارضه برای مدتی به طرز چشمگیری کاهش یافت. انتظار بهبود شرایط اقتصادی و شرمساری از «خیانت به آرمان های مردم» و چشمداشت اصلاح کل جامعه، باعث می شد که «گرایش به رشوه خواری» در میان کارمندان دولت کمتر شود. علاوه بر این، بسیاری از کسانی که پس از پاکسازی های گسترده و به خاطر تعهد انقلابی به استخدام ادارات دولتی و نیمه دولتی درآمد بودند همان حقوق و مزایای ناچیز دولتی را هنوز کافی می دانستند و نیازی به کسب درآمد بیشتر احساس نمی کردند.

البته از همان ابتدا هم اخبار یا شایعات (مصادره و تصرف املاک و اموال) در مورد دست اندازی و برداشت های غیرمعارف برخی از صاحبان قدرت از منابع حکومتی و عمومی منتشر می شد هر چند در دفاع از مرتکبین این نوع

تخلیفات گفته می شد که انگیزه آنان سودبری فردی نیست بلکه برای «تسریع در خدمت به انقلاب و پیشبرد مصالح عمومی»! منابع مورد نیاز را بدون طی تشریفات و با اتکای به موقعیت خود برداشت کرده اند. مسئولان اصلی حکومت نیز ظاهراً این توجیه را که هدف، وسیله را توجیه می کند قابل قبول می دانستند و نسبت به این نوع بی قانونی واکنش منفی نشان نمی دادند.

در عین حال، برخی از اقداماتی که در دیگر کشورهای جهان مصداق بارز فساد تلقی می شد، از نظر حکومت جدید پذیرفتنی بود و به طور آشکار رواج داشت به خصوص اینکه با انگیزه، یا در پوشش خدمت به انقلاب و پیشبرد مصلحت نظام صورت می گرفت. به عنوان مثال، توزیع مناصب حکومتی براساس روابط به خصوص خویشاوندسالاری از همان ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی رواج یافت با این توجیه که لازم است افراد متعهد معتمد در مناصب حکومتی قرار گیرند. اگرچه این افراد هم غالباً تأکید داشتند که براساس تکلیف تن به قبول مسئولیت داده اند هر چند منافع مادی مستقیم و غیرمستقیم قابل توجهی هم برای آنان در نظر گرفته می شد.

به این ترتیب، دو پایه عمده بروز «فساد سیستمی» یا تشکیلاتی، یعنی «قانون گریزی و جایگزینی





مصلحت‌بینی شخصی» به جای ضوابط و مقررات از همان ابتدا در تشکیلات حکومت جمهوری اسلامی شکل گرفت و به زودی ماهیتی نهادینه یافت.

تحول موثر دیگر در گسترش فساد در جمهوری اسلامی، ایجاد تشکیلات یا «دولت موازی» در کنار تشکیلات دولت رسمی و قانونی بود که حوزه‌های فعالیت مرسوم دولتی، از حوزه قضایی گرفته تا نظامی و امنیتی و اقتصادی خارج را در بر می‌گرفت. «متصدیان این نهادها» معمولاً با اتکا با قدرتمندترین افراد در «نظام حکومتی» در معرض نظارت و پاسخگویی قانونی قرار نداشتند. توجیهی که معمولاً برای ایجاد چنین نهادهایی مطرح می‌شد لزوم اقدام انقلابی و ماهیت غیرانقلابی قوانین! و مقررات رایج! در تصمیم‌گیری‌های دولتی بود.

طبیعی است که چنین شرایطی حتی صالح‌ترین افراد را گرفتار و سوسه سوء استفاده می‌کند و البته شخص همیشه می‌تواند برای اقناع وجدان خود دلایلی را دست و پا کند.

فساد نهادینه شده!

فساد در ایران پس از انقلاب اسلامی با کجروی‌های کوچک در میان شماری از دست‌اندرکاران آغاز شد، اما زمینه مناسب برای رشد فساد، باعث فراگیری آن در ابعادی شد که حتی با توجه به محدود بودن اطلاعاتی که تاکنون در اختیار عموم قرار گرفته، بی‌سابقه تلقی می‌شود.

جلوگیری از بروز و نهادینه شدن فساد در یک حکومت پیش از هرچیز مستلزم وجود نظارت مستمر، مستقل و چند جانبه یا به اصطلاح متکثر بر عملکرد و روش کسانی است که در موقعیت بالقوه مساعد برای سوء استفاده شخصی و گروهی قرار گرفته‌اند.

چنین نظارتی نمی‌تواند صرفاً توسط یک نهاد یا سازمان خاص اعمال شود. علاوه بر محدودیت انسانی و تشکیلاتی، چنین نهاد یا سازمانی خواسته یا ناخواسته دستخوش فساد می‌شود. در واقع هرچه اختیارات انحصاری چنین نهادی برای مبارزه با فساد بیشتر، دست آن برای برخورد با مجرمان بازتر و نظارت عمومی بر اقداماتش کمتر باشد، امکان بیشتری وجود دارد که متصدیان چنین نهادی از موقعیت ممتاز به نفع خود سوء استفاده کنند.

متصدیان چنین نهادی به سادگی به شرکای اصلی مرتکبین فساد تبدیل می‌شوند و از برنامه‌های مبارزه با فساد برای خود نفع می‌برند. مصداق بارز چنین انحرافی، سازمان‌های امنیتی و تشکیلات قضایی در کشورهایی است که فساد در آنها جنبه نهادینه و گسترده یافته است.

تنها عاملی که می‌تواند از فساد گسترده جلوگیری کند، آزادی بیان و ارتباطات، نظارت عمومی بر عملکرد تمامی اجزاء تشکیلات حکومتی به خصوص از طریق کنکاش رسانه‌ای و شفافیت کامل فعالیت این تشکیلات است.

به همین دلیل «سطح فساد» همواره با «دموکراسی و برخورداری مردم از حقوق دموکراتیک» رابطه معکوس دارد. مبانی دموکراسی، مانند آزادی رسانه‌ها، آزادی بیان و ایجاد تشکل‌های مختلف جامعه مدنی، و حق نظارت مردم همراه با پاسخگویی تمامی اجزاء

فساد در جمهوری اسلامی از همان ابتدای انقلاب اسلامی با غضب و مصادره آغاز شد!

و سران حکومت تلقی نمی‌شود. چنین رویکردی نسبت به مبارزه با فساد طبیعی است زیرا مبارزه ریشه‌ای با این پدیده مستلزم اصلاحات عمیق و همه‌جانبه ساختاری است که قطعاً انگاره فعلی توزیع قدرت سیاسی و اقتصادی را تغییر می‌دهد.

«دور جدید مبارزه با فساد» هم از این قاعده مستثنی نیست و در حالیکه «فساد اقتصادی» ابعادی چنان حیرت‌آور یافته که حتی برخی از مسئولان حکومتی نیز ناگزیر از اعتراف به آن شده‌اند، قوه قضاییه برای آغاز دور جدید مبارزه با فساد خود را موظف دانسته تا مجوز لازم را از رهبر جمهوری اسلامی کسب کند و سپس به برگزاری دادگاه‌های علنی و پخش رسانه‌ای آنها مبادرت ورزد. به عبارت دیگر، مبارزه با فساد عملاً یک پروژه سیاسی شده است که برای مقاصد خاصی در شرایط بحرانی کنونی به اجرا گذاشته شده است.

اینکه چنین برخوردی با متهمان به فساد تا چه اندازه به روند کشف حقایق، آشکار شدن ابعاد فساد در جامعه و در نهایت، اجرای عدالت در مورد فرد متهم کمک می‌کند جای بحث دارد. در حالیکه در جمهوری اسلامی بسیاری از محاکمات به صورت غیرعلنی برگزار می‌شود، طبیعی است که به نمایش درآوردن چنین محاکماتی شبهه بهره‌برداری سیاسی و مقاصد تبلیغاتی را به جای برخورد ریشه‌ای با فساد پیش می‌آورد.

برای پاکسازی یک نظام و یک جامعه از همه اشکال بیماری مهلک فساد و جلوگیری از بروز مجدد آن، پیش از هرچیز وجود فضای آزادی بیان، اجتماع و حق نظارت عمومی لازم است. در غیراین صورت، مبارزه مقطعی با فساد با ایجاد فضای ارباب، نامنی و بی‌اعتمادی و تقویت موضع نهادهای خاص، به نوبه خود به پنهانکاری بیشتر و گسترش فساد منجر می‌شود.

جدید مبارزه با فساد خود را به کسب اجازه از رهبر جمهوری اسلامی برای اقدام ویژه قضایی ملزم دانسته است

گسترش فساد در رژیم حاکم!

در سال‌های اول پس از انقلاب، وجود فساد در جمهوری اسلامی اساساً انکار می‌شد و واقعیت این است که در مقایسه با زمان حاضر، فساد حکومتی ابعاد محدودتری داشت. اما پس از آنکه دامنه فساد به خاطر وجود «شرایط مساعد» رژیم حاکم، گسترش یافت، تشکیلات حکومتی کسانی را عامل فساد مسئول معرفی کردند که به ظاهر ارتباطی با نهادهای اصلی قدرت نداشتند و ادعا می‌شد که آنان به «طور مستقل» و برای ثروت‌اندوزی به انقلاب، حکومت و مردم خیانت کرده‌اند!

در عین حال، در کشوری مانند ایران و حکومت جمهوری اسلامی با وجود ولایت فقیه که رژیم بر بخش قابل توجهی از «امکانات اقتصادی» مسلط می‌باشد، سازمان‌های وسیع اطلاعاتی و امنیتی تمامی بخش‌های جامعه و اقتصاد را زیر نظر داشتند و کمترین کجروی سیاسی و اجتماعی را به سرعت کشف و سرکوب می‌کند، ادعای سوء استفاده‌های کلان مادی بدون آگاهی این سازمان‌ها و برخورداری از ارتباط و حمایت صاحبان قدرت چندان قابل قبول نیست. به عبارت دیگر، محتمل‌تر به نظر می‌رسید که کسانی که به اتهام فساد مالی بازداشت، محاکمه و مجازات می‌شدند صرفاً کارگزاران صاحبان قدرت بودند. این افراد از مصونیت یا به اصطلاح حاشیه امنیتی برخوردار بودند و قدرت آن را داشتند تا در صورت لزوم، کارگزاران خود را تسلیم عدالت کنند.

خصوصیت دیگر مبارزه با فساد در جمهوری اسلامی ایران، معطی بودن آن بوده است که حکایت از آن دارد که نظارت، جلوگیری و مبارزه با فساد بخشی از مسئولیت جدایی‌ناپذیر حکومت

حکومت «مانع از پنهانکاری» و سودجویی فردی و گروهی می‌شود و به فساد امکان رشد و نمو نمی‌دهد.

در یک حکومت استبدادی (جمهوری ولایت فقیه) افراد و نهادهای صاحب قدرت و غیرپاسخگو می‌توانند به بهانه‌هایی مانند «حفظ مصالح نظام» و حفاظت از آن در برابر «دشمن» به پنهانکاری بپردازند و هرگونه تلاش برای کنکاش در فعالیت خود را سرکوب کنند. و البته اگر در چنین نظامی، نهادهای قدرت و متصدیان آنها بر بخش قابل توجهی از فعالیت‌های اقتصادی نیز هم مسلط باشند، فساد را به تمامی جامعه گسترش می‌دهند.

البته در یک نظام استبدادی لزومی ندارد که راس هرم قدرت نیز شخصاً آلوده به فساد باشد، اما او در نهایت «مسئول فساد» کسانی است که به اسم «دفاع از همین نظام» به سودجویی مشغولند. در چنین نظامی، مجاری کسب و توزیع آزادانه اطلاعات مسدود یا محدود است و در نتیجه، حکومتگر، هر اندازه هم که در صدد کشف حقایق باشد، بازهم اسیر افراد و نهادهایی است که برای پیشبرد منافع شخصی و گروهی خود، تمام توان خود را برای پنهان کردن حقایق به کار می‌گیرند.

واقعیت این است که یک حکومت استبدادی تنها به شهروندان ظلم نمی‌کند بلکه سرکردگان اصلی آن هم قربانیان ظلمی هستند که کارگزارانشان به نام حکومت و با استفاده از اختیاراتی که کسب کرده‌اند بر مردم روا می‌دارند. مراجع اصلی قدرت در چنین رژیمی عملاً خادم افراد و نهادهایی هستند که با بهره‌برداری از اختناق حاکم بر جامعه، به ثروت‌اندوزی مشغولند و با فروپاشی اجتناب‌ناپذیر چنین نظامی، بسیاری از همین کارگزاران با انتساب مسئولیت فساد و سرکوب به سرکردگان حکومتی، خود از مهلکه می‌گریزند.

رئیس قوه قضاییه برای به جریان انداختن دور

ادامه بقای

حکومت به چه

قیمتی؟!!

رژیم جمهوری اسلامی برای ماندن در قدرت حاضر به دادن هر گونه امتیازی به قدرت‌های خارجی است!

رژیم در دوران وخامت!

واکنش رژیم در هنگام وخامت اوضاع، در تمامی دوران حمله و درنده خوئی به مخالفان و نه تلاش در راه آغاز گفتگو و دلجوئی بوده است. با اینکه رژیم آگاه است که در صورت رستاخیز همگانی، این بار نخواهد توانست از مخمصه نجات یابد، عامل مهمی آنان را به مقاومت، دستکم در مرحله نخست و خواهد داشت: باوجود اندوخته افسانه ای که برای خود در خارج از مرزها پنهان کرده اند، مکان امنی برای اطراق در جهان نمی بینند. باوجود کوله باری که از فلسفه جهان وطنی بر دوش می‌کشند، جهان برای آنان بسیار کوچک خواهد بود. حتا نزدیک ترین حامی آنان یعنی روسیه، پس از تخلیه اطلاعاتی و مالی، وجود سردمداران رژیم سابق را دردسری برای خود خواهند دید که حذف فیزیکی آنان را تجویز می‌کند. از این رو، واکنش طبیعی و نخستین، گرایش به ایستادگی و مقاومت خواهد بود. برنامه ریزی آنان چگونه خواهد بود؟ باید تاکید کرد که رژیم توانائی ایجاد استراتژی برای نجات

خود ندارد و تنها می‌تواند امید به تاکتیک های کوتاه مدت برای دوام چند روزی داشته باشد.

تاکتیک های رژیم در سیاست خارجی!

می توان گفت که پس از دوره ای کوتاه مدت که بنظر می‌رسید، حکومت در حال کاستن از تندروی در منطقه بود، دوباره روند تهاجمی آغاز گردیده است. اما به موازات چنین برنامه ای، رژیم برای بقا آماده دادن هرگونه امتیاز به قدرت های خارج و از آن میان آمریکا، اسرائیل و عربستان می‌باشد.

در سوریه و افغانستان ما با دو مساله روبرو هستیم که می‌تواند در کوتاه مدت و تا سال ها بر امنیت ایران و رابطه با غرب اثرات خود را برجا گذارد. در سوریه برخلاف جهت گیری روسیه، نه ایران و نه سوریه خواستار خروج نیروهای ایران از آن سرزمین نیستند. روسیه در حالی که بزرگ ترین رزمایش نظامی خود را از پس از واژگونی شوروی برای قدرت نمائی در برابر غرب آغاز کرده، همزمان خواستار کاستن از تنش در سوریه و رسیدن به راه حل سیاسی



در آن سرزمین می‌باشد. حضور نیروهای رژیم اسلامی، به خودی خود عامل تنش در آن سرزمین است و دیگر برای روسیه عامل مثبتی بحساب نمی آید.

رژیم بشار اسد نمی خواهد بقای خود را تنها در گرو حمایت روسیه قرار دهد. بشار اسد از کودتای روسی و یا مهره ای که در بده و بستان با غرب مورد مصالحه می‌تواند قرار گیرد، وحشت دارد. از این رو به نیروهای ایرانی به عنوان حافظ و موازنه در برابر روسیه نگاه می‌کند. حکومت اسلامی حتا تنها تر از رژیم سوریه است و بقای خود را در حمایت روسیه می‌داند. از این رو آماده دادن هر نوع امتیاز به آن کشور می‌باشد.

رژیم اسلامی اخراج خود از سوریه، وسیله روسیه را به ویژه پس از دادن رشوه بزرگ به آن کشور در مورد دریای مازندران، از دست دادن امتیاز استراتژیک در بده و بستان های آینده در برابر غرب برآورد می‌کند. با تغییر موقعیت نظام در عراق و چرخش آن سرزمین

به سوی عربستان، سوریه بالاترین برگ پرتوان نظام اسلامی در بازی مرگ و زندگی که با غرب چهل سال است آغاز کرده، می‌داند و به سادگی آماده از دست دادن آن نیست. روسیه پس از دریافت امتیازهای مورد نیازش در دریای مازندران (وشاید هم امتیازهای دیگر که هنوز فاش نشده اند)، با تکیه از در حاشیه قرار گرفتن نظام، تلاش برای مهار محدوده فعالیت های رژیم اسلامی در سوریه را افزایش خواهد داد. باید انتظار تنش در روابط رژیم با روسیه در مورد سوریه را در حالی داشته باشیم که تکیه رژیم به آن کشور هر روزه بیش تر می‌شود.

کاستی از بی ثباتی منطقه!

همزمان چنین بنظر می‌رسد که رژیم براثر تمرکز بر اوضاع داخلی و روابط با غرب، افغانستان را تا اندازه زیاد فراموش کرده باشد. آمریکا و حکومت افغانستان خواستار کاستن از بی ثباتی از راه رسیدن به نوعی توافق با طالبان هستند. قطع کمک های مالی عربستان به طالبان، تمامی بار مالی را بر دوش پاکستان

حکومت آخوندی حتی تنها تر از سوریه است و متوسل به روسیه دادن امتیاز به «پوتین» شده است!

مسوولان امریکا با اطمینان خاطر از وضعیت مردم ایران با اعتماد به نفس بالایی از سقوط فوری رژیم اسلامی سخن می گویند!

ای به حکومت رضا خان حزب الهی رضایت خواهد داد به این امید که شاید گشایشی ایجاد گردد. چنین تریبی بدون داشتن هواداری ملت و دولت های خارجی (هواداری روسیه به تنهایی کافی بنظر نمی رسد) محکوم به شکست و آنهم در مدتی کوتاه است. مساله حاد اقتصادی و مالی، دلیلی ندارد که فروکش کند. بلکه برعکس بخاطر افزایش تنش داخلی که خیزش گسترده را جلو می اندازد، افزایش تورم و بی کاری، شتاب فزاینده خواهند گرفت.

گزینه دوم رهبر که بنظر می رسد اکنون برگزیده شده، اشاره بر این دارد که با تکیه بر موقعیت افزایش یافته خود در داخل رژیم، بدون گردش در سیاست های کنونی، موقعیت حکومت را مستحکم نماید. برای این کار او تلاش می کند که در گام اول رقابت در داخل نظام را در حداقل ممکن نگاهدارد. مدت ها بود که حمله به رئیس جمهور شدت یافته بود. مدت ها بود که فعالیت از سوی مخالفان رئیس جمهور برای ناتوان کردن وی و هیئت وزیران دیده می شد. با وجودی که هیئت وزیران همگی به تصویب رهبر رسیده اند و شاید بیش از ۸۰ درصد آنان سابقه دراز امنیتی دارند، موج مخالفت بر علیه آنان در مجلس فرمایشی آغاز گشت که منجر به برکناری دوتن گردید. در حملاتی، حتا اشاره به ترور رئیس جمهور شده بود. در چند روز گذشته، حمله به وی فروکش کرده. رئیس جمهور در مجلس اعلان می کند که پیش از حضور در آن مکان با رهبر ملاقات کرده است. یعنی هماهنگی میان آن دو برقرار شده است. حمله رئیس جمهور به سپاه و یا حمله سپاه به وی و یا روبروئی با مجلس آرام شده است. در ملاقات با هیئت دولت که روز پس از حضور رئیس جمهور در مجلس صورت گرفت، رهبر نظام از آنان تمجید کرد. با در نظر گرفتن جبهه گیری های پیشین رئیس جمهور در برابر رهبر و رقابت آشکار قدرت میان آن دو، چنین آرامشی بسختی قابل پیش بینی بود. اما با در نظر گرفتن ژرفای چاهی که رژیم در آن سقوط کرده، نمی توان انتظار داشت که این آرامش دوام یابد. جنگ قدرت دوباره از سر گرفته خواهد شد.

برنامه ریزی برای مقابله با مردم!

احتمال زیاد حکومت اسلامی آماده دادن چنین امتیازی به شرطی که پنهان نگاه داشته شود، می باشد. اما ترامپ که به خودنمائی نیاز دارد، آماده از دست دادن چنین نمایشی نیست. او، همراه با اسرائیل خواستار تحقیر آشکار نظام اسلامی هستند. باید توجه کرد که مسوولان آمریکائی، به احتمال بالا از سوی جاسوسان خود، با اعتماد بنفس بالا در باره سقوط فوری رژیم سخن می گویند.

اما یک اصل مسلم در این بازی های نظام اسلامی غایب است: عدم توازن میان هدف با توان اجرایی. از این رو، سیاست خارجی نظام مجبور به شکست است.

هراس از هر گونه تغییر!

تاکتیک های نظام در داخل - می توان گفت که استراتژی همیشگی رژیم همچنان پابرجاست. بخشی از آن بخاطر عدم وجود انعطاف در رژیم است. نظام اسلامی حساب می کند که هر گونه تلاش در تغییر سیاست، نه تنها کمکی بر آنان نمی نماید، بلکه می تواند در کوتاه مدت باعث ریزش هرچه بیش تر اقلیت قلیل هواداران باقی مانده و سستی عزم آنان برای پایداری، گردد.

در برآورد توان رژیم باید چند نکته را بررسی کنیم. نخست نقش رهبر حکومت در وضعیت کنونی و اهمیت وزنه او. باوجودی که موقعیت رهبر نظام، بخاطر افول رژیم، بشدت سست شده است، نظام همچنان مجبور است که قدرت وی را حفظ کند. تمامی رژیم چاره ای ندارند که همچنان در گرد او باقی بمانند. زیرا هرگونه تغییر در وضع او، باید با دگرگونی کلی در وضعیت سیاسی ایران همراه باشد. رهبر رژیم را، در موقعیتی قرار داده که نظام اسلامی بدون وی قادر به ادامه زندگی نیست. **باوجودی که ضعف حکومت اسلامی به طور کلی باید به معنای ضعف رهبر آن باشد که هست، اما همراه با و بخاطر ضعف نظام، موقعیت نسبی وی در برابر رقبای افزایش یافته. نکته دیگر آنکه، رهبر نظام برای مقابله با خیزش اجتناب ناپذیر ملت تنها دو راه، در پیش می بیند. یا خود رژیم، برخلاف میل باطنی، روی به سپاه خواهد گذارد و به گونه**



بایدهای امنیت ملی ایران است که نظام واقعی بر آن نمی گذارد.

در دیگر نقاط منطقه که حکومت اسلامی قادر به خود نمائی ست، بر مبنای سابق، عمل می کند. از آن میان در حمایت از حزب الله و حوثی در یمن. منابع آمریکائی به تازگی کمک رسانی رژیم اسلامی به یک گروه تندروی شیعه در راه آسیب رساندن به مواضع آمریکا را فاش کرده اند. رویترز اعلان کرد که ایران موشک در اختیار گروه های تندرو شیعه عراق برای حمله به منافع آمریکا و شاید هم اسرائیل قرار داده است.

رژیم همچنان به دنبال اروپا برای دریافت کمک مالی و واسطه شدن آن واحد سیاسی بزرگ با آمریکا می باشد. اما اروپا نیز کمک واقعی خود را از رژیم اسلامی دریغ کرده است. رئیس جمهور فرانسه در توافق با آلمان در چند مورد دست به انتقاد از برنامه های موشکی ایران زده است. بنظر می رسد که فشار بر نظام از هر سو برای قطع برنامه موشکی افزایش می یابد. به

گذاشته است. همزمان القاعده و داعش در حالیکه با یکدیگر و طالبان در رقابت داریم برای جلب هوادار می باشند، از برقراری ثبات نسبی که بر اثر صلح می تواند برقرار گردد، خوشنود نیستند. بی ثباتی شرط لازم برای بقای هردو گروه می باشد. پاکستان برای گرفتن امتیاز، تمام توان خود را در راه پشتیبانی از طالبان که تا اندازه زیاد مهار آنان را در دست دارد، بکار می برد. ایران که همراه با هندوستان، چین و آمریکا، بایستی در ایجاد ثبات نسبی همکاری نماید، بخاطر انعطاف ناپذیری در سیاست خود در برابر آمریکا، بنظر می رسد که به هواداری از طالبان که در دوره ای بخش بزرگی از خراسان را اشغال کرده بودند و حتا کار به برخورد نظامی کشید، برخاسته اند. نظام اسلامی، بی ثباتی در افغانستان را برگ برنده دیگری در رقابت با غرب، بدون در نظر گرفتن منافع ایران، حساب می کند. به احتمال زیاد، سفر ظریف به پاکستان (افزون بر نا امنی در منطقه بلوچستان) برای همراهی با پاکستان در مورد طالبان می باشد. ثبات در مرزها از

حکوت اسلامی در حال برنامه ریزی برای آمادگی بانا آرامی های مردمی است و در حال تجهیز اراذل و اوباش مزدور است!



اینکه فرصت استفاده از چپاول خود را نخواهند داشت از بخت بد، نالان هستند و در جستجوی راه نجات می گردند.

عمله های حکومت اسلامی که بایستی از فترت پست برخوردار باشند، ساده ترین راه، روی برگرداندن از حکومت و ارائه خدمات خود به قدرت های خارج به صورت دادن اطلاعات و جاسوسی می باشد. باید انتظار داشت که شعبه های جاسوسی کشورهای خارجی در تمامی جهان و به ویژه در سرزمین های همسایه، با موج داوطلبان از سوی کارگزاران رژیم اسلامی روبرو خواهند شد که بدنبال تضمین جان و مال های بتارج برده، می باشند. افزون بر این گروه، ما با گروه دیگر روی برگردندگان از نظام روبرو خواهیم بود که به دنبال نجات و عاقبت بخیری و یا ناامیدی صرف در حفظ نظام و یا پشیمانی روی به ملت خواهند آورد و آماده پیوستن هستند.

هم اکنون ما با چنین پدیده ای روبرو هستیم که همیشه در جهان وجود داشته. رئیس قوه قضائیه که دختر او به جرم جاسوسی بازداشت شده بود، اعلان می کند که بسیاری از مسئولان سابق امروز در رده اپوزیسیون ظاهر می گردند. این پدیده ای است که گسترش آن چه در میان گروه های مسلح و چه در دیوان سالاری، رو به شتاب خواهد گذارد. بخاطر ایران و آرامش در آینده، ملت باید با اغوش باز پذیرای این گروه باشد و جان و آزادی آنان را دستکم تا زمانی که دادگستری با کیفیت قابل قبول برای رسیدگی آماده شود، تضمین نمود.

با آغاز یکبار دیگر تظاهرات سراسری، نیروهای مسلح در نهایت مجبور خواهند شد که نقش تعیین کننده خود را روشن کنند. البته نتایج چنین راهی می تواند برای ایران بسیار اسفناک به صورت درگیری میان نیروهای مسلح، جنگ داخلی، شورش های دنباله دار، باشد. راه دیگر، برخاستن فوری نیروهای مسلح و پیوستن آشکار به ملت است. کم خطرترین راه برای ایران که یک پارچگی سرزمینی آن تا مقدار زیاد تضمین شده باشد، و همزمان خون ریزی و نا آرامی در پائین ترین مقدار نگاه داشته شود، در این اتحاد نهاده شده است. اگر نیروهای مسلح به ملت بپیوندند، به معنای پذیرش ارزش های دمکراتیک برای آینده ایران وسیله آن نهادها می باشد. هرچند که بحثی در مزایای دست یافتن مستقیم (بدون واسطه) ملت به قدرت نیست، اما در حالی که رهبری تثبیت شده و سازمان براندازی جود ندارد، گزینه جذاب دیگری در سپهر سیاست ایران بچشم نمی خورد. از این رو ملت به نوبه خود چاره ای ندارد که دوران محدود فرمانفرمائی نیروهای مسلح و مشارکت پاره ای از بازماندگان حکومت پیشین را پذیرا باشد. در صورت چنین تحولی، در دورانی کوتاه نقش سپاه از یگانه پاسدار رژیم به پاسدار حکومت نوین تغییر شکل خواهد داد و یک شبه از نهادی منفور به محبوب ملت دگرگون خواهد شد.

میلیون یورو پیشنهاد کرده است. حکومت خدا بر روی زمین آنهم با این درآمد هنگفت نفت در دوران فرمانفرمائی چهل ساله خود، محتاج این مبلغ ناچیز است که درجه سقوط آنان را آشکار می کند.

بز دلان، برای پنهان کردن ترس، ظاهری لاف زن و پرخاش گر برای خود ایجاد کرده و در پناه آن پنهان می گردند. چون می ترسند، بسیار سنگدل نیز می باشند و برای از میان برداشتن مخالفان لحظه ای تردید بخود راه نمی دهند. از این رو تا هنگامی که در قدرت هستند از هیچ جنایتی فروگذاری نمی کنند. اما هنگامی که با مرگ روبرو می گردند، برای اندک زمان زنده ماندن فریاد می زنند. آشکار می کنند. ما در گذشته نه چندان دور، تجربه ی دو رژیم خونخوار و خودکامه با درجه ی بالا از لاف زنی و گزافه گوئی را در عراق و لیبی در مورد صدام حسین و قذافی بیاد داریم. هر دو تحقیر آمیز ترین نوع چسبیدن به حیات را در لحظه نهائی نشان دادند. دلیلی ندارد که این امر شامل رده نخست نظام اسلامی نگردد.

چنانچه در مورد صدام حسین و قذافی دیدیم، تمام رژیم های این چنینی، طبل توخالی هستند. هریک از سردمداران در فکر نجات سریع خود بوده و از قربانی کردن یاران نزدیک دیروز، ابائی نخواهند داشت. چون از طبیعت فرومایه و پست یکدیگر مطلع هستند، در هنگام خطر، هریک در پیش گیری بر دیگری، تلاش خواهند کرد که هرچه زودتر به گروه مخالفان بپیوندند. رژیم اسلامی به چنین مرحله ای نزدیک شده است. فروپاشی هواداران و چپاولگران شتاب گرفته است. آنان که توانسته اند بخیال خود به ساحل امن رسند، که از رده های پائین تر هستند، الگوئی برای بقیه شده اند. به ویژه چنین احساسی را در میان چپاولگران سپاه و بخش های امنیتی آن، که به ثروت های افسانه ای دست یافته، باید انتظار داشت. بخش بزرگی از مفسدین نظام از

مدتها گذشته است، در نظامی که انسان ها را به سادگی اعدام و یا به زندان های دراز مدت محکوم می کنند، تنها به نابودی آن داروها به هزینه شخصی محکوم می گردد. متهم نخست سوء استفاده یک میلیارد دلاری تنها به ۱۵ سال زندان محکوم می گردد. در حالی که شایعه مفقود شدن ۹ میلیارد دلار دیگر به طور گسترده در کشور انتشار یافته، نظام تلاش می کند که فساد را در سطح فردی محدود کند. امام جمعه مشهد، محبوب رهبر اعلام می کند که فساد گسترده دروغ است. آنهم در حالی که در ایران همه به این واقعیت آگاه هستند که تمامی بیت رهبری، دستگاه آخوندیسم و وابستگان و هواداران، هیئت دولت، سپاه، غوطه ور در فساد، در تمامی اشکال آن می باشند. «مبارزه با فساد» در نظام اسلامی، عوض اینکه گرهی از کار فروبسته آنان بکاهد، چاره ای ندارد که بر خشم ملت بی افزاید. افسانه پوچ شکست ناپذیری!

در تمامی چهل ساله گذشته، نظام اسلامی در سایه ددمنشی، به دور خود افسانه شکست ناپذیری را بافته است. در درازای زمان، نه تنها رژیم بلکه مخالفان نیز چنین افسانه ای را پذیرفته اند! واقعیت این است که حکومت اسلامی بشدت پوشالی است. فساد، جنگ قدرت، بی لیاقتی، نبود اعتقاد و ایمان به هدف، ناامیدی به آینده ووو، رژیم را در کانون از همگسیخته است. حال براین وضع، اقتصاد و سیستم مالی ورشکسته را در حالی بی افزایش که خروش سیلاب خیزش همگانی بگوش می رسد. بنا به پیش بینی وزیر کار پیشین، با سابقه دراز امنیتی که از این رو نمی تواند در زمره براندازان باشد، ایران با تهدید افزایش بیکار شدن یک میلیون نفر دیگر افزون بر آنچه در حال حاضر وجود دارد، در سال جاری روبروست. در برابر این خطر فاجعه آمیز، نظام با غرور اعلان کرده که اتحادیه اروپا بسته حمایتی برابر با ۱۳

گام سوم، افزایش توان سرکوب مخالفان رژیم در صورت رویارویی می باشد. در حالی که بدون تردید رژیم و دستگاه های سرکوبگر آن، اعتماد بنفس خود را بشدت از دست داده اند، اما خطا خواهد بود که دشمن را ذلیل و بیچاره بحساب آوریم. با اطمینان می توان گفت که رژیم در حال برنامه ریزی برای آمادگی در برابر نا آرامی های اجتناب ناپذیر آینده می باشد. تغییرات اخیر در نیروهای نظامی را باید بخشی از تلاش در راه آمادگی بحساب آورد. یا بسخن دیگر، وظیفه نیروهای نظامی از مقابله در مرزها در برابر دشمن به مقابله در کوچه و خیابان در مقابله با ملت، دگرگون شده است. در این مورد بالاترین نگرانی آنان از پیوستن نیروهای منظم سپاه و بسیج به ملت است. از این رو، بسیج اقدام به تجهیز کادر های مورد اطمینان و اشرار و لات های مزدور در پاره ای از مساجد شهری و پایگاه های خود زده اند و همزمان تقسیم کار میان گروه های گوناگون را انجام داده اند. نمی توان جابجائی در میان نیروهای مسلح و از آن میان فرمانده سپاه را پایان یافته بحساب آورد. همزمان باید توجه داشت که تغییرات در سلسله مراتب فرماندهی، گرچه برای افزایش توان سرکوب انجام می گیرد، به خودی خود، بر دامنه ناراضیتی در میان فرماندهان نیز می افزاید.

تلاش در راه جلب حمایت مردم، راه دیگر آمادگی رژیم برای کاستن از شدت خیزش ملت است. مبارزه با فساد نزدیک ترین و فوری ترین گامی است که نظام می تواند بردارد. اما چون خود ایجاد کننده فساد است، توانائی برای مبارزه موثر را نداشته و در نهایت چنین اقدامی نه تنها ملت را بیش تر سرخورده کرده بود، بلکه همزمان اندک هواداران را نیز پراکنده می کند. رژیم اسلامی عین فساد است و بدون واژگونی نمی توان با فساد مبارزه کرد. دختر وزیر سابق با شهرت فساد گسترده، در برابر اتهام به احتکار دارو که تاریخ مصرف بخش بزرگی از آن

راز و نیاز

گاهی اوقات خواندن یک ترانه محلی قدیمی آدمیزاد را وسوسه می‌کند که با آن ور برود و احیانا تا دریافت سوژه آن، قباب تازه و جدیدی ببوشاند و حاصل این تفنن چند دقیقه ای چیزی است که می‌خوانید: پ

پسر: دختر ناز و نازک، خوش خوشک،
خوشگلت، باادا، پرفصفا، طره زلفت
به باد، چشم خمارت به آب، جو رو
جفات بی حساب، میدونی زار و پریشون
شدم، والله حیرون شدم، تو صحرا
ویلون شدم خار بیابون شدم؟
دختر: اگر تو خار میشی صحرا نشینی
منم یه گل میشم تو باغ نشینم
پسر: اگه تو گل میشی و تو باغ نشینی
منم بلبل میشم واست می‌خوونم
دختر: اگه بلبل میشی واسم می‌خوونی
منم تیغی میشم قلبت می‌دوزم
پسر: اگر تو تیغ میشی قلبم می‌دوزی
منم خونی میشم روخاک میریزم
دختر: اگه خونی میشی روخاک میریزی
منم آبی میشم تورو می‌شورم
پسر: اگه آبی میشی منو میشوری
منم دریا میشم تورو می‌بیلعم
دختر: اگر دریا میشی منو می‌بیلعی
منم کشتی میشم رو تو میشینم
پسر: اگه کشتی میشی رو من میشینی
منم بندر میشم تورات وامیسم
دختر: اگر بندر میشی توروام وامیسی
منم مرغی میشم، هوا می‌گیرم
پسر: اگر مرغی میشی هوا می‌گیری
منم بازی میشم، راحت می‌گیرم
دختر: اگه باز میشی راهم می‌گیری
منم صیاد میشم دامت میذارم
پسر: اگر صیاد میشی دامم میذارم
منم چاقو میشم دامت میبرم
دختر: اگه چاقو میشی دامم میبری
منم آهو میشم تو دشت میگردم

پسر: اگر آهو میشی تو دشت می‌گردی
منم چشمه میشم تو رات میافتم
دختر: اگر چشمه میشی تو رام میافتی
منم پری میشم تو آب میافتم
پسر: اگه پری بشی تو آب بیافتی
منم یه مرد میشم تو رو میبوسم
دختر: اگه یه مرد میشی منو میبوسی
منم ناز میکنم بوست نمیدم
پسر: اگه ناز میکنی بوسم نمیدی
منم قهر میکنم جلوت نمی‌آم
دختر: اگر قهر میکنی جلوم نمی‌آی
منم یار میگیرم دلت می‌سوزم
پسر: اگه یار میگیری دلم بسوزی
منم چشمی میشم های های می‌گیرم
دختر: اگه چشمی میشی های های می‌گری
منم دستمال میشم اشکت می‌گیرم
پسر: اگر دستمال میشی اشکم می‌گیری
منم آقا میشم دستت می‌بوسم
دختر: اگه آقا میشی دستم می‌بوسی
منم عروس میشم خونه میشینم
پسر: اگه عروس می‌شی خونه می‌شینی
منم دوماد میشم پهلو ت نشینم

وصال یار

از دیدگاه حکیم نظامی گنجه‌ای:

چو ابر، از پیش روی ماه بر خاست
شکیب شاه نیز از راه بر خاست
خرد، با روی خوبان ناشکیب است
شراب چینیان مانی فریب است
به خوزستان در آمد، خواجه سرمست
طبرزد می‌ربود و قند می‌خست
نه خوش تر زان صبوحو دیده دیده
نه صبحی زان مبارک تر دمیده
سر اول، به گل چیدن در آمد
چون گل، زان رخ به خندیدن در آمد
پس آنکه عشق را آوازه در داد
صلای میوه‌های تازه در داد
که از سیب و سمن بد نقل سازیش
گهی با نار و نرگس رفت بازیش
گهی باز سپید از دست شه جست
تذرو باغ را بر سینه بنشست
گهی از بس نشاط انگیز پرواز
کبوتر چیره شد بر سینه ی باز
گوزن ماده می‌کوشید با شیر
برو هم شیر نر شد عاقبت چیر
شگرفی کرد و تا خازن خبر داشت
به یاقوت از عقیقش مهر برداشت
برون برد از دل پر درد او درد
بر آورد از گل بی گرد او گرد
حصاری یافت سیمین قفل بر در
چو آب زندگانی، مهر بر سر
نه بانگ پای مظلومان شنیده
نه دست ظالمان بر وی رسیده
خدنگ غنچه با پیکان شده جفت
به پیکان لعل پیکانی همی سفت
مگر شه خضر بود و شب سیاهی
که در آب حیات افکند ماهی
چو تخت پیل شه شد تخته عاج
حساب عشق رست از تخت و از تاج

(بخشی از زفاف خسرو و شیرین)



آخوند باید گم بشه!



در حال جویدن ایران است. آنها با یکدیگر دعوی راهی را دارند که می‌بایست پس از براندازی در حوزه های رأی گیری و فرایند داشته باشند. دعوائی که مردم ایران با یکدیگر ندارند و دیدیم که فریاد می‌زنند «آخوند باید گم بشه» و صحبت از جانشین در میان نیست. آنها نمی‌خواهند مانند گروههای سیاسی چند دستگی در اعتراضات خود داشته باشند. آنها حکومتی را خواستارند که بتواند آزادی های سیاسی و رفاه اقتصادی برای آنها فراهم کند. با دنیا و همسایه ها سر جنگ نداشته باشد. فرهنگ و ملیت آنها مورد تهاجم قرار نگیرد. مذهب در مسجد و خانه باقی بماند و در حکومت و سیاست دخالت نکند. این درخواست نیز دو راه دارد که نتیجه هر دو یکی است. در یک فرایند آزاد و بدون دخالت داخلی و خارجی نوع حکومت خود را انتخاب کنند. حکومت جمهوری یا پادشاهی پارلمانی. این شخص چه پادشاه باشد و چه رئیس جمهور رئیس کشور خواهد بود مانند آنچه در قانون اساسی مشروطیت و دیگر کشورهای جهان وجود دارد و نخست وزیر و مجلس است که کشور را اداره می‌کند و قوه مقننه مستقل که نظارت و قضاوت را در دست خواهد داشت. آیا می‌توانیم آرزو کنیم که همگی از راهی برویم که به این هدف صد و چند ساله برسیم که شایسته کشور ماست؟!

و بیش خواهد پذیرفت تا بتواند تا انتخابات آینده ریاست جمهوری امریکا زمان بخرد و متأسفانه در این شرایط دوازده گانه رنگ شرط حقوق بشر در آن پررنگ نیست و اگر حکومت برای خود امنیت بخرد برای ماندن فشار را در درون بیشتر خواهد کرد. مهره دیگر اروپائی‌ها هستند که دوراه دارند. راه همکاری با امریکا و فشار به حکومت اسلامی و دیگری حمایت از حکومت اسلامی در مقابل امریکا. حمایت اروپائی‌ها از حکومت بخاطر منافع اقتصادی است و می‌بینیم که شرکت‌های اروپائی یکی پس از دیگری با سبک و سنگین کردن اوضاع، از ایران خارج می‌شوند. در نتیجه حمایت اروپا از حکومت، حمایتی لفظی و سیاسی است که نمی‌تواند حکومت را از این مخمصه تحریمها نجات دهد و اروپا عملاً به امریکا خواهد پیوست. روسیه و چین هم تا جایی که حمایت از حکومت اسلامی ادامه می‌دهند که منفعت آن بیشتر از زیان آن نباشد. مهره دیگر مخالفان و اپوزیسیون و فعالان مدنی به ویژه در خارج هستند که آنها نیز دو راه دارند. راه ماندن در راهی که سالهاست آنرا می‌پیمایند و با هجوم به یکدیگر و پیش کشیدن داستانهایی گذشته و افزودن بر دشمنی با یکدیگر، کار حکومت و ماندگاری آن را آسان می‌کنند و یا راه ائتلاف برای براندازی این حکومت که

را به ضعف کشانده و مانند هر حکومت خودکامه که اصرار به ماندن دارد در حال چپاول اموال ملی و خوراندن منابع ایران به دیگران است، به این گمان که ناجی او باشند. البته یک کوره راه نیز وجود دارد که ممکن است گروهی از حکومتیان به آن بیاندیشند و آن یک حکومت «محلل» است. این چنین حکومتی شانس بیشتری نخواهد داشت زیرا همین حکومت است با رنگی دیگر و ملت و اپوزیسیون نباید این حیل را که ممکن است خارجی‌ها نیز حامی آن باشند فراموش کند. مهره دیگر امریکا است که برای حفظ منافع خویش و هم پیمانان منطقه ای خود ظاهراً شمشیر را از رو بسته و حکومت اسلامی را تحت فشار قرار داده است. امریکا هم دو راه دارد که یکی جنگ است که امکان آن بعید به نظر می‌رسد زیرا دیگر نمی‌خواهد خود را در منطقه ای که علائق سابق را به آن ندارد گرفتار کند و دست حریفان خود را برای ضربه زدن به او باز گذارد. راه دوم که از اعلام آن ابائی ندارد مذاکره است. مذاکره ای که در آن، کم و بیش آن دوازده شرط وزیر خارجه امریکا را به دست آورد. اگر این مذاکره صورت گیرد چون مذاکره ای مستقیم بین امریکا و حکومت اسلامی است و دیگر حکومت‌های اروپائی و روسیه و چین مانند مذاکرات قبل، دستی در آن ندارند تا طرفداری از حکومت اسلامی کنند. حکومت در نهایت پیشنهادات را کم

برای هر مسئله و مشکلی راه های متعددی وجود دارد که یکی از آنها اغلب بهترین راه است. هر چه تعداد راهها بیشتر باشد، انتخاب راه و احتمال خطا برای رسیدن به آن هدف زیادتر می‌شود. اما وقتی برای مسئله ای فقط دو راه وجود داشته باشد و تا حدودی نزدیک به نظر آید انتخاب آسانتر و خطا کمتر خواهد بود. مسئله ایران و حکومت اسلامی که بر آن استیلا یافته است. مهره های مختلفی در آن دخیل هستند که اهمیت آنها درجات مختلفی دارد. مهره ها عبارتند از مردم ایران- داخل و خارج- حکومت اسلامی، امریکا، روسیه و چین و اروپا. در جلوی پای هر کدام از این مهره ها راه یا راههایی وجود دارد: ملت ایران خوشبختانه شانس زیادتری دارد چون یک راه بیشتر ندارد و آن عبور از حکومت و رسیدن به یک حکومت لائیک و آزاد که بر پایه فرایند و یک قانون اساسی- که بر مبنای آزادی های مندرج در اعلامیه حقوق بشر و با هماهنگی با فرهنگ ایرانی- بوجود آید. این راه انتخابی مردم بر اثر تجربه چهل ساله به دست آمده و راه دیگری در پیش رو نیست. مهره بعدی حکومت اسلامی است که این رژیم نیز یک راه بیشتر ندارد و آن سقوط است زیرا بحرانهایی که خود عامل آن بوده او را در تنگنا قرار داده است. این تگناها وی

تصمیم مردم!



پرویز مینویی

بخشوده می‌شود! «مارتین لوتر» به فکر فرو رفت! چگونه می‌شود فردی بسیار گناه کند و با انداختن سکه‌ای در صندوق گناهان آن فرد پاک می‌شود؟! یعنی هر قدر می‌خواهی گناه بکن و بعد سکه بینداز و همه گناهان بخشوده شده است!!

مارتین لوتر نامه پاپ را در آتش انداخت و اعلام کرد که پاپ و سلسله مراتب کلیسای کاتولیک راقبول ندارد! پاپ او را تکفیر کرد ولی بزرگان سرزمین از او حمایت کردند و او موفق شد مذهب پروتستان را پایه گذاری نماید.

در این مذهب اقرار به گناه نزد کشیش وجود ندارد. کشیش‌ها و راهبه‌ها باید مانند دیگر مردم ازدواج کنند و بسیاری تغییرات دیگر ولی آنچه سبب ترقی پیروان پروتستان گردید مستقل بودن آنان است. یک کاتولیک باید به دستور پاپ و یا کشیش نماینده پاپ عمل کند و در همه مسائل اجتماعی مطیع پاپ باشد، حتی پادشاهان اروپا در مورد ازدواج خودشان یا فرزندانشان باید از پاپ کسب تکلیف کنند ولی پروتستان خودشان تصمیم می‌گیرند که چکار بکنند یا چکار نکنند!

باور من ایدئولوژی‌های از پیش تعیین شده هم مانند مذهب کاتولیک می‌مانند که سبب عقب ماندگی می‌شوند.

صد سال پیش اگر مردی به مردی علاقه داشت و یا زنی با زنی بود، مورد خشم جامعه قرار می‌گرفت ولی امروز حتی ازدواج آنان را در برخی ایالات قانونی میدانند. در دهه‌های اول تشکیل ایالات متحده آمریکا خرید و فروش مشروبات الکلی و مصرف آن ممنوع بود. بعد مردم تصمیم گرفتند آنها آزاد کنند لذا در کشورهای پروتستان «قانون» به دست مردم نوشته شده و به دست مردم هم تغییر می‌کند و این سبب ترقی ملت‌ها می‌شود: مردم همیشه حرف اول و آخر هستند.

اگر پیشرفت کشورهای پروتستان را با پیشرفت کشورهای کاتولیک مقایسه کنیم پی می‌بریم که کشورهای پروتستان مانند آلمان و فرانسه و بریتانیا و کانادا و ایالات متحده و دیگر کشورهایی که اکثریت مردم آن پروتستان هستند، پیشرفته‌تر هستند و کشورهای امریکای جنوبی که کاتولیک مانده‌اند، از هر لحاظ عقب‌تر از کشورهای هستند که نام آنها ذکر شده است و این می‌رساند که باورهای پروتستانی و کاتولیکی سبب این تفاوت عمده است.

یعنی آشکارا پیداست که آلمان و فرانسه و بریتانیا و کانادا و ایالات متحده امریکا به دلیل اکثر جمعیت پروتستان پیشرفت کرده و جلو افتاده‌اند و کشورهای امریکایی جنوبی به خاطر اعتقادات به آئین کاتولیکی بودن، عقب مانده‌اند که اگر قبول کنیم مذهب مسیحی شاخه پروتستان سبب ترقی ملت‌ها شده است، سپس باید قبول کنیم که اگر «مارتین لوتر» در اوایل قرن پانزدهم میلادی این شاخه مسیحیت را بنیان گذاری نکرده بود، امروزه همه کشورهای مسیحی، مذهب کاتولیک یا ارتودکسی بودند و مانند کشورهای امریکا جنوبی عقب مانده! لازم می‌آید که ببینم در باورهای پروتستان و کاتولیک چه تفاوت‌هایی وجود دارد که یکی سبب ترقی و دیگر سبب عقب ماندگی می‌شود.

«مارتین لوتر» یک کشیش کاتولیک در یکی از شهرهای آلمان و در کلیسای آن شهر بود که صدای بلند کشیش دیگری را شنید که از جانب پاپ آمده بود و یک وسیله‌ای که با اسب حرکت داده می‌شد را، هدایت می‌کرد و در آن صندوقی قفل شده متعلق به پاپ وجود داشت و کشیش فرستاده پاپ با صدای بلند از مردم می‌خواست در آن صندوق سکه بریزند و می‌گفت به محض آنکه سکه به کف صندوق برخورد کند و صدا برخیزد... همه گناهان شما





داریوش باقری



معلم و شاگرد!

معلم: قلیون میکشی؟

پسر: بله!

* روزی چند بار؟

روزی سه بار!

* پول هر قلیون چقدره؟

- ۴۰۰۰ تومن

* چند ساله قلیون میکشی؟

- پانزده سال!

بنابراین اگه قلیون نمیکشیدی الان ۱۱۳۴۰۰۰۰۰ تومن پول داشتی

و میتونستی یه بنز بخری

پسر: شما قلیون میکشید؟

معلم: نه!

- الان بنز داری؟!

معلم: نه!!

خود را آزمایش کن!

- هنگامیکه در رستوران یا هتل هستید و شکر یا شیر چای خود را بیشتر از مقداری که در خانه مصرف میکردید، مصرف می کنید بیانگر این است که شما زمینه فساد را دارید.

- وقتیکه در رستوران یا اماکن عمومی هستید و مقدار زیادی دستمال کاغذی، صابون یا عطر استفاده می کنید، در حالیکه در منزل خودتان اینگونه نیستید، بدین معنا است که اگر شرایط اختلاس برای شما فراهم شود اختلاس می کنید!

- اگر در جشنها و بوفه های مفتوح، زیاد می خورید در حالیکه میدانید شخص دیگری آن را حساب می کند، بدین معناست که اگر فرصت خوردن مال دیگران را پیدا کنید این کار را خواهید انجام داد.

- اگر معمولاً هنگامیکه در صف هستید و حقوق در صف بودن را رعایت نمی کنید، پس شما زمینه این را دارید که برای رسیدن به هدف خود از سر و شانه دیگران هم بالا بروید!

- اگر بر این باور هستید که هر چه را در خیابان پیدا کردید حق شما است در حالیکه مال دیگران بوده است، پس قابلیت دزدی در شما وجود دارد.

- اگر جزو کسانی هستید که فامیلی دیگران بیشتر از نام آنها برای شما اهمیت دارد، یعنی اینکه در شما زمینه نژادپرستی وجود دارد و احتمال دارد که تنها با توجه به اصل و نسب دیگران به آنها کمک کنید، همچنین ایده و افکار دیگران برای شما مهم نیست بلکه تنها خود شخص برای شما اهمیت دارد.

- هنگامیکه به قوانین راهنمایی و رانندگی توجهی ندارید و به آن اعتنایی نمی کنید، بیانگر این است که شما زمینه تجاوز و سرکشی را دارید حتی اگر قرار باشد اشخاص بیگناهی هم در این بین صدمه ببینند.

مبارزه با فساد را از خودمان شروع کنیم!



دفتردار که شدید...!

روزی هزار بار در گوشش آهنگ: یه دختر دارم شاه نداره! را بخوانید، آتاقش را پر کنید از خرس و قلب های شکلاتی، هر روز ببوسیدش و هر از گاهی حرف اول اسمش را با گل رز قرمز در جعبه ای بچینید....

آنقدر مهم بودنش را تأکید کنید که خودش هم به این باور برسد.

که فقط زمانی جنس مخالف را وارد زندگی اش کند که آن بخش از نیاز محبت های دخترانه اش را فقط او بتواند تأمین کند.....

متوجه اید چه می گویم؟

حیف است احساس دختری را که با جان و دل بزرگش کرده اید.

یک غریبه که هنوز از راه نرسیده با چند خرس و شکلات و پاستیل دست خورده کند....

وقتی اینگونه باشد با نخستین دوستت دارم دل دخترتان نمی لرزد.

خانه ها!

حال و هوای خاص خودش را دارد.

بعضی از خانه ها همین که وارد می شوی عجیب آرامت می کنند.

انگار که جادویت کرده باشند. بعضی از خانه ها رسم شان است، صبح های جمعه آفتاب زده تا سر کوچه را آب و جارو می کنند بعضی از خانه ها....

هیچ وقت دلتنگی ندارند.

بعضی از خانه ها صبح های زود

بوی چای تازه دم و نان برشته می دهند، و ظهرها بوی پیاز داغ و نعنا

و غروب ها بوی هل و دارچین.

بعضی خانه ها

انگار مامن نورند

بعضی از خانه ها

آبروی یک محله اند

راستی چرا

توی قیمت خانه ها

این چیزها حساب نمی شود؟؟



زندگی، بار دیگر!

آدمها فکر می کنند اگر یک بار دیگر متولد شوند، جور دیگری زندگی می کنند، شاد و خوشبخت و کم اشتباه خواهند بود.

فکر می کنند می توانند همه چیز را از نو بسازند، محکم و بی نقص!

اما حقیقت ندارد.....

اگر ما جسارت طور دیگری زندگی کردن را داشتیم،

اگر قدرت تغییر کردن را داشتیم،

اگر آدم ساختن بودیم،

از همین جای زندگیمان به بعد را

می ساختیم.....

هر چه باداباد!

مثل کبریت کشیدن در باد، زندگی دشوار است.

من خلاف جهت باد شنا کردن را، مثل یک معجزه باور دارم

آخرین دانه کبریتم را

می کشم در این باد

هر چه باداباد....!

دو رباعی از شهناز اعلامی

گذار عمر!

فریاد زبندکاری این دزد لعین
سرمایه هستی ات برد پاورچین
آنکه شوی آگاه که دزدید و برفت
جای قدمش بماند برچین جبین

فریاد دخترمی!

فریاد زد از درون خم دخترمی
در خون دل خویش بجوشم تاکی
ساقی! برهان مرا به مستان برسان
تا نغمه شوم گهی، گهی ناله نی

پگاه

حسانس!

با گیسوان سیاهت
شب را به دوش می کشی
با خود به ایوان و
به میهمانی مهتاب میبری
تا ستارگان آسمان فیروه ای
جذابیت چشمانت را،
تحسین کنند



اسماعیل خویی

دشمنکامی!

شیطان
به قاه قاه
گفت:
- پدر!
عیسای مهربان،
پسر نازنین تو را
کشتند:
حالا،
خواهی برو
ردائی از یلدا
به عزا
درپوش و،
خاموش و بی تسلا،
بر سریر عزلت خود بنشین،
خواهی بیا
جهان به کینه درآگین و
شبدیز تندباد را
بر هر چه هست و نیست
بتازان و
با نعره های تندر
بخروش و
شمشمیر آذرخشانت را
از نیام ابر
برآور
و آسمان را بر در!



منوچهر آتشی

نام تو!

زیر زبانم است
در هر کجا که باشم
تا هر کجا بروم.
نام تو:
یک ساقه تر گندم!
یک قاچ سیب،
یک گل سرخ!
یک برگ سبز نارنج.
وقتی به کارخانه می روم
از خانه، یا به سفرهای دور
وقتی به جنگ می روم
پیروز می شوم
یا به اسارت درمی آیم
نام تو
یک حبه نقل شیرین
یا
کپسولی از سیانور
زیر زبانم است
نام تو.

سپیده کوتی

بازیگر!

تصویر عمیق سایه ها رو،
توی ایوون خونه هایی
که آدماشون خوابن، ببین!
پیر شدن. پرنده های مرده رو ببین
رقصیدن منو، رو لبه ی تیز دیوار.
عشق آلوده ی من
کلاتو بردار!
من بازیگر
نمی شناسمت

«چشمی در آسمان»!

چشمی با مردمک سیاه
از مدار خود بیرون می لغزد
و در آسمانی با سایه هیرنگ پریده
غوطه ور میشود.
چشم حقیقت تلخ را شهادت داده.
شهرپرک هایی را،
که اشک گل‌های فرو افتاده را،
می نوشتند.
خانه بدوشانی که در قبرهای باز،
زندگی می کنند و
سربازانی که امیدهایشان،
به غارت رفته است.
چشم با وحشت می غلتد.
نه دیواری، نه پنجره ای،
و نه صورتی دور و برش
نه چمنزاری
که بر رویش پرسه بزند.
دل، چشم برای رنگ سببها
افسون چشم مار
مردان و زنان دعا گو
که هنوز به سوی آسمان
می نگرند،
تنگ است.
چشم می گرید و
اشک هایش
قلب آسمان را می شکند.

شهر بهت زده!

... و اما خورشید نیز،
می تابد اینجا
ماه نیز،
سرکی می کشد به
آسمان و اما مانده مان.
ستاره ها نیز،
چشمکی می زنند
از پشت بام این،
شب پر پرهیز و
قمری ها هنوز
با هر دانه ای،
که می یابند
ابلهانه قهقهه می زنند.
اما خبری نیست.
حرامیان حتی،
رنگ و صدا را،
سکوت و سیاهی،
دزدیده اند و
دو دیو زشت پاپتی اند
که برای هم،
شاخ و شانه می کشند؟
بهت و وحشت،
پرندگانی بودند
که از بیم
به قلب مردم پناه بردند.
آه، از این شهر بهت زده!
آه از این شهر کرخت!

سکوت!

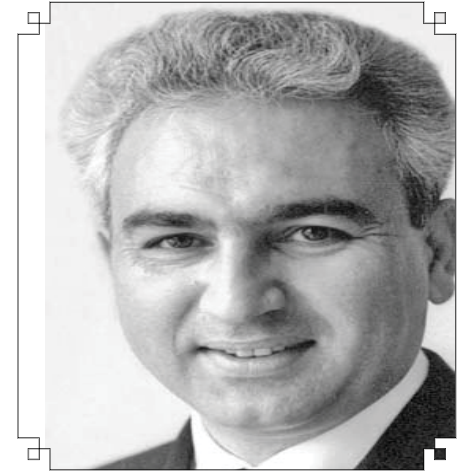
پشت پگاه شب
رژه ی موریانه ها،
بر استخوان مردگان
اندیشه ی نبودن ماست
صدای گریه ی کیست،
در معنی ترس!
حالتی را که
غرق ام کرده از نگاه خدا
در حرفی که
نمی زنی می فهمم
با تمام جانم
در حوالی ی لبانت
لبی می شوم
از گفت و گوی تو
و سکوت می کنم.

همین که نمی گویم
چشمان ام پراز لبان توست
ترس را اما
جز از حادثه ای در عمق،
نمی پوشم و

رقص نیلو قر!

مثل شعری که در خواب
سروده می شود،
زیباست
رقص نیلوفری که،
به زیر پوست توست.
من مرگ را
ستاره می کنم،
اگر رقص نیلوفرت
در خواب گیسوان،
موج برگشاید و
و دست افشانی کند

تا نگاه ماه
فراز آید.
خیابان، رقصی از این دست
—در جمجه خاک—
مرا در شوکت نهفته گل قالی،
گرفتار می کند
و باز،
در رفتار یگانه انگور
غوغای شعر برمی انگیزم
تا نام ترا
از خاطره سنگ
بگذرانم.



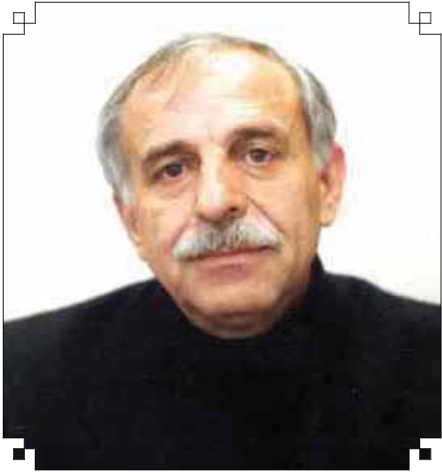
ناصر خدیار



حسینقلی مستعان



محمد عاصمی



حسین سرفراز

یکی از دانشکده های من!!؟



عباس پهلوان

«مثلاً خاطرات»

پسندید و علاقمند به دیدار شاعر شد. اما نوذر نیز یک روز شاید به تلافی آن چه من باعث شده بودم که در گردونه شاعران معاصر قرار بگیرد، یکی از داستانهاییم که برای او خوانده بودم، پیش خود نگهداشت و آنرا به دفتر مجله امید ایران برد که آن زمان محمد عاصمی سردبیر مجله بود.

—۲—

مجله امید ایران پس از ۱۳۳۲ و واقعه ۲۸ مرداد و کشف سازمان نظامی حزب توده و کمیته های مخفی حزبی یکی از معروفترین مجلات روز بود. بخاطر این که علی اکبر صفی پور مدیر مجله باهوش فرصت طلبانه خود توانسته بود موافقت مقامات فرماندار نظامی و بعدها سازمان اطلاعات امنیت را جلب کند که عده ای از اعضای حزب توده را که «توبه نامه» نوشته و چندماه و یکی دوسالی زندان کشیده- و در ضمن اهل قلم، شاعر، نویسنده بودند- برای همکاری در مجله امید ایران بپذیرد و من نیز بدون آن وابستگی و دوستی با بعضی از آن افراد، صرفاً براساس چاپ داستانی- که «پرنگ» برای «محمدعاصمی» سردبیر مجله امید ایران برده بود- در نهایت تعجب من بلافاصله هفته بعد چاپ شد، جلب این مجله شدم و همان زمان نیز محمدعاصمی با ایرج نبوی آشنا شده بود و اغلب رفت و آمدی به دفتر آژنگ داشت و با نام مستعار مطالبی برای این هفته نامه می نوشت و به دنبال این همکاری او، من هم برای همکاری بیشتر به مجله امید ایران جلب شدم و نمودم

توقیف و تعویض صفحه از سوی وزارت کشور، فرماندار نظامی (بعدها وزارت اطلاعات، ساواک، دادستانی و وزارت دادگستری) بود و مجبور به تغییر صفحات و حتی روی جلد مجله می شد که در آن فضای بعد از ۲۸ مرداد و دودی از شایعات که علیه نظام که «افراد مشکوک» براه انداخته بودند- خود موجب بالا رفتن تیراژ مجله امید ایران شده بود.

من ضمن دوستی با کارو فشنگچی، کلانتری، محمود پاینده، و محمد عاصمی- که نامه های یک معلم را می نوشت- و همه این مطالب بزعم مقامات رسمی کشور «تبلیغات کمونیستی و به راهنمایی حزب توده» بود، اما مطالب تند اجتماعی بنده در پای «صحبت مرشد» در کنار آن مطالب گم می شد و کمتر مورد ایراد و عیب جویی و سانسور قرار می گرفت. در حالی که پس از همه این گونه فعالیت های پنهان و آشکار، تمام نویسندگان چپی و توده ای (به دستور مقامات امنیتی) از مجله اخراج شدند. از آن پس ایراد مقامات اطلاعات و امنیتی دولت حتی متوجه داستانهایی مانند «روی جاده هوس» یا شکوفه های تلخ» و از این قبیل پاورقی ها بود به اتهام «خلاف اخلاق و عفت عمومی»؟! چندبار هم دادستان کل کشور به همین بهانه قصد توقیف مجله را داشت و یکی دوبار هم جلوی انتشار آن را گرفت که حکایت از اذیت و آزار و گوشمالی «مدیر مجله علی اکبر صفی پور» را داشتند. در حالی که همان موقع مطبوعاتی ها می گفتند علی اکبر صفی پور مدیر مجله امید ایران- که به دستور صریح رزم آراء رئیس ستاد ارتش و بعد نخست وزیر، صاحب امتیاز مجله شده بود یکی از «منبع» های ستاد ارتش و رکن دوم بود که در این مورد مسائل را بررسی و دنبال می کرد. او با تیمور بختیار نیز، هم قسم شده بود

روی چه ملاحظاتی صفحه ای در مجله دایر شد به عنوان «پای صحبت مرشد» که در آن طی دو صفحه من درباره مسائل اجتماعی و کمتر سیاسی روز و مطالب گوناگون شرح و احوالاتی و گزارش های از دیدنی های شنیدنی های شهر و مهمان های و غیره، نقلی مکتوب می کردم!

همان گروه توایین، آن عده از اعضای حزب توده که با اعلام کناره گیری از حزب، در واقع مجله امید ایران را تصرف کرده بودند (بعدها معلوم شد به توصیه سران حزب بوده) و برای اینکه بتوانند اشعار و مقالات تندی- که جنبه، توده گری و کمونیستی آنان می چربید- به چاپ برسانند. از مهدی فشنگچی مدیر داخلی مجله و همکار مدیر مجله ایران، گرفته تا مسئول صفحه شعر (محمود پاینده) و محمد کلانتری، که مصحح مجله بود و اغلب نیز مطالبی می نوشت. آنها به غیر از «اسماعیل یگانگی» بقیه اسامی مستعاری داشتند: «موج»، «میم خا، امواج، رهرو، رویا»، که به قول امنیتی ها و فرماندار نظامی حتی این نام مستعار بازی آنها هم «تحریک آمیز و مشکوک»!! بود و «برخلاف مصالح کشور»؟! همچنین آن زمان بحبوحه شعرها و نوشته های «کارو» بود که خیلی جلوتر از «ویگن» با مطالب پر خشم و خروش و سوژه های اجتماعی شعرهایش میان خوانندگان مجله ها طرفدار داشت و به همین جهت به عنوان یک «شاعر توده ای» به شدت مغضوب فرماندار نظامی و بعد سازمان اطلاعات و امنیت کشور بود. در حالی که وی کارمند حسابداری و عضو رسمی اصل چهار امریکا در تهران بود و حقوق مکفی بالای هزار تومان و پانصد تومان می گرفت. مجله امید ایران بواسطه این اشعار و مطالب بودار چپی، به طور مکرر در معرض

عرصه فعالیت مطبوعاتی این بنده که از کلاس چهارم ادبی دبیرستان دارلفنون با، هفته نامه آژنگ شروع شده بود، با توصیه و علاقه دوستی جدید با سیامک پورزند به «مجله مهر ایران» کشید و سپس برای حمایت جدی تر با تشکیل «آژانس مطلب و خبر» از سوی نبوی، و ایجاد مجله «آتش» بیشترین اوقات من در این مجله و بار تهیه مطلب و راست و ریست کردن نوشته ها و در واقع به عنوان «معاون سردبیر» بدوشم بود. که با حمایت صدصد دوستانه سیامک پورزند و لطف صمیمانه او همراه بود و من هیچگاه این دو مطبوعاتی برجسته و بخصوص ایرج نبوی را- که بنوعی برادر بزرگ و یاری دهنده من بود و سیامک پورزند را- که در مراحل سختی، دستم را گرفت- فراموش نمی کنم.

در سطح غیر مطبوعاتی دوستانی بودند که با یکدیگر دوست و علاقه فراوانی بهم داشتیم بخصوص «نوذر پرنگ» که به تفصیل از او گفته ام و این که بخاطر بیرون کشاندن او از انزوا، یکی از غزلیاتش را به دفتر مجله روشنفکر بردم و فریدون مشیری مسئول صفحه شعر بسیار

که در راه نخست وزیری او بعد از سپهبد زاهدی فعالیت کند؟!

او همان موقع هزار تومان هر ماه مستمرا از فرماندار نظامی می‌گرفت که در دوران ساواک نیز ادامه یافت. شخص سرلشکر بختیار ضامن او شده بود که از بانک عمران صد هزار تومان وام بگیرد که خانه بخرد و به وکالت مجلس از نهند هم رسید و ویلایی در کلار آباد به او هدیه شد و نیمی از پاساژ مدرن شانزلیزه نیز در خیابان امیر کرم متعلق به او بود که آن زمان بیش از دو سه میلیون تومان ارزش داشت.

با این حال مرتب پول نویسندگان چند ماه چند ماه عقب می‌افتاد و «فشنگچی» مدیر داخلی بایستی جوابگوی آنان باشد! اما صفی پور هم ترتیبی داده بود که همیشه «بدهکار» نشان میداد. یکبار که حدود شش ماه حق التحریر همه و مرا نداده بودند و بالاخره پس مدت‌ها صفی پور یک چک ۷۰۰ تومانی نوشت که بانک شعبه مرکزی بردم و برگشت خورد و من عصبانی به دفتر رفتم «دفتر آژنگ» آمدم آنموقع «آژنگ هفتگی» را ایرج نبوی به صورت روزانه منتشر می‌کرد. او پرسید برای فردا، مقاله اساسی روزنامه را در مورد چه چیزی می‌نویسی و یا نوشته ای؟!

جواب دادم: عنوانش اینست! اولین و آخرین کسانی که پول نویسنده و شاعر را خوردند!

پرسید: یعنی چی؟! جواب دادم: اولین کسی که پول اهل قلم را بالا کشید سلطان محمود بود که برای حکیم ابوالقاسم فردوسی دبه آورد و آخرین نفر تا حالا و نفر پس از او علی اکبر صفی پور مدیر مجله امید ایران است که پول نویسنده هایش را بالا می‌کشد!!

در میان تعجب او و سایر رفقا «چک برگشتی» او را نشان دادم.

ایرج گفت: حالا از این سوژه بگذر من تا ظهر چک تو را نقد می‌کنم!

از دفتر آژنگ تلفن زد به صفی پور و جریان چک و مضمون مرا برایش گفت: صفی پور به او قول داد که تا یکساعت دیگر خودش به دفتر آژنگ بیاید و پول چک را می‌پردازد.

این بار دیگر او بدقولی نکرد ۷۰۰ تومان چک را به اضافه صد تومان هم (لابد به عنوان عیدی چون چند روز دیگر سال نو می‌شد) پرداخت و روی هم بوسیدیم و رفت. ولی دیگر من را به امید ایران پا نگذاشتم ولی حسین سرفراز همانجا ماند. من و او و چند نفر دیگر از رفقای ایرج که برای تقویت کادر ناصر خدایار به آن مجله رفته بودیم که خدایار در تغییر و تحول در مجله امید ایران به رقابت با مجله روشنفکر و مجید دوامی سردبیر آن، برخاسته بود. امیر طاهری هم دستیار او شده بود. خدایار سردبیر امید ایران غیر از آگاهی از چم و خم روزنامه نگاری که خوب میدانست، در شکار هنرمندان زن هم هیچ فرصتی را از دست نمی‌داد از «ایرن» و «آدرشوا» تا بقیه ... که



-۳-

تحویل جوخه اعدام داده بود- در واقع دشمنان شاه، روی آورد و فعالیت ضد رژیم را در اطراف ایران از جمله در عراق تدارک دید و داشت مزاحمی جدی در منطقه برای نظام شاهنشاهی می‌شد که به تیر غیب از پای درآمد!

با این که در زمان کوتاه سردبیری مجله امیدایران در غیاب دوستم حسین سرفراز با جماعت توده ای داخل مجله، به دوستی همکاری خود ادامه می‌دادم ولی آنها اغلب با هم در حال پیچ پیچ با یکدیگر علیه مجله بودند- با این وجود مدارا می‌کردم و مراقب بودم که یک «بمب مطلبی» یا «نارنجک خبری» و «عکس عربان مین گذاری شده» به عنوان خبر سینمایی مانند گذشته برای مجله لقمه نگیرند ولی خود خیلی زود امید ایران را ترک کردم و چندی بعد سردبیری مجله فردوسی را عهده دار شدم بخصوص که به آن عده مشکوک سابق در مجله امید ایران «رضاکاشفی» هم اضافه شده بود. او داماد صفی پور هم بود و بعد شنیدم که سوابق عضویت در سازمان حزب توده را دارد نور علی نور!!

لطفا ورق بزنید FERDOSIEMROOZ.COM

-۴-

یک روز مثل این که یکی دوسالی از کار من در مجله فردوسی گذشته بود، حسین سرفراز گویا از مجله امید ایران تلفن کرد که برای مشورت به دفتر آژنگ و نزد ایرج نبوی می‌رود و من هم باید حتماً باشم- حدس زدم باید موضوع مهمی باشد و سریعاً خود را به لاله زار و پاساژ بهار رساندم.

سرفراز برعکس سابق شاد و خندان نبود و

در فضای سیاسی مملکت دوباره در گفتگوهای سیاسی «تغییر و تحولات» مملکتی داغ شده بود. تیسمار تیمور بختیار کاندیدای نخست وزیری بود و مورد تأیید امریکایی ها، شاه که گویا زیر بار یک نخست وزیری نظامی دیگر بعد از سپهبد زاهدی نمی‌رفت، بناچار کاندیدای دیگری که او هم مورد تأیید امریکایی ها بوده پذیرفت و فرمان نخست وزیری به نام دکتر علی امینی اعلام شد. یک روز سیامک پورزند به من گفت: به هیچ کس قول کار وعده‌های همکاری مطبوعتی ندهم، چون قرار است به حمایت دکتر علی امینی خودمان یک مجله داشته باشیم و صحبت شد که ما قرار است مجله آسیای جوان را به صورت تازه ای منتشر کنیم!

من گفتم: چطور مجله ای که شهرتش با پاورقی های پراز روابط جنسی مانند: «به خدا من فاحشه نیستم»! و یا «دختران کرایه ای» و از این قبیل است می‌خواهد مجله سیاسی و اجتماعی بدهد؟!

ولی او گویا از تابستان تا اول مهر وقت داشت که مجله را پاورقی زدایی و آنرا از نظر مطالب روبراه و منتشر کند و من هم مأمور شدم که شر «پاورقی ها» بنجل و کهنه را از لابلای مجله را کم کنم که در مهرماه «آسیای جوان در شکل و مطالب تازه ای غیر از آن که بود منتشر شد، روی بساط روزنامه فروش ها قرار گرفت.

در این میان تیسمار سپهبد بختیار که روی دست «حمایت امریکایی» ها را خورده بود، بجای تجیب دربار و رفع دلخوری و جلب رضایت شاه- باز هم نمی‌دانم از چه کسانی رو دست خورد- با کمال تعجب به مخالفان جدی خود کمونیست ها، و توده ای های سابق- که ده ها تن از آنها را دستگیر و

او، هم جذابیت مردانه داشت، هم خوش سر و لباس و زبانباز بود راه و رخنه به درون زنهارا هم خوب می‌دانست!

مجله به سردبیری ناصر خدایار تیراژ خوبی پیدا کرده وصفی پور در ضمن «حسین سرفراز» را هم دم دست داشت و درصدد بود که بالاخره خود را از قید ناصر خدایار- که مدیر را در مجله هیچکاره کرده بود- رها کند و کافی بود که با تعهدات مالی خود درباره حقوق ماهانه و بالارفتن تیراژ، مرتب شانه خالی کند. خدایار هم قید او و مجله را بزند و برود و حسین سرفراز سردبیر موقت مجله شد و ماند. او اصرار داشت که من به مجله برگردم. او همان زمانها نیز می‌خواست به شیراز برود و با دختر عموی خود «شهلا» ازدواج کند و قصدش این بود که دو سه هفته ای در غیاب او، من مجله را بگردانم. آن زمان هم صفی پور با دادستان کل کشور به سر چاپ «صور قبیحه»- عکس هائی از «برژیت باردو» عربان در کنار دریا که «حمام آفتاب» می‌گرفت- جر و منجر داشت. صفی پور با همان تصمیم- که همکاران «توده ای» به خواست مقامات سانسور رد کرده و فرماندار نظامی و تیسمار بختیار را قانع کرد- این بار نیز به دادستان تهران گفت که سردبیر مجله را به جرم چاپ آن عکس ها برکنار کرده و قضیه خود به خود منتفی است و مجله را از توقیف دادستان کل کشور نجات داد.

نشان به آن نشان که مراسم عروسی سردبیر امید ایران بیش از دو سه هفته طول کشید تا بالاخره پس از مدتی حسین خان با عروس مهربان خود به تهران بازگشت و فعالیتش را به عنوان سردبیر مجله امید ایران ادامه داد.



افسرده به نظر می‌رسید، و نگران تعطیل همیشگی مجله امید ایران بود. خیلی زود ایرج نبوی مجله امید ایران را نشانم داد (شماره ۴ بهمن سال ۱۳۴۵) و عکسی میان جمع چند عکس نشانم داد که بالای آن با ضربدر مشخص شده بود و پرسید: این عکس کیه؟

اگر آن عکس بزرگ را که در صفحه مجله امیدایران، به طوری عادی میدیدی هیچ چهره آشنایی به نظرت نمی‌رسید ولی با آن ضربدر، من بلافاصله شباهتی بین او و محمدرضاشاه دیدم آن هم به ترجمه مطلبی از **جمله لایف امریکا**، به نام «دنیای هزرگان» و شرح این که «اغلب مردان و جوانان منحرف جنسی که در یک کافه زیرزمینی که مخصوص «هم جنسگرایان» می‌باشد جمع می‌شوند و تصاویر دیوار اغلب از افراد مشهور از جمع خودشان معروف به هم جنس گرایی هستند به دیوار نصب می‌کنند.

سرفراز گفت: امروز ساواک مدیر مجله امیدایران را خواسته و او خود نمی‌دانست که ضربدر بالای تصویری که شبیه شاه بود، چه کسی بالای این عکس زده و منظورش چه بوده است؟ در تحقیقات انجام گرفته، معلوم شد که این مطلب و عکس را شخصی به نام «گواهی» مهندس پتروشیمی از شیراز به وسیله برادرش در تهران، به مجله فرستاده است که تا بحال کسی از کارکنان مجله مترجم را ندیده است. چاپ آن مطلب و عکس هم نبوده است. چنین عکسی در چنان کافه

زیرزمینی مخصوص همجنسگرایان وجود ندارد که در میان آن چهره های ناآشنا، عکس شاه ایران را هم به دیوار نصب کرده باشند. ظاهراً اظهارات مدیر مجله مسوولان سازمان اطلاعات و امنیت را کمی قانع کرده بود، به اضافه این که با این که دو روز از انتشار مجله می‌گذشت، کسی متوجه این جریان و شباهت عکس، در گزارش «دنیای هزرگان» نشده بود و علامت ضربدر نیز از خود مترجم بود که در پشت اصل صفحه مجله لایف علامت گذاشته بود

خدمات حسابداری و مالیاتی رازی

مدیریت: فریدون مهران رازی
Enrolled Agent
با بیش سی سال سابقه

در امور حسابداری و مالیاتی

- انجام کلیه امور حسابداری و دفترداری با استفاده از کامپیوتر
- ایجاد سیستم کامل حسابداری از طریق کامپیوتر
- تهیه و تنظیم گزارش‌های مالی جهت استفاده مدیریت، بانکها و سایر مؤسسات اعتباری
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی مؤسسات و اشخاص
- محاسبه حقوق کارمندان و Pay Roll Tax
- ما مناسب‌ترین قیمت ممکن را به شما ارائه خواهیم کرد

(818)301-8100

Fax: (818)301-8101

20501 Ventura Blvd., #160
Woodland Hills, CA 91364

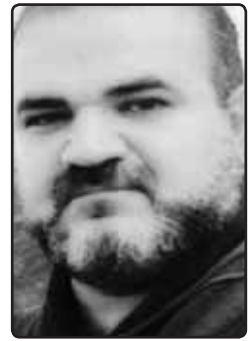
F.M. Razi

ACCOUNTING & TAX SERVICES - TAX INC.

نقد فیلم:

حیله و فریب

تنها شانس زنده ماندن در جهان امروز!؟



یاسر فلاح احمدی

فیلم: پستیچی همیشه دوبار زنگ می زند!

کارگردان: «باب رافلسون»

بازیگران: «جک نیکلسون، جسیکا لنگ، مایکل لائو»

آنجلیکا هیوستون، کریستوفر لوید، جان پی. رایان

توماس هیل



به عنوان واقعیت بپذیرد. داستان فیلم می گوید که انسان جهان مدرن تنها شانسش برای زنده ماندن در این است که با حیله و فریب راهش را باز کند و سرنوشت را فریب دهد تا بتواند به زندگی بهتری دست یابد. در این فیلم اتفاق، اقبال و خوش شانس هم موثر هستند، زندگی به عنوان یک بازی قمار به نمایش در می آید، در فیلم «پستیچی همیشه دو بار زنگ می زند» کرا و فرانک مدام برای رسیدن به یک زندگی بهتر قمار می کنند و هر بار ضرر خسران آن بیش تر می شود. این شانس و اقبال است که فرانک را به این مهمان خانه می رساند و دست او را به قتلی آلوده می کند. از طرفی باز هم رخدادهایی اتفاقی با اقدام کرا و فرانک، در کشتن نیک تداخل ایجاد می کند، و در نهایت هم قتل نیک را هم به عنوان یک تصادف شبیه سازی می کنند.

فیلم از لحاظ ساختاری شاخصه های فیلم های سبک نو را دارد با نورپردازی خاص خودش و خطوط شکسته ای که همواره تشویش را القا میکنند.

است. پایان های خوش و خرم ارتباطی با عاقبت شخصیت هایی ندارند که رافلسون خلق می کند. این مساله در مورد کرا و فرانک هم صدق می کند. پایان این فیلم معیار سنجشی برای مجازاتی هم عادلانه و هم ناعادلانه در روایت داستان را ارائه می دهد. این شیوه ای عالی است برای روایت داستان زندگی افرادی که خبیث ترین هوس های انسانی را دنبال می کنند.

حیله، فریب و شیادی و نامیدی به معنای واقعی در این فیلم وجود دارد. هر یک از شخصیت ها به نحوی شاید هستند که با انگیزه هایی که در سر دارند اقدام به انجام دادن اعمالی می کنند. فرانک وقتی که به درون مهمان خانه می رود نیک را فریب می دهد تا یک صبحانه مجانی بخورد، سپس از آن طرف نیک، فرانک را فریب می دهد تا به عنوان مکانیک در گاراژش کار کند، سپس خیانت کرا به همسرش و در نتیجه برنامه ریزی با این هدف که بعدا او را به قتل برسانند. تقریباً تمامی داستان به همین صورت پیش می روند. در دنیای پر از فریب رافلسون هیچ کس نمی تواند آن چیزی را که می بیند

ضرر را پرداخت خواهد کرد. به این ترتیب پرونده بسته می شود و کرا، هم که تنها عامل قتل تشخیص داده شده، از زندان آزاد می کنند فرانک و کرا دوباره به کافه رونقی می دهند. بعدتر کرای باردار و فرانک با (رایان) که آمده از آنان حق السکوت بگیرد، درگیری شدیدی پیدا می کنند. کرا با وجود بی وفائی های فرانک پیشنهاد ازدواج او را می پذیرد ولی خوشبختی شان با مرگ کرا در یک تصادف اتوموبیل، به سیه روزی می انجامد.

همچون دیگر آثار «باب رافلسون» مسیر شخصیت ها به سوی نابودی حرکت می کند، نابودی که از تمایلات و هوس هایی اولیه سرچشمه می گیرد. شهوت و طمع، به قتل می انجامد. آن هم نه یک قتل حرفه ای و ماهرانه بلکه کاری به هم ریخته و غیر حرفه ای توسط شخصی که هیچ توانایی و مهارتی در انجام آن ندارد، کسی که همین تصمیمی که گرفته است، او را وادار به انجام این کار می کند.

ترس و تشویش و خیانت

از ویژگیهای سبک آثار نوآر، یاس و ناامیدی

کالیفرنای جنوبی، دهه هزار و نهصد و سی. آواره ای به نام «فرانک چمبرز» (نیکلسون) در یک کافه کنار جاده با سر هم کردن دروغی، وعده ای غذا می خورد و پیشنهاد صاحب کافه، «نیک پاپاداکیس» (کالیکوس) را به کار در آنجا، ابتدا با آگراه و سپس با دیدن همسر او، کرا (لائو)، با علاقه قبول می کند. به دنبال رابطه ای که میان کرا و فرانک به وجود می آید، سرانجام فکر کشتن پاپاداکیس در ذهن هر دو شکل می گیرد. قطع برق و دستپاچگی شان نقشه قتل را نافرجام باقی می گذارد ولی بار دوم او را در اتوموبیل و با زدن ضربه ای به سرش می کشند و خودشان نیز در جریان انداختن اتوموبیل به دره جراحاتی برمی دارند. دادستان (تریلر) با فاش کردن آخرین کلاهبرداری فرانک او را تحت فشار قرار می دهد که تنها راه آزادی اش امضا کردن شکایتی علیه کرا به خاطر جراحاتش است. پس از این ماجرا کرا اصرار می کند که می خواهد همه چیز را اعتراف کند ولی وکیل او، کاتس (لرنر)، به واسطه مردی به نام کندی (رایان)، او را گول می زند. کاتس پای یک شرکت بیمه دیگر را به میان می کشد که مدعی است در پی شکایت فرانک بیست هزار دلار ضرر می کند. شرکت بیمه دوم با شرکت بیمه اول کنار می آید اگر مرگ نیک پاپاداکیس تصادفی تشخیص داده شود، ده هزار دلار



FAY L. AZIZI

Realtor® | CalBRE Lic # 01979242

818.679.5411



O: 818.476.3000 | F: 818.776.5267 | fayrealtor1@gmail.com | cbhallmark.com

Each Office is Independently Owned And Operated.

زندانیان را از یاد نبریم



عسل پهلوان

داده شد، علت رد صلاحیتش «عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و نظام جمهوری اسلامی ایران» قید شده بود.



پایمردی در اعتصاب!

* فرهاد میثمی، فعال مدنی که پیشتر در تاریخ ۹ مردادماه سال جاری توسط نیروهای امنیتی بازداشت شده بود، از تاریخ ۱۰ مرداد در اعتراض به بازداشت خود و سلب امکان معرفی وکیل اختیاری دست به اعتصاب غذا زده است. درحالی که او پس از گذشت ۳۵ روز کماکان در اعتصاب غذا بسر می‌برد اتهام جدیدی علیه وی مطرح شده است.

این فعال مدنی محبوس در زندان اوین که از روز چهارم شهریورماه در بند عمومی این زندان محبوس است با افت شدید فشار خون و کاهش شدید وزن روبرو است. وی اعلام کرده که در اعتراض به فشارهای وارده به رضا خندان همسر نسرین ستوده و بازپرسی از ژیل کرمزاده مکوندی و محمدرضا (داوود) فرهادپور از روز شنبه آینده اعتصاب غذای خود را به اعتصاب غذای تر تبدیل خواهد کرد.

فرهاد میثمی علی‌رغم اینکه در روزهای اخیر

نجمه واحدی دانش‌آموخته رشته جامعه‌شناسی و هدی عمید وکیل پایه یک دادگستری در تاریخ ۱۰ شهریورماه ۹۷ منتهی شد.

از دلایل بازداشت و آخرین وضعیت این فعالین حقوق زنان پس از دستگیری اطلاعی در دست نیست.

گفته می‌شود هدی عمید و نجمه واحدی برای زنان علاقه‌مند «کارگاه‌های آموزشی شروط عقد و ازدواج» برگزار می‌کردند.



عدم اعتقاد به اسلام و نظام!

* نجف مهدی‌پور روزنامه‌نگار ایلامی از سوی دادگاه انقلاب به یک سال حبس تعزیری محکوم شد.

یک منبع مطلع در این رابطه گفت: «این رأی قابل تجدیدنظر بوده و حکم، با اتهامات توهین به رهبری و تبلیغ علیه نظام برای وی صادر شده است.»

نجف مهدی‌پور کارشناس ارشد علوم سیاسی و کاندیدای دهمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی بود که صلاحیت وی از سوی شورای نگهبان رد شد. آن‌زمان در برگه‌ی رد صلاحیت که به وی

مستندساز و خبرنگار اخراجی تلویزیون، یکم اسفندماه سال گذشته در جریان حادثه گلستان هفتم توسط نیروهای لباس شخصی بازداشت شد و در نتیجه‌ی ضرب و جرح به «بیمارستان امام سجاد» منتقل شد و نهایتاً پس از یک دوره بازجویی در زندان اوین به زندان تهران بزرگ منتقل شد.

این درویش گنابادی پیش‌تر در سال ۹۰ به اتهام اقدام علیه امنیت کشور به ۸ سال زندان محکوم شده بود که پس از گذراندن دوره ۴ساله حبس تعزیری، سال ۱۳۹۴ از زندان آزاد شد.



موج جدید بازداشت‌ها!

* رضوانه محمدی، فعال حقوق زنان در ایران بازداشت شد. با احتساب بازداشت خانم محمدی شمار فعالان حقوق زن بازداشت شد.

یکی از نزدیکان خانم محمدی به گفت او غروب روز دوشنبه هفته جاری به دلایل نامعلومی توسط نیروهای امنیتی بازداشت شده است.

لازم به اشاره است در روزهای اخیر موج جدیدی از برخورد با فعالان مدنی آغاز شده است که بطور خاص در حوزه فعالان حقوق زن به بازداشت



همچنان فشار بر درویش!

* رضا انتصاری، درویش گنابادی و از مدیران وبسایت مجذوبان نور که در زندان تهران بزرگ محبوس است، با حکم دادگاه انقلاب تهران به ۷ سال حبس تعزیری، ۷۴ ضربه شلاق، ۲ سال تبعید به خوف، ۲ سال ممنوع‌الخروجی و ۲ سال محرومیت از عضویت در گروه‌ها و احزاب و دسته‌جات سیاسی و اجتماعی و فعالیت رسانه‌ای محکوم شد.

قاضی صلواتی در حکم انتصاری نوشته است: «متهم صراحتاً اعلام می‌دارد از مدیران اصلی سایت فرقه است و مسئولیت تمام مطالب را بر عهده می‌گیرد. متهم علی‌رغم گذراندن ۴ سال حبس تعزیری به جرم حضور در تجمعات کوار در سال ۹۰ به محض آزادی از زندان مجدداً فعالیت سوء خود بر علیه نظام را از سر گرفته و این مهم را با افتخار بیان می‌دارد و همچنین با قبول مسئولیت سایت غیرقانونی مجذوبان و مصاحبه با رسانه‌های معاند در خارج از کشور، ضدیت خود با نظام و دفاع همه‌جانبه از سیاست‌های فرقه گنابادی حتی پس از آزادی از بازداشت کنونی را ابراز می‌دارد.»

رضا انتصاری، فارغ‌التحصیل دانشکده خبر،



انتقالشان نیز خبر ندارند اما احتمال می‌دهند برای اجرای حکم اعدام منتقل شده باشند برای همین از صبح همان روز انتقال دست به اعتصاب غذا زده‌اند. همچنین صالح نیکبخت و کیل مدافع این دو زندانی نیز گفت به دلیل تعطیلی نتوانسته است جهت پیگیری مسئله به جایی دسترسی داشته باشد. انجام ملاقات خارج از روال عادی از جمله نشانه‌هایی است که معمولاً در مورد زندانیان محکوم به اعدام پیش از اجرای حکم دیده می‌شود. وضعیت پرابهام این دو زندانی بر نگرانی‌ها از وضعیت رامین حسین پناهی، زندانی سیاسی که با شرایط مشابه در همین محل در معرض اعدام قرار دارد نیز می‌افزاید.

آخرین وضعیت زانیار مرادی، لقمان مرادی و رامین حسین پناهی!

* روز جمعه ۱۶ شهریورماه، خانواده زانیار و لقمان مرادی دو زندانی سیاسی محکوم به اعدام در زندان رجایی شهر کرج با این دو زندانی که در سلول انفرادی نگهداری می‌شوند ملاقات کردند. دیار مرادی برادر زانیار مرادی به گفت در ملاقاتی که با زانیار و لقمان داشتیم آنها در وضعیت خوبی قرار نداشتند گفتند که از سه روز پیش به سلول انفرادی منتقل شده‌اند و از علت

در منزل شخصی خود بازداشت شده بود. محمد مقیمی و کیل رضا خندان در گفتگوی کوتاهی گفت: اتهامات مطروحه علیه آقای خندان در شعبه ۷ بازپرسی دادسرای اوین «اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی»، «تبلیغ علیه نظام» و «اشاعه و ترویج بی‌حجابی در جامعه» عنوان شده و در نهایت قرار وثیقه ۷۰۰ میلیون تومانی برای او صادر و به زندان اوین منتقل شدند.

این وکیل دادگستری در ادامه گفت: مصادیق و دلایل مرتبط با اتهامات مطروحه علیه آقای خندان همراهی وی در تحصن همسرشان خانم نسرين ستوده در مقابل کانون وکلا، مصاحبه با رسانه‌های بیگانه و پیکسل‌هایی که ماموران ادعا کرده‌اند در زمان بازرسی از منزلشان پیدا کرده‌اند و روی آنها جمله «من به حجاب اجباری اعتراض دارم» نوشته شده، عنوان شده است. با این حال هیچ کدام مصداق این اتهامات نبوده و واهی است و از وجاهت قانونی برخوردار نیست.

رضا خندان هفته گذشته در یادداشتی نوشته بود: شخصی امروز با موبایل‌ام تماس گرفت و گفت که از وزارت اطلاعات تماس می‌گیرد. او گفت فردا به آنجا بروم. از آنجا که هیچ شخص و نهاد دیگری غیر از مقام قضایی آن هم کتبا و با ذکر دلایل و اتهامات، حق ندارد افراد را تحت تعقیب قرار دهد، حدود قانونی را به او یادآور شدم. متأسفانه در پاسخ به اعتراض من گفت: پس دستگیر می‌شوی.

مقامات مختلف قضایی از جمله دادیار ناظر بر زندان، ریاست اندرگاه، نماینده دادستانی و ریاست کل بازداشتگاه چهارمحالی برای پایان دادن به اعتصاب غذا با او دیدار کردند وی در سی و پنج‌امین روز اعتصاب غذای خود کماکان مُصر بر ادامه اعتصاب غذا است و به صورت کتبی به بازداشت آقای رضا خندان و احضار و بازپرسی از ژیلدا کرم‌زاده مکوندی و محمدرضا (داوود) فرهادپور از روز شنبه آینده اعتصاب غذای خود را به اعتصاب غذای تر تبدیل خواهد کرد و صرفاً مصرف قرصی را که ۱۸ سال است برای بیماری کولیت روده مصرف می‌کند ادامه خواهد داد و فقط در صورت آزادی بی‌قید و شرط رضا خندان حاضر به شکستن اعتصاب غذا خواهد بود.

این منبع مطلع همچنین افزود: روز دوشنبه ۱۲ شهریورماه آقای میثمی را به شعبه ۷ بازپرسی دادسرای اوین بردند اما دز کمال تعجب اتهامات مطروحه پیشین علیه وی و مصادیق آن توسط شاه‌محمدی بازپرس این شعبه تغییر کرده بود. اتهامات مطرح شده علیه او در جلسه اخیر «اجتماع و تبانی به قصد برهم زدن امنیت کشور از طریق کمپینی که بازپرس مدعی شده به همراه نسرين ستوده و خارج‌نشینان تشکیل داده‌اند، «تبلیغ علیه نظام» از طریق سخنرانی در دانشگاه اصفهان و انتشار مقالات و «اشاعه فساد و فحشا» از طریق طراحی پیکسل‌هایی که روی آن جمله «من با حجاب اجباری موافق نیستم» نوشته، عنوان شده است.

به گفته این منبع مطلع فرهاد میثمی این اتهامات را نپذیرفته ولی به دلیل روند غیرقانونی دادگاه از خود دفاعی نیز نکرده است. علی‌رغم صدور قرار وثیقه توسط بازپرس شعبه ۷ دادسرای اوین این فعال مدنی گفته است از قبول و سپردن وثیقه تا زمان تغییر رویه ناعادلانه بازداشتها و فشارهای قضایی علیه وی و دوستانش امتناع خواهد کرد.

شوهر هم زندانی شد!

* رضا خندان همسر نسرين ستوده وکیل دادگستری و فعال حقوق بشر محبوس در زندان اوین که صبح امروز توسط نیروهای امنیتی در منزل شخصی خود بازداشت شده بود، پس از تفهیم اتهام در شعبه ۷ بازپرسی دادسرای اوین و صدور قرار وثیقه به زندان اوین منتقل شد.

رضا خندان، همسر نسرين ستوده وکیل دادگستری و فعال حقوق بشر محبوس در زندان اوین بعد از تفهیم سه اتهام «اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی»، «تبلیغ علیه نظام» و «اشاعه و ترویج بی‌حجابی در جامعه» در شعبه ۷ بازپرسی دادسرای اوین و صدور قرار وثیقه ۷۰۰ میلیون تومانی به زندان اوین منتقل شد. رضا خندان هفته گذشته توسط نیروهای امنیتی



اعتراضات و اعتصابات



* تجمع دانشجویان مقابل بانک مرکزی در اعتراض به گرانی آزمون آیلتس و حذف ارز دانشجویی دولتی.

* رانندگان کامیون در شهر تهران برای بار چندم تجمع کردند رانندگان از تحویل بار خود به رانندگان عراقی خودداری کردند.

* فراخوان اتحادیه هماهنگ کننده رانندگان سراسر کشور تجمع صنفی و معیشتی جمعی از رانندگان تاکسی بی سیم تهران مقابل سازمان تاکسیرانی برگزار شد.



* اعتصاب تاکسیرانان پاوه در خصوص ارزانی کرایه مسیره‌های سطح شهر و نبود سطح شهر.

* تجمع اعتراضی مردم شهر کلمه دشتستان و بستن جاده با سنگ های بزرگ و آتش زدن لاستیک در اعتراض به بی آبی.

* تجمع غارت شدگان کاسپین رشت مقابل شعبه سرپرستی با شعار: ستمگر حیا کن، پول ها رو رها کن.

* جمعی از کارگران کارخانه «تولی پرس» در اعتراض به بلا تکلیفی در وضعیت شغلی خود و کارخانه، در مقابل ساختمان اداره کار و فرماندار شهرک صنعتی البرز.



* اعتصاب اعتراضی و معیشتی در پتروشیمی فارابی بندر ماهشهر یک هفته است که آغاز شده و هم چنان ادامه دارد.

* اعتراض دانشجویان دختر دانشگاه علوم پزشکی زنجان به تبدیل خوابگاه به مکان اداری و آواره شدن دانشجویان در کوچه پس کوچه های شهر.

* کارگران کارخانه صنایع شیر پگاه تهران، اعتراض به آنچه تصرف غیرقانونی اراضی کارگران این کارخانه در منطقه تهران پارس عنوان می کنند، دست به تجمع زدند.

* اعتصاب کارگران فاز ۲۰-۲۱ عسلویه در اعتراض به پرداخت نشدن ۷ ماه حقوق و مزایا شروع شد.

* ۹۷ مغازه داران در شهر آبخار بخاطر قطع مکرر خدمات ارتباطی و فیبر نوری اعتصاب کردند و مغازه های خود را بستند.

* اعتصاب ماشینهای استیجاری شرکت ایران- آروین به دلیل عدم پرداخت حقوق سه ماه در شهرک صنعتی بوکان دارد.

* تجمع فرهنگیان جلو اداره تعاون در سقز به عملکرد شرکت تعاونی مسکن فرهنگیان. معلمان به عملکرد این تعاونی از دهه ۷۰ تاکنون معترضند.





اردوان مفید

... راویان اخبار و طوطیان شکرشکن شیرین گفتار

چگونه ایران «تماشاخانه دار» شد؟ (۳۴۶)

زمینه‌های نمایشی در آثار برجسته ادبیات ایران!

تاریخ نمایش در ایران به دوران معر که گیری در سر گذرها، تماشای خیمه شب بازی، پرده خوانی، مراسم عزاداری و جشن های خصوصی، مهمانی های خانگی می‌رسد!



نقالهائی که با صدای گرم و شیوه خاص بازیگری و البته! سواد بیشتری که داشتند شبهای پر از سکوت و بی هیجان مردمان را پر از شور و شعر و هیجان می‌کردند، از رزم می‌گفتند و به بزم می‌رسیدند.

در این مسیر عرض شد که قهوه خانه ها بخصوص در دوران قاجاریه مرکز تجمع و برگزاری انواع هنرهای نمایشی بودند نمایش هائی چون قوالی و نقالی و پرده خوانی و سیاه بازی گرفته تا آئین سخنوری و ترنا بازی و شب های شعر که در این زمینه ها به طور مسیوط سخن را ندیم.....

و باز در همین زمینه «نمایش در ایران» از زبان خیام این شاعر «فیلسوف» توانای ایرانی به اجرای خیمه شب بازی در هزار سال پیش اشاره کردیم در این رباعی:

مالعبتکاتیم و فلک لعبت باز

از روی حقیقتم نه از روی مجاز

بازیچه همی کنیم بر نطع وجود

آفتیم به صندوق عدم یک یک باز

و همین رباعی نشان می‌دهد که اجرای خیمه شب بازی تا آنجا معمول و متداول بوده است که شاعر آنرا زمینه ارائه مهم ترین فلسفه وجود کرده است، و از این گونه اشارات در این مقالات بسیار داشتیم و خلاصه کلام آن بود که درست است که ما تاریخ «تئاتر» مان به صدسال و سی چهل سال پیش باز می‌گردد ولی تاریخ نمایش ما با آغاز تاریخ حضور ما در پهنه ی گیتی به صورت یک ضرورت همیشه وجود داشته است، از مراسم زرتشتیان در معابد بگیریید تا برگزاری مراسم نوروز و مهرگان و مراسم عقد و عروسی و عزا و خاکسپاری همه و همه در واقع زمینه های نمایش در ایران بوده است و شگفت آور نیست اگر امروز ما با نگاهی به آثار داستانهای شاهنامه و نظامی و مولانا و عطار، نشانه های نمایشی بسیار زیبا و برآزنده را می‌بینیم، در یک دوران از سالهای ۱۳۰۰ به این سو ما به ضرورت زمان با یک جهش عظیم مقصد و مقصودمان فرهنگ و صنعت اروپا شد و از همه نوع ابزار و آلات و صنایع موجود در آن دیاری که دو قرنی در دوران صنعتی خود از ما پیشی گرفته بود بهره گرفتیم در همین رد و بدل شدن وسایل و سناط و غربی، درهای فرهنگی اروپا از قصه سرانی تا نمایش تئاتر و صنعت سینما و بعدها رادیو و تلویزیون و از آن مهم تر ترجمه آثار داستانی و کتابهای فلسفی و اجتماعی آنها به سوی فرهنگ ایران باز شد ما را از آنچه خود داشتیم رفته رفته دور می‌کرد ولی در دوران پهلوی دوم آگاهانی با فرهنگ و دانش غرب و آشنایی کامل به شعر و زبان فارسی ایران تلاش کردند که ما را از گنجه های فرهنگی و ادبی خود باخبر سازند و اگر چه چهارچوب فرضا تئاتر غرب را گرفته ایم و مردم را که هم آماده ی یک تغییر اساسی از جمله تجدد و مدرنتیه بودند را جذب کرده ایم، حالا بد نیست که در درون این چهارچوب محتوای ایرانی داشته باشیم و به این ترتیب هویت فرهنگی خود را حفظ و حراست کنیم. این تلاش از آغاز شهریور ۱۳۲۰ تا پایان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دارای خصوصیات فوق العاده ای بود که در جای خود آنرا بررسی کردیم و پس از آن تئاتر مردمی تبدیل به یک نوع تئاتر دولتی شد، که در واقع در هر گام

طول خانه ها بزرگتر یا کوچکتر بود اما چون وسط حیاط بود. مجلس عروسی را دور آن با گذاشتن صندلی و میز برقرار می‌کردند و صحنه اصلی که همانا حوض وسط حیاط بود را با تخته های چوبی (الوار) می‌پوشاندند و فروش بزرگی روی آن می‌گذاشتند و در واقع یک صحنه ی مجهز نمایش بوجود می‌آوردند به این جهت به آن «نمایش روحوی» و یا «تخته حوضی» گفته می‌شد در این نوع نمایش «سیاه» در واقع قهرمان قصه است و اکثرا، موضوع قصه یک حاجی نزل خوار و پیر است که می‌خواهد دخترک جوانی را به علت بی بضاعتی خانواده اش در واقع به صیغه درآورد و در این موارد بود که سیاه که معمولا نوکر همان حاجی بود و زبان توده مردم، با خوشمزگی ها و لودگی ها ولی با هوشیاری و زیرکی تمام باعث می‌شد که دختر جوان را به پسرک جوانی که عاشق دخترک هست برساند و معمولا داستان با شور و حال و موسیقی شاد پایان میافت.

به انواع دیگر نمایش های موجود تا قبل از ورود «تئاتر» و سپس ایجاد تماشاخانه اشاره کردیم، از قوالی که در آن راوی به وسیله نواختن ساز داستان های عاشقانه را می‌گفت که آخرین بازماندگار این نوع نمایش در امروز «عاشق لر» های آذری و یا «دو تار نوازان» نواحی خراسان و بلوچستان و لرستان هستند، و سپس به «نقالی» و شیوه های مختلف این اجرای «تک نفره» پرداختیم این راویان را «حافظان شاهنامه» خواندیم،

تفریح و آموزش گرد هم روی زمین می‌نشستند و به تماشای خیمه شب بازی می‌پرداختند و یا در سرگذرها به معرکه گیری و مارگیری و پهلوان بازی و پرده خوانی روی زمین می‌نشستند و نگاه می‌کردند و یا در مجالس سوگاری به داستانهای مذهبی گوش می‌کردند و مراسم و دفیله های خیابانی رانظاره می‌کردند و یا در دو قرن اخیر در مراسم عروسی ها به اجرای نمایش های سیاه بازی می‌پرداختند، نمایشی که گفتیم اگر با ارزش های امروزی بخواهیم به آن نگاه کنیم در زمره ی نمایشی «کمدی انتقادی» قرار می‌گیرد و با ارائه چند نمونه عرض کردیم که عملا این نمایش ها را می‌توان از جمله نمایش های سیار نیز تلقی کرد زیرا تمام وسایل و ابزار و ادوات مخصوص اجرا از جمله لباس و گریم و عصا و کلاه و غیر و همه در یک صندوق جای می‌گرفت و کسانی به نام «صندوق کش» آنها را در محلی که قرار بود اجرا شود حمل می‌کردند و در سر ساعتی مشخص تعدادی مطرب به اصطلاح «روحوضی» که نوازندگان تار و سنتور و ضرب و کمانچه بودند به مجلس می‌آمدند و بازیگران نیز در «صورت خانه» که معمولا در زیرزمین خانه ها بود جمع می‌شوند و آماده اجرای یک نمایش تفریحی و خنده آور و البته همراه با تکه پرانی ها و گوشه زنی ها که در این نوع نمایش فراوان بود و گفتیم که اصطلاح روحوضی که به این نمایش ها داده شده بود از آن جهت بود که در طرح مرسوم خانه های ایرانی معمولا یک حوض وسط حیاط وجود داشت که نسبت به عرض و

یافتن ارزش های نمایشی و اجرائی در ادبیات کلاسیک ایران یکی از انگیزه هائی بود که از آغاز نگارش این سلسله از مقالات در نظر داشتیم. اساسا این رشته از مقالات که امروز از مرز ۴۰۰ گذشته است و در طی این هفت سال به طور مرتب در مجله ی فردوسی امروز به چاپ رسیده است از یک سوال ساده آغاز شد «چگونه ایران تماشاخانه دار شد» و واقعیت آن بود که از زمان ورود واژه «تئاتر» در زبان فارسی- آنهم پس از سفر اول ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۲۵۷ خورشیدی- و سپس داستانهای مسافران از فرنگ بازگشته و شیفتگان فرهنگ اروپایی و تفسیر و تعبیر محلی به نام «تماشاخانه» که دارای یک سالن است و صندلی های مرتب دارد و یک جایی به نام صحنه که در آن داستان نمایش رخ می‌دهد و مردم داخل سالن به این اثر نگاه می‌کنند، تا روزی که اولین تماشاخانه ها بوجود می‌آیند چیزی حدود پنجاه سال به طول انجامید و از زمانیکه گروهی عاشق با دست خالی آغاز به اجرای «تئاتر» کردند تا روزی که یک اثر کاملا ایرانی و برای مردم و در رابطه با مسائل و هویای آنها بروی صحنه رفت چیزی حدود پنجاه سال دیگر به طول انجامید، این صد سالی بود که در این سلسله از مقامات از سالهای ۱۲۵۷ تا اواخر سالهای ۱۳۵۷ به واژه «تئاتر» را از واژه «نمایش» جدا کردیم و گفتیم که «تاریخ نمایش» در ایران به هزاران سال پیش باز می‌گردد، روزگاری که مردم برای



Mehrdad Ava



کلید خانه شما در دستان ماست

مهرداد آوا

مشاور املاک

CA Lic# 01904831

(818)522-2115

mehrdadavala@gmail.com



Corner Stone Construction

Lic#1025857

با مدیریت: هاملت

تمام امورات ساختمانی از جمله

تعمیرات و تزئینات / لوله کشی / تعمیرات ساختمانی تجاری و مسکونی

Residential ~ Commercial ~ Remodeling

818-581-1487

پنج پرده هیجان انگیز از: آفرینش داستان بیژن و منیژه، در سرای فردوسی، درباره کیخسرو، انتخاب بیژن در جنگ با گرازها... رفتن بیژن به سرا پرده ممنوع شاهزاده خانم تورانی، وساطت دایه خانم برای وصال دو دلداده، گرفتاری بیژن، چاه و زندان تا دخالت جهان پهلوان رستم برای نجات بیژن!



و از مردم دورتر و دور شد تا جائیکه این اواخر نویسندگان به اصطلاح روشنفکر نمایشنامه های خاص خود را با اشارات مخصوص به خود می نوشتند و تماشاگران هم از جمله همان افراد بودند که مصرف کننده این شکل از نمایش بودند و در نهایت مردم کوچه بازار و کارمندان و کارگران ساده بیرون از حلقه آنها قرار گرفتند و سپس اشاره به سه اثر از سه فرآورده وارداتی فرهنگ غربی در زمینه سینما و تئاتر و تلویزیون کردیم که هر کدام نشانگر درک درست تر ایرانیان از این «سوغات فرهنگ» بودند، در تئاتر نمایش «شهر قصه» در سینما فیلم «قیصر» و در داستان نویسی و اجرای تلویزیونی «دائی جان ناپلئون» که در واقع هر سه در سالهای بین ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۵ توانستند کوشش و حاصل صدساله هنرهای نمایشی غربی ولی با محتوای مردمی باشند، این آثار توانستند فاصله دور شده طبقاتی را از نظر فرهنگی به یکدیگر نزدیک کنند و همه مردم را در برگیرند.

از مردم دورتر و دور شد تا جائیکه این اواخر نویسندگان به اصطلاح روشنفکر نمایشنامه های خاص خود را با اشارات مخصوص به خود می نوشتند و تماشاگران هم از جمله همان افراد بودند که مصرف کننده این شکل از نمایش بودند و در نهایت مردم کوچه بازار و کارمندان و کارگران ساده بیرون از حلقه آنها قرار گرفتند و سپس اشاره به سه اثر از سه فرآورده وارداتی فرهنگ غربی در زمینه سینما و تئاتر و تلویزیون کردیم که هر کدام نشانگر درک درست تر ایرانیان از این «سوغات فرهنگ» بودند، در تئاتر نمایش «شهر قصه» در سینما فیلم «قیصر» و در داستان نویسی و اجرای تلویزیونی «دائی جان ناپلئون» که در واقع هر سه در سالهای بین ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۵ توانستند کوشش و حاصل صدساله هنرهای نمایشی غربی ولی با محتوای مردمی باشند، این آثار توانستند فاصله دور شده طبقاتی را از نظر فرهنگی به یکدیگر نزدیک کنند و همه مردم را در برگیرند.

پرده سوم: صحنه زیبای رد و بدل کردن پیام های عاشقانه و وساطت دایه خانمی بود که بالاخره این دورا بهم می رساند و سپس بی هوشی بیژن و حمل او به کاخ خصوصی شاهزاده خانم منیژه.

پرده چهارم: گرفتاری بیژن و چاه و زندان و دربردی شاهزاده خانم تورانی است.

پرده پنجم: ورود جهان پهلوان به عنوان یک بازرگان به توران است برای نجات بیژن که خود از زیبایی های خاص این داستان پرماجرا است... و اما ادامه داستان....

حکایت همچنان باقی....

از مردم دورتر و دور شد تا جائیکه این اواخر نویسندگان به اصطلاح روشنفکر نمایشنامه های خاص خود را با اشارات مخصوص به خود می نوشتند و تماشاگران هم از جمله همان افراد بودند که مصرف کننده این شکل از نمایش بودند و در نهایت مردم کوچه بازار و کارمندان و کارگران ساده بیرون از حلقه آنها قرار گرفتند و سپس اشاره به سه اثر از سه فرآورده وارداتی فرهنگ غربی در زمینه سینما و تئاتر و تلویزیون کردیم که هر کدام نشانگر درک درست تر ایرانیان از این «سوغات فرهنگ» بودند، در تئاتر نمایش «شهر قصه» در سینما فیلم «قیصر» و در داستان نویسی و اجرای تلویزیونی «دائی جان ناپلئون» که در واقع هر سه در سالهای بین ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۵ توانستند کوشش و حاصل صدساله هنرهای نمایشی غربی ولی با محتوای مردمی باشند، این آثار توانستند فاصله دور شده طبقاتی را از نظر فرهنگی به یکدیگر نزدیک کنند و همه مردم را در برگیرند.

و اکنون در این شرایط محدود زمانی و مالی در خارج از مرزهای ایران است که ما به بررسی شاهنامه به عنوان یکی از گنجینه های ادبی، فرهنگی و از نظر من با قابلیت های اجرایی منحصر به فرد پرداختیم و در مجموعه این مقالات تلاش کرده ایم در «قهوه خانه» ذهنی خوانندگان به «نقل نگارش» داستانهای شیوا و زیبای شاهنامه بپردازیم، در همین «قهوه خانه فردوسی امروز» بود که داستان بسیار شیوا و پرماجرای «بیژن و منیژه» را که در سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳ در لاله زار و در تماشاخانه تهران بروی صحنه برده بودند که در آن اجرا پدرم «غلامحسین خان مفید» در نقش رستم بود

ادامه ماجرا:

مرسده که از تکرار و پیگیری دوستش شهین که با او از بیژن کوچولوومواظبت و نگهداری می کردند، این بار که تصمیم دوستش را جدی میدید که او را به آغوش مرد هُل میدهد که همدیگر را ببوسند و شوهر خاله مرحومش را نیز در این میانه مستاصل میدید، ناگهان دست خود را از پنجه شهین بیرون کشید و با فریاد گفت:

– من به خاله عزیزم، خیانت نمی کنم وهرگز این گناه رو مرتکب نمیشم!

شهین– مرد را می‌خواست به تأیید او پادرمیانی کند– وادار به سکوت کرد و رو به مرسده گفت:

نادر کاوسی پس از ریاست اداره آگاهی در دوران سرلشگر زاهدی وزیر کشور کابینه دکتر مصدق، مشاور مقام اطلاعاتی وزیر شد. زمانی که سرلشگر زاهدی به نخست وزیری رسید او به ریاست اداره اطلاعات و امنیت نخست وزیری منصوب شد.

با ادامه معاشقات میان منصوره دختر ارباب جمشید و اختلاف او با شوهرش دکتر کمال بالا گرفت، منصوره از شوهرش تقاضای طلاق کرد و میانشان مشاجره شد.

دکتر کمال پس از کمی بهبودی، از بیمارستان فرار کرد و به قصد انتقام گیری از منصوره به خانه ارباب جمشید رفت و ناموفق ماند. پس از مدتی بی بی کشکولی خواهر سودابه برادر مریم از شیراز به تهران آمد و از «آماده باش نظامی عشایر درفارس» خبر داد!

«بی بی» با عشایر فارس برای بازگرداندن یک «حکومت دیگر» دیگر بجای دولت سپهبد زاهدی فعالیت می‌کرد. او در آستانه بازگشت به شیراز تصمیم به سفر شمال گرفت و مریم همسر نادر کاوسی به واسطه حاملگی عذر آورد که حالش خوب نیست و جمع چهارنفری آنها به رامسر رفتند. آنها در دفتر هتل رامسر با منوچهر خان، ملاک بزرگ ساری روبرو شدند که برای شکار گراز به این سوی مازندران آمده بود و از آنها دعوت کرد که فردا صبح زود به تماشای شکار گراز بروند. فردا در جنگل بی بی مرتب سر به سر نادر کاوسی می‌گذاشت و با او شوخی می‌کرد. نادر ناگهان او را بغل کرد به کنار یک درخت قطور جنگلی برد و پستانش را فشرد. یک روز بعد تلگراف فوری رسید که نادر کاوسی باید فوری به تهران برگردد و برای انتقال او یک هواپیمای ارتشی نیز به رامسر آمده بود، به واسطه احتمال اغتشاشات در ورامین و این که پیشکار ارباب جمشید مالک آن حدود متهم شده بود که با بعضی از زنان ده رابطه دارد.

در همین حال «علی» شوهر شهین دختر کبلای قاسم که از سفر زیارتی برگشته بود، حاج یحیی فخرآوری را که شایع بود با زنش رابطه دارد کشت و فراری شد ولی شهین زن جوان او از دست شوهرش فرار کرد و به منزل ارباب خسرو به تهران پناه برد. شوروی پس از حادثه جدایی آذربایجان، در سر رفع اختلاف بین ایران و انگلستان و دخالت امریکا، از سیاست تهاجمی خود نیز دست برداشت و اجازه نداد که حزب توده به طرفداری از دولت دکتر مصدق مسلحانه اقدام کند. پس از مدتی هم که اوضاع سیاسی و اجتماعی عادی شد.

منوچهر خان مالک بزرگ مازندران فکر می‌کرد که با ازدواج اش با یک دختر زیبای عشایر فارس می‌تواند نوعی همبستگی سیاسی را که برای قبضه کردن قدرت توسط احزاب سیاسی چپ و ملی این بار موفق خواهد بود و به زودی عملی می‌شود در حالی که سازمان اطلاعات و امنیت نخست وزیری با قصد اخلال در این ازدواج هدفش ایجاد هراس آن عده از چهره‌های سیاسی و افسران گروه نجات ملی بود که با حمایت حزب توده و اقدامات منوچهر خان مالک بزرگ مازندران در شیراز فعالیت می‌کردند با این همه مالک بزرگ ساری پس از مدتی عروسی را در املاک وسیع اش برپا کند.

نخست وزیر که تا چند وقت دیگر رسماً کناره گیری می‌کرد. نادرکاوسی با همکاران اداری خود مشغول تخلیه اسناد خود بودند. شب که مرد به خانه آمد خانمش به او اطلاع داد که شهین دختر جوان ورامینی قصد دارد پس از بهم خوردن ازدواجش می‌خواهد «راهبه» شود.

نادرکاوسی شهین را به منزل خود آورد و با او صحبت کرد که از فکر «راهگی» منصرف شود. بخصوص که همسر نادر به او وعده داد که برای بچه او باید مادری کند.

نخست وزیری پس از سپهبد زاهدی مساله‌ای بود که شاه در مورد آن مرتب با دستجات مختلفی مشورت می‌کرد. نمایندگان گروه یا سازمانهای سابق اعم از جبهه ملی، طرفداران آیت الله کاشانی و سازمانهای دیگر با او در تماس بودند و در امریکا نیز فعالیتی برای تغییر دوباره اوضاع دیده می‌شد. شهین دختری که در منزل ارباب جمشید بزرگ شده و دیپلم گرفته بود در کنکور دانشکده (هنرستان هنر) قبول شد و در آنجا با مرسده دختر خواهر مریم همسر نادر کاوسی ، دوست صمیمی شدند.

بر اثر این که مریم دیر تصمیم به زایمان گرفت و سزارین او عقب افتاد و قبل از انتقال زانو به اروپا با زایشگاهی درر تهران، فوت شد. مریم وصیت کرده بود که مرسده دختر عدرا خواهرش، فرزند او را با کمک شهین– دختری که نزد آنها بزرگ شده بود– از نوزاد پسر او نگهداری کنند.

فامیل شیخ الاسلام پدربزرگ و «خانم آقا» به شدت مذهبی بودند واز این که دخترشان مرسده در خانه یک نامحرم به سر می‌برد و ناراحت بودند .به مرسده توصیه می‌کردند در حجاب خود و روابط و تماس با پدر نوه نوزادشان احتیاط کند، بالاخره حجاب را رعایت می‌کرد. تا خانم آقا روزی گفت: به خاطر آن خدایامرز برای نگهداری فرزندش، آنها بایستی با همدیگر محرم بشوند و صیغه برادر و خواهری بخوانند؟!

دختر از این جریان چیزی نمی دانست ولی شهین او را تشویق می‌کرد که با «صیغه محرمیت» براحتی می‌تواند در کنار نادر کاوسی

مراجعت به برزخ!

«به قلم یکی از نویسندگان»

باشد با این وجود که خانواده شیخ الاسلام حضور مرسده را برای نگهداری و مواظبت از بچه واجب می‌دانستند که در صورت صیغه، مراوده خانوادگی آنها با یکدیگر راحت تر خواهد بود، ولی وقتی مرسده دانست که «صیغه» قرار برای ازدواج موقت هم هست حکم زن دوم یک مرد را دارد به این جریان مخالفت کرد و شهین می‌خواست که مرسده از این جریان استقبال کند که خانواده دکتر بیدار برای خواستگاری شهین قرار گذاشتند و مراسم خواستگاری با قبول طرفین برگزار شد و جشن و مراسم آن موکول به پس از سال درگذشت مریم شد. با استعفای سپهبد زاهدی فرمان نخست وزیری حسین اعلاء اعلام گردید. همچنین ایجاد سازمان اطلاعات و امنیت کشور که ریاست آن با تیسمار تیمور بختیار بود. او نادرکاوسی را به عنوان مدیر کل سیاسی این سازمان منصوب کرد مرد یک شب پس از بیرون آمدن از اداره اش از رفتن به خانه منصرف شد و به یک «بار» نزدیک درخیاپان ویلا رفت، در آنجا منیر، دختری را دید که زمانی در سال ششم دبیرستان معشوقه او شده بود. ولی او را نشناخت تا دقایقی بعد او سر میزش آمد و خود را به مرد معرفی کرد که وقتی همسایه معشوقه او افتخار بوده است و با همدیگر آشنا شده اند و دختر به اصرار با او روابط عاشقانه برقرار کرد. پس از مدتی یک افسر نیروی هوایی به خواستگاری منیر آمد و عروسی کردند ولی وقتی داماد در شب عروسی فهمید که او دختر نیست. پس از یک ماه– که اغلب شبها با او می‌خوابید– طلاقش داد. پس از ۲۸ مرداد ۳۲ افسر جوان که عضو سازمان نظامی حزب توده بود به اتهام آتش زدن یک هواپیمای نظامی، اعدام شد و منیره همسر یک تاجر بازاری شد.

سرلشگر تیمور بختیار که سازمان اطلاعات و امنیت کشور را تأسیس کرده و رئیس آن بود نادرکاوسی را به کنفرانس غیر متعهدها در «باندونگ» فرستاد که عده‌ای از پاننده‌های توده‌ای از اروپای شرقی به آنجا رخته کرده و علیه ایران تبلیغات وسیعی براه انداخته بودند و اما او در این مأموریت ترتیبی داد که دولت اندونزی این عده را از آن کشور اخراج کرد. پس از این جریان نادر کاوسی به تهران بازگشت و با سروان جاوید به بار «ویلا» رفتند که منیر با دیدن او در آغوش مرد فرو رفت.

منیره که دوباره معشوق خود را یافته بود. همچنان خوشگل و طناز و جوان بود. نادرکاوسی بجای معاشقه، او را به استخدام سازمان اطلاعات و امنیت درآورد و به اداره سروان جاوید منتقل کرد که با نام و شناسنامه جدید «حمیله خدایاری» مشغول به کار شد. مادر و برادر او بسیار خوشحال شدند که دخترشان مشغول کار اداری شده است. مرد به شدت از نزدیکی با منیر پرهیز می‌کرد و به او توصیه نمود که گذشته با او و کار شبانه «بار» را فراموش کند.

برادران قشقای که نماینده سابق و مالک بزرگ ساری را عامل شکست ائتلاف خود می‌دانستند، چند نفر از عشایر جنوب را مامور کردند و به ساری رفته او را به قتل برسانند و در همین حال حزب توده هم درصدد و حمایت از نماینده سابق خود در مجلس سر آمد و از گارد ضریت حزب در «زیر آب» چند نفری برای حفاظت او مامور کرد که به ساری بروند. آنها در این مأموریت، به طور مسلحانه درگیر شدند و دو نفرانشان کشته شدند و نفر سوم به جنگل پناه برد.

تیسمار بختیار که خود را بخت آینده نخست وزیری ایران می‌دانست سعی می‌کرد با تمام دستجات و شخصیت‌ها با مدارا کند و به همین از سختگیری در مورد مطبوعات خودداری می‌کرد و حتی میان مدیران و آنها دوستانه پیدا کرده بود.

نادرکاوسی خوشحال بود که دختر خواهر همسر متوفی اش، مانند یک مادر به نوزاد خاله اش می‌رسد و این احساس به دست میداد که انگار مرسده همسر اوست که فرزندی هم به دنیا آورده است و بر بالین بیژن کوچولو هر دو احساس پدر و مادری می‌کردند ولی مرسده از هرگونه تماس غیر متعارف با مرد در منزل پرهیز می‌کرد.

فرد مسلح قشقای که فرار کرده ودر جنگل پنهان شده بود، یک شب خودش را به منزل ارباب بزرگ و مالک مازندرانی رساند ولی در بستر او همسرش «بی بی» تنها خوابیده بود و خود منوچهر خان بر اثر مصرف مواد مخدر (کوکائین) و مشروب در سالن خوابش برده بود. همسرش مرد «هم ایلی» خودش را شناخت و با مدارا و نرمش او را قانع کرد که از کشتن شوهرش خودداری کند و به شیراز برگردد. سپس او را با پوشاندن کت و شلوار شوهرش با دادن پول سوار اتومبیل کرد و پاسی از شب گذشته بود که خود را به ایستگاه راه آهن ساری رساند و او صبح ساعت ۶ با قطار به تهران و از آنجا به شیراز برگشت. با اطلاع مأموران امنیتی از ورود او به شیراز «بی بی» از نادر کاوسی مدیر کل سازمان درخواست کرد که پیگیری و مجازات این فرد خودداری شود.

نادرکاوسی روزی به اداره اطلاعات نزد سروان جاوید رفت و به منیره توصیه کرد، از بقایای چیزهایی که از شوهرش مانده اگر اسنادی یافت به اداره تحویل بدهد. او شب درخانه و از کیف دستی افسر توده‌ای که اعدام شده بود، اسنادی مبنی بر بمباران پایتخت، ترور رجال و مسوولان (بغیر از شاه و ملکه)– پس از یک کودتای کمونیستی– پیدا کرد و همچنین متن دعوت نوشته شده برای دکتر مصدق که از دولت شوروی دعوت کنند که از دولت ایران حمایت مسلحانه کند ولی هرگز مصدق زیر بار این دعوت فرمایشی نرفت و حزب توده جنجال «کودتا ۲۸ مرداد» را براه انداخت قرار شده بود از این اسناد مصاحبه‌ای با روزنامه نگاران ایران و خارج ترتیب داده شود ولی بخاطر روابط دیپلماسی با شوروی، را که ماند.

«شهین» که با مرسده صبح و شب از فرزند نادرکاوسی نگهداری می‌کردند دختر را تشویق می‌کرد همچنان که بین آنها صیغه عقد محرمت جاری شده یعنی که همسر او شده و باید او روابط زناشویی داشته باشد و یک روز به اصرار از نادر و مرسده خواست یکدیگر را ببوسند و شب هم با یکدیگر عروسی کنند؟!

دختر که ندانسته به این جر و بحث کشانده شده بود با همان عجز و در حالت بغض گرفتگی و گریه گفت:

–ایشون شوهر خاله عزیز من بودند و ما به طور فامیلی با یکدیگر محرم هستیم و هرگونه روابط دیگه‌ای ازدواج با محارم میشه و گناه داره!

مرد که حوصله اش سرفرفته بود و به ظاهر می‌خواست نشان دهد که علاقه‌ای هم به این جریان ندارد، شهین را از نزدیک مرسده دور کرد و در حالی که زن را زیر بغل یک دست خود گرفته بود از آن اتاق خارج کرد و در حالی که او را می‌بوسید گفت:

– شهین جون، قربونت برم، این بحث رو خاتمه بده، دختر دلش نمیخواد، خوب بذار هرطور میخواد عمل کنه؟! ازدواج مجبوری که نمیشه، منم زیاد علاقه‌ای به این جریان ندارم!

او سپس از اتاق خارج شد ولی شهین رهایش نکرد و بدنبال اوبه اتاق دیگر رفت و در حالی که خودش را در آغوش او جابجا می‌کرد پس از بوسه‌ای طولانی از او گفت:

– آقاجون، پس تکلیف عاشق قدیمیتون چی میشه؟

مرد در حالی که لبخند میزد و بازوان او را در پنجه‌های



خود می‌فشرد، گفت:

– این عاشق قدیمی، تا به حال چهار تا مرد بخودش دیده، دوتا از اونارو در پای خودش قربانی کرده معلوم هم نیست شوهر دومش مرد چهارمش جونی بدر ببره یا نه...!؟

شهین به قهر وعصبانیت ظاهری و بشوخی از بگومگوهای لذت بخشی که با مرد مورد علاقه اش داشت، چند مشت آرام به سینه او زد:

– مطمئن باش اگر اون مرد چهارم تو باشی، هرگز قربانی نمیشی و منم به آرزوهای چندین ساله خودم میرسم!

مرد که خود را از آغوش زن شهوت زده– که در همان حال ووضعیّت و موقعیت هم حاضر بود که مرد از او کام بگیرد– بیرون کشید و به در اتاق رساند.

– منم تا عمرداری، یادم نمیره که یک وصال شیرین بتو به همکارم و مدیون توأم!

شهین با ذوق طرف او‌دوید:

– تا این میوه زیر تنه مرد دیگه ای، غیر از دکتر بیدار پلاسیده نشده، باید مزه اش رو بچشی!!

مرسده به جمع آن دو پیوست، در حالی که بیژن کوچولوی خندان را در آغوش داشت. او را توی دستهای پدرش گذاشت. اما برای اولین بار از تماس دستهای مرد روی ساعد و دستان خود در هنگام تحویل و رد و بدل کردن بچه، در وجودش احساس خاصی می‌کرد. این حالت باعث شد که دستهایشان بیش از واگذاری بچه در تماس با هم طول بکشد. به اضافه این که نگاه گرم و زیبایش را هم به چشمان مردی دوخت که می‌گفتند شوهر اوست!

فردای آن روز از اداره آگاهی به نادر کاوسی اطلاع دادند که چندی است جوانی در حدود و اطراف منزل او دیده می‌شود گاه ساعتها به انتظار میماند که کسی از خانه بیرون بیاید و یک روز عصر به دنبال دختر خانمی که از منزل بیرون آمده بود تا او به هنرستان برسد، دنبالش بود.

با این همه او‌بدگمان بود که شاید مرسده در حال دوستی با جوانی است و به شدت دلواپس شد ولی از اینکه شهین را تا «هنرستان» تعقیب کرده است، خیالش جمع شد شهین، هنگام خروج از منزل آرایش و لباس و رفتاری نظیر یک دختر دانشجو معمولی و نجیب را داشت. یک بار منوچهر پسر سرهنگ معینی که در همان خیابان هدایت کمی دورتر از منزل

به اظهار اشتیاق علنی و غیرعلنی دانشجویان هنرستان و بعضی از استادها، هیچگونه تمایل آشکاری و ابراز علاقه‌ای نشان نداده بود. اغلب آنها خیال می‌کردند که دختری مانند «شهین» در اوج جوانی و وجاهت در انتظار یک مرد عاشق است و خیر از آن نداشتند که او با همه خشونت در تحمل دکتر کمال که «بکارت» او را برمیداشت، ولی از او لذت برده بود. او بارها از تماشای پنهانی تماس جنسی و روابط مهری دختر ارباب با معشوقش از لذت و تشفی، کیف می‌کرد وبا شوهر جوانش تا به سفر امام رضا برود و روابط تن به تن اشان همیشه طولانی بود و بعد چندبار هم قرار دزدکی که با پیشکار ارباب جمشید داشت و مرد در کامجویی رختخوابی برای او سنگ تمام می‌گذاشت و حاضر شده بود که او را رضایت بدهد، با هم فرار کنند و به خارج از ایران بروند و با ثروتی که مرد جمع کرده بود، راحت زندگی کنند.

یک روز نفهمید چگونه دختر و پسر ده، یازده ساله حاج آقا فخر آوری، سراز مخفیگاه آنها درآوردند که سراغ پدرشان را از او می‌گرفتند. حالت معصومیت، و دربردی، آن دو طفل موجب شد که آن روز او قید وعده‌های پیشکار ارباب را //با این که روابط با او خوشایندش بود ولی ترکش کرد که شوهرش از سفر مشهد رسید و با شایعات روابط او حاجی فخرآوری درده– که به یکی دوبار هم نکشیده بود– داستانشا برای مرد جوان متعصب دینی گفتند و اوهم شبی سرمرد فاسق را برید و سراغ او آمد که زن با تطمیع راننده یک کامیون نفتی از ورامین فرار کرد و به منزل ارباب جمشید رفت و به مهری دختر او گفت که «شوهرش مشهد رسید و با شایعات روابط او حاجی فخرآوری درده– که به یکی دوبار هم نکشیده بود– داستانشا برای مرد جوان متعصب دینی گفتند و اوهم شبی سرمرد فاسق را برید و سراغ او آمد که زن با تطمیع راننده یک کامیون نفتی از ورامین فرار کرد و به منزل ارباب جمشید رفت و به مهری دختر او گفت که «شوهرش میخواسته او را بکشد که فرار کرده است»!

پس از آن فرصت قبول شدن در دانشکده هنر، سر او را گرم کرد که رفتاری مانند، یک دانشجوی خوب داشته باشد بخصوص از زمانی که همسر دکتر بیدار معاون هنرستان شده بود و همه به او احترام می‌گذاشتند و این خودبخود موجب وقار و سنگینی اوشده بود و از هر حرکت جلفی خودداری میکرد و آرایش و لباس او به کلی متفاوت با دانشجویان دختر و بسیار معقولانه بود و در راه دانشکده همیشه چند کتاب با خود داشت به سینه می‌فشرد که خود به ناز و دلربایی محجوبانه اومی افزود!

نادرکاوسی بالاخره روزی این جریان را بدون این که شهین بداند با شوهرش در میان گذاشت که جوانی مزاحم همسرش و دنبال اوست ولی تابحال شهین هیچ نظر و نگاه خوشی به او نداشته است ولی جوان دست بردار نیست وروزی هم می‌خواست نامه‌ای را به دست او بدهد که نگرفت.

دکتر بیدار که زمان دکتر مصدق از اعضای بزن بهادر یکی از سازمانهای سیاسی روز بود، خود پیگیر این جریان را شد و دید که همسرش از هر جهت رعایت لباس و حرکات و راه رفتن خود در کوچه و خیابان هست و هیچ توجهی به آن جوان نشان نمیدهد ولی جوان بی باکانه قدم به قدم جلو می‌آید. تصمیم گرفت که مثل عملکردهای سازمانی، حق آن جوان مزاحم همسرش را کف دستش بگذارد و پنج، شش جوان دانشکده‌ای را مامور ادب کردن جوان عاشق کرد. منوچهر پسر بزرگ سرهنگ معینی از افسران ژاندارمری یک روز در خیابان سعدی میان فرستاده‌های دکتر بیدار استاد و معاون دانشکده هنر گیر افتاد و بشدت او را با یک گفتگوی کوتاه زیر مشت ولگرد و پنجه بوکس خود قرار دادند.

منوچهر در حالی که به جمعیتی که به تماشا ایستاده بودند و خطاب به جوانی که بیش از همه او را زیر مشت و لگد گرفته بود، با التماس می‌گفت: من که گناهی نکردم! جوان چهارشانه در حالی که تف به

صورت او می‌انداخت به او گفت:

–اون خانمی که دنبالش، شوهر داره...!..!

از آن پس دیگر شهین آن جوان را ندید تا روزی که او با سر و صورت، باند پیچی شده از جلوی او گریخت و زن تعجب کرده بود ولی شست اش خبردار شد که مأموران مراقب منزل نادرکاوسی به او و یا سازمان اطلاعات و امنیت اطلاع داده اند. دلش برای جوان عاشق و بیگنااهش سوخت، و فکر می‌کرد که او می‌توانست از این حادثه جلوگیری کند!

بعداز آن یکبار شوهرش دکتر بیدار به او گفت که برای بردنش به خانه نادر کاوسی می‌آید ولی آن روز هر چه اینور و آنور نگاه انداخت جوانی را در آن راه ندید و رو کرد به همسر طنزاش گفت:

– عجیبه توی این راه خلوت، تو هر روزعصر میری ومیایی وهیچ کس مزاحم تو نمیشه!؟

همسرش که بیشتر کتک زدن جوان را از ناحیه نادر کاوسی می‌دانست به طعنه گفت:

– بالاخره کسی که مأمور اطلاعات و امنیت مملکت، امنیت همه جا رو بایس تأمین کنه!!

مرد توی دلش گفت: «بچه‌ها خوب خدمت اون ژینگولو رسیدند»!

کشف توطئه ترور تیمسار تیمور بختیار رئیس سازمان اطلاعات وامنیت کشور که برای آن نام اختصاری (ساواک) تعیین شده بود که طی جلسهای وی به روسا سازمان امنیت تکلیف کرد که: مبارزه با حزب توده تمام نشده است، توده‌ای‌هاخیال می‌کنند با عفو وبخشودگی عده‌ای از افراد سازمان نظامی حزب از سوی شاه، مأموران امنیتی از پیگیری فعالیت آنان منصرف می‌شوند. در حالی که تا زمانی که سفارت شوروی در ایران دایر است آنها برای دریافت جیره ماهانه اشان به فعالیت خود ولو این که هیچ نفعی برای حزب و ضرری برای دولت ایران ندارد، ادامه میدهند.

پس از صحبت‌های رئیس ساواک، نادرکاوسی مدیر کل سیاسی این سازمان گفت: این تصمیم دولت ایران و سازمان امنیت برای دوباره باز سازی مبارزه و مقابله حزب توده– و جلوگیری از هرگونه فعالیت سازمان با مارکسیستی است که میدانیم در به ظاهر مستقل اند ولی بنیانشان از حزب توده است اما جریان نبایستی موجب ایجاد جو و حشت وفضای ترس برای مردم و بگیر و ببند و بازداشته‌های خلق الساعه شود. ما بدون هیچگونه تظاهر آشکاری، به این وظیفه خود ادامه می‌دهیم ودستگیری افراد با یقین کامل و دلایل روشن و با اسناد کامل باید انجام بگیرد. گرچه حزب توده نشان داده مانند زمان دکتر مصدق به صورت‌های گوناگون مانند: جمعیت مبارزه با بیسواد، مبارزه با استعمار، جمعیت زنان، خانه جوانان، خانه صلح، جبهه واحد ضداستعمار با تشکیلات فرهنگی و کارگری و کشاورزی دست به فعالیت گوناگون میزند تا دستگاه‌های امنیتی را گیج وسردرگم کند. حتی از آنها هیچ بعید نیست دار و دستهای به نام «حفظ شاهنشاهی» و یا جمعیت‌های اسلامی راه بیندازند و یا در این گونه دستجات سیاسی موجود غیرچپ در کشور نفوذ کنند. آنها به هیچ یک از آرمانهایی که به آن تظاهر می‌کنند، پای بند نیستند. دیدیم که علیرغم سیاست حزبی دست به ترور میزنند. حتی در کشورهای شرقی، برخلاف مشی کمونیستی علیه دولت حاکم کودتا کرده‌اند و در همه کشورهای منطقه مانند ایران سعی دارند نه که در سازمانهای نظامی نفوذ کنند تا روزی دست به عمل بزنند، همینطور ما کشف کردیم که پرهیز از ماجراهای جنسی و اعتیاد

رمان حیف که زود بزرگ شدم



«رمان حیف که زود بزرگ شدم». رمانی است فوق العاده شیرین و به نثر ادبیات عامیانه! نویسنده که «بچه تهرونه» تا شش سالگی با مادرش به حمام زنانه می رفته و آنچه را که آن سالها در حمام زنانه دیده، به طرز شیرینی نوشته است.

این رمان چاپ سوم را هم پشت سر گذاشته و تا بحال هزاران جلد آن فروش رفته است. اگر شما هم این رمان نخوانده اید، با مجله «فردوسی امروز» تماس بگیرید. فراموش نکنید این کتاب را هرگز به رسم امانت به دوستان خود ندهید، که هرگز پس نخواهید گرفت!

۵۴۷۷-۵۷۸-۸۱۸

فرهاد فرناندو

مرد دوزنه

به قلم عباس نهرانی



رمان فرهاد

فرناندو مرد دوزنه

زنه را بخوانید

و لذت ببرید!

این رمان از زبان یک جوان ایرانی که در غالب یک مکزیکی با همان لهجه و کلام مکزیکی در خانواده ها و اماکن ایرانی برای کمک و اسباب کشی رفته بر آنچه را هموطنان محترم نباید بگویند را گفته اند و چون تصور کرده اند که یک مکزیکی است که زبان آنها را نمی فهمد پته های خود را روی آب ریخته اند که براستی خواندن دارد در خاتمه کتاب مجدداً شروع به خواندن میکنید.

۵۴۷۷-۵۷۸-۸۱۸

مرد لای در را آرام باز کرد و مرسته را با کمترین لباس جلوی آینه توی اتاق خود دید که پیراهن تازه ای را روی تنش میزد و بیژن کوچولو هم روی تخت پدر برای خودش دست و پا تکان میداد.

دختر برای پوشیدن لباس خانه به طرف اتاق راه افتاد. مرد اندام عریان او را پشت تحسین کرد. انگار دست معجزه گری پیکر لطیف او را با ظرافت و سلیقه از کمرگاه تا سرشانه هایش با تمام برجستگی های آن، خوش تراشیده است.

دختر- همانطور که مرد در پشت در اتاق به نظاره ایستاده بود- به آرامی تنکه پاتیس لیمویی رنگی که دورپاچه های آن توردوزی شده بود از پایش بیرون آورد. آن روزها هنوز زنان متعصب مذهبی از لچ به آن «تنکه پهلوی» می گفتند. که شلوارک بلندش را بپوشد. زمانی که دختر پیراهنش را به تنش کرد و اندازه می گرفت. نادر کاوسی از دیدن اندام دختر، حالت اشتیاق و تمایلی شدید به او پیدا کرده بود که با سر و صدا در اتاق رابه تمامی باز می کرد و مرسته در حالی که پیراهن تازه اش را جلوی سینه اش گرفته بود، دستپاچه گفت:

- آقا میبخشید! هیچ فکر نمی کردم این موقع روز به خونه برمی گردید؟!

مرد ناگهان در یکی، دو قدمی او ایستاد و تماشایش می کرد.

- خوب کاری کردی که به اتاق من اومدی، همه اینجا خونه خودته، بایستی خیلی زودتر در اینجا احساس آزادی می کردی!

مرسته که فرزند مرد را روی تخت خواب نشان میداد با لبخند گفت:

- امروز از اون روزهای خوش آقا پسر تونه، اصلاً بدقلقی نکرده، انگار همه اش در حال حرف زدن با خودش و دست و پا تگون می ده. حالا شما بهش برسید تا بعد من بیام سر و سراغش!

دختر به طرف در اتاق راه افتاد و توجه نداشت که هنوز به طور کامل لباس نپوشیده و پشت او عریان بود و مرد بی اختیار گفت:

- شما که هنوز چیزی نپوشیدید؟

مرسته تازه متوجه شد پیراهن و شلوارک خود شد که جا مانده بود ولی از برداشتن آن خودداری کرد و طرف اتاق خود دودید و مرد به سراغ فرزند کوچولوش رفت که همچنان دست و پا میزد و صداهای نامفهومی از دهانش بیرون می آمد. او از ته دل خوشحال شد. خیلی بیشتر از دقایقی که محو تماشای کمرگاه، برجسته و کمر باریک و سرشانه های خوش تراش مرسته شده بود. مرد کنار کودک در روی تخت خواب لم داد که پس از دقایقی حضور مرسته را در آنجا حس کرد که با طعنه و لبخند می گفت:

- آقای بدقول! شما قرار نبود منو غافلگیر کنید!

- شما هم یادتون نره ما دونفری توی این خونه باهم محرم هستیم و شما باید راحت باشید و خیالات خاله زنگی آزارتون نده!

بعد از روی تخت خواب بلند شد و به سرعت و بد اخم از اتاق بیرون رفت.

دختر با جسارتی که تا به حال از او دیده نشده بود. بازوی مرد را در نیمه راه گرفت:

- حالا قهر نکن بیائید با هم آشتی کنیم!

هم برای آنها بهانه ای بیش نیست و کثیف ترین روابط در سازمانهای مخفی حزبی آنها جریان داشته است.

این سخنان مدیر کل امنیتی با تأیید کامل رئیس ساواک روبرو شد و آن را از نقطه نظرهای اساسی وظایف سازمان برای عملیات آینده خواند.

بلافاصله بعد از جریان مسئول جوانان و زنان حزب توده که چندین سال متواری بودند. توسط ماموران دستگیر شدند و چندین انبار بزرگ اسلحه که از بهمن ماه سال ۱۳۲۷ و منحل شدن حزب، دست نخورده باقی مانده بود، در کشف گردید و همچنین دستگیری پیش از ۶ نفر که متخصص ساخت نارنجک بودند و هیچکس به کسب و کار آنها مطمئن نبود. در همین حال بمناسبت الحاق ایران به «پیمان بغداد» از سوی بعضی از جمعیت های اسلامی که بیشتر تمایلات سیاسی و تقاضاهای در مورد حجاب زنان، تعطیل مشروب فروشی ها و اجرای دستورات اسلام در کشور داشتند، جنب و جوش فعالی در محافل مذهبی و بازار داشتند که «روز ۲۵ ابان ماه ۱۳۳۴ منجر به اقدام ترور علیه حسین علاء نخست وزیر شد. اما شلیک دو گلوله آسیبی به او نرساند، و ضارب به نام مظفر علی ذوالقدر از پیروان فدائیان اسلام، از این که گلوله اش در هفت تیر گیر کرده بود، عصبانی شد و با هفت تیر خود چندضربه محکم به سر حسین علاء وارد کرد که بلافاصله سر وی پانسمان شد، و چون خطری متوجه جان او نبود، به دفتر نخست وزیری بازگشت، اعلام شد که ضارب اعتراف کرده است که به دستور نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام اقدام به ترور نخست وزیر کرده است. چند روز بعد کنفرانس کشورهای عضو پیمان بغداد تشکیل گردید و بلافاصله نواب صفوی و عبدالحسین واحدی مرد دوم این سازمان تروریستی با همراهانشان دستگیر گردیدند، هم چنین خلیل طهماسبی که رزم آرا نخست وزیر را چند سال پیش ترور کرده و کشته و مورد بخشش رسمی مجلس قرار گرفته بود، به اتهام «توطئه علیه امنیت کشور» بازداشت گردید و طرح عفو و آزادی او در مجلسین سنا و شورا، رد شد و لغو گردید. چندی پس از اعدام نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام و سه نفر از نزدیکان او، خلیل طهماسبی و مظفر ذوالقدر هم اعدام شدند. دادستان ارتش، آیت سید ابوالقاسم کاشانی احضار کرد جهت ادای توضیحات درباره قتل سپهبد رزم آرا.

پیش از این وقایع نادر کاوسی گزارشی تحقیقی تهیه کرده و نظر داده بود که دولت باید با مدارای بیشتری، با فدائیان اسلام و دستجات مذهبی رفتار کند. هم چنین آزادی آیت الله کاشانی تضمین شود و گذشته و جریانات زمان نخست وزیری مصدق دیگر مطرح نشود. این گزارش در کابینه علاء مطرح گردید و با آن موافقت نشد ولی از تیسمار بختیار خواستند همراه با تهیه کننده این گزارش در جلسه هیئت دولت شرکت کند و توضیحات بیشتری درباره نظریات داده شده در این گزارش، و لزوم انجام پیشنهادهای مطرح شده دلایلی ارائه گردید. اما نادر کاوسی به رئیس سازمان امنیت گفت: اینها بهانه صدتا یک غاز است. من روی تجربه بیش از ۴۰ سال فعالیت در این زمینه و آشنایی با جامعه ایران، آن پیشنهادهای مطرح کرده بودم و خوشبختانه شما را هم موافق چنین سیاستی دیدم و بهتر است که از این کار کناره گیری کنم و به خانها بروم!

او برای اولین بار بود که این ساعت روز به خانه می آمد و وارد ساختمان شد و آرام از پله ها به طرف طبقه دوم بالا رفت و صدای آواز زنی به گوشش رسید. مرسته آرام در حالیکه پیراهن جدیدی که با مادرش دیروز عصر از «جنرال مد» کوچه برلن روی اندام خود «پرو» می کرد، ترانه «دم گاراژ بودم، یارم سوار شد!» روحبخش را می خواند که آن روزها معروف شده بود.

رقابت در جایزه!

در یک میهمانی بزرگ از پشت میکروفن اعلام شد که یک کیف پول در آن ۱۵۰۰ دلار بوده، گم شده و به آینده ۳۰۰ دلار جایزه داده می‌شود. یکی از میان میهمانان داد زد: من ۵۰۰ دلار می‌دم!



دُم حضرت آدم!

روز اولی که حضرت آدم توی جنگل آفتابی شد، یکهو دید هر حیوانی از جلویش رد می‌شود، می‌خندد.

بالاخره از یکی از حیوانات پرسید: واسه چی حیوانات تا منو می‌بینند می‌خندند؟ جوابداد: آخه همه جانورهای جنگل دمشون پشت شونه، اما مال تو، دم جلوته!

از جوانی تا پیری!

آن آقاهه می‌گفت: پیری مثل هر کار دیگری است که برای پیشرفت در آن باید جوان باشی!

تلفن و خانم‌ها!

یک تلفن چی مرد می‌گفت: خانم‌ها مثل «چسب دوقلو» هستند. اگه دستشون به گوشه تلفن بند شد، اونوقت که دیگه باید سیم تلفن رو برید!

شب عروسی!

همشهری ما، با احساس از زنش می‌پرسه: شب عروسی مون یادته؟

میگه: آره، خیلی خوش گذشت، جات خالی بود!

مردهای پیغودی!

یک خانم ضد مرد (البته پس از ازدواج با سه شوهر فرد اعلا) اعتقاد پیدا کرده بود که مردها مثل «مخلوط کن» هستند توی هر خونه یکی

از اونا هست ولی نمی‌دونین به چه دردی می‌خورند!

تصور پیچای آقایان!

یکی از خانم‌ها می‌گفت: بعضی از آقایان تصور غلطی دارند که روند پیری زن‌ها در سی سالگی تمام می‌شود!

صبر نامزدی!

اقامت یک سرباز آمریکایی که نامزد داشت در عراق چند ماهی تمديد شده بود و نامزدش مرتب نامه می‌نوشت که نگران اوست تا بالاخره آخرین نامه به دست سرباز رسید: «بیش از این صبر غیرممکن با پدرت از دواج. قربان تو، مادرت!»

پیشرفت حسابی!

یک حسابدار می‌گفت: این طور که ماشین حساب پیشرفت می‌کند، فردا دیگر کسی حساب انگشت هایش را هم توی مغزش نمی‌تواند بکند!

تقلید مفیدی!

یکی از بزرگان می‌فرماید اگر تقلید در کار بشر نبود آموزش و پرورش معنی نداشت. پس ملاحظه می‌فرمائید خلق را تقلیدشان بر باد نمی‌دهد!؟

رقابت اسفناج و هویج!

برای روشنایی چشم و سلامت آن البته هویج جای خود دارد و برگ‌های آن سرشار از همه آن چیزهایی است که برای چشم مفید است. البته اگر قبلاً چشم‌تان نزده باشند!

واگذاری ولایت فقیه!

می‌گویند به دنبال واگذاری بیشتر شرکت‌ها و کارخانه‌ها به بخش خصوصی در ایران، قرار شده که «ولایت فقیه» هم به بخش خصوصی واگذار شود!

شناختن نقطه ضعف‌ها!

«برای قوی بودن در هر چیزی، انسان اول باید نقطه ضعف‌های خود را بشناسد!» (این فرمایشات آدمی است که نقطه ضعف‌هایش را به حساب نقطه قوت‌هایش می‌گذاشت)!

هدیه روز معلم!

پسر از پدرش پرسید: بابا جون واسه روز معلم به خانم معلم چی بدم؟

پدر پرسید: خانم معلم خوشگله؟

پسره گفت: بله بابا، خیلی هم خوشگله!

پدر گفت: پس معطل نکن شماره تلفن دستی منو بده!



قبض از دادن فحش به خواهر و مادر و عمه و خاله او جدا خودداری کنید!

شب جمعه حاج آقا!

خانمی جلوی تاکسی رامی گیره و می‌گه زود باش دیر شد، منو ببر نماز جمعه! راننده می‌گه: خواهر امروز سه شنبه است! خانمه می‌گه: وای خاک عالم بر سرم! پس چرا حاج آقا دیشب گفت شب جمعه است؟ باز واسه بندازش گولم زد!

زیارت و شوهر!

از پیرزنه می‌پرسن شوهرت بدیم یا بفرستیمت زیارت؟ میگه: نه نه جان، زیارت که دیر نمی‌شه!

هدیه بهانه و گریه!

از خانمی پرسیدند: بلوز قشنگی تنت کردی، اون رو به چه قیمتی خریدی؟ خانم جواب داد: به قیمت یک بهانه و پنج دقیقه گریه کردن!

به چه قیمتی؟

یکی از رفقا در یکی از رستوران‌های مکزیک، چشمش به یک زن مکزیک‌ای جذاب افتاد و او را سر میز خود دعوت کرد. بعد از او پرسید: می‌تونی انگلیسی حرف بزنی؟ زن گفت: خیلی کم! رفیق ما پرسید: یعنی تا چه حد؟ زن گفت: ۲۰۰ دلار!

بخش جانورشناسی!

مدیر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی گفته اند تاکنون ۲۷۵ عنوان کتاب راجع به امامراحل در سطح کشور منتشر شده است! -ملاحظه می‌کنید این یک دهم کتاب‌های جانورشناسی است که در دنیا منتشر می‌شود!



نام لگد مادر!

دختره می‌گفت: تا بیست سالگی فکر می‌کردم اسمم زهره است! می‌پرسند چرا؟ جواب می‌ده: ننه ام صبح‌ها لگد بهم می‌زد و می‌گفت: پاشو ظهره!

توسل پی موقع!

خلبان با میکروفن خوشامد می‌گفت و ناگهان فریاد زد: «بابوالفضل!» سکوت مرگباری هواپیما را فرا گرفت. بعد از چند لحظه که مثل قرنی به مسافران گذشت. گفت: «مسافران عزیز پوزش می‌طلبم، مهماندار قهوه داغ را روی شلوارم ریخت و شلوارم کثیف شد!»

یکی از ته هواپیما فریاد زد: به «قبر پدرت!» بیا ببین چه بلایی سر شلوارهای همه ما اومده!

تقاضا از مصرف‌کنندگان برق!

عمه «توماس ادیسون» مجدداً در بیانیه‌ای به مردم شریف ایران اعلام کرد: توماس بیچاره فقط برق را اختراع کرده است، لطفاً درموقع پرداخت

چهره‌های آشنا

بهترین آرایشگر!



«امین ایران منش» آرایشگر ایرانی مقیم سوئد به عنوان بهترین آرایشگر انتخاب شد. ظریفی می‌گفت بهتر است سال دیگر این مسابقات را در قم برگزار کنند که به نوعی مرکز ریشوهای جهان است!!

یک فستیوال جالب که هر ساله در شهر «استکهلم» پایتخت کشور «سوئد» برگزار می‌شود فستیوال ریش و سبیل! است که به بهترین ریش جایزه اهدا می‌شود و البته در کنار آن آرایشگران هم حضور پیدا می‌کنند و بهترین آرایشگر هم انتخاب می‌شود. امسال

ترانه دیدنی و شنیدنی!



ساخته ی «سیاوش راد» است. در مورد این ترانه می‌توان اشاره کرد که در عین این که از استانداردهای یک ترانه ی خوب برخوردار است ویدئوی ساخته شده بر آن به زیبایی کار افزوده است تا مخاطبان یک اثر سمعی و بصری شنیدنی و دیدنی را شاهد باشند.

یکی از استعدادهای این روزهای موسیقی پاپ «دنیا» است که با صدای خاص و توانایی اجرا توانسته است توجه دوستداران موسیقی را به خود جلب کند. «دنیا» ترانه ی جدیدش را به نام «بدی برام» چندی است که در رسانه هایی مربوط به موسیقی به مخاطبان ارائه کرده است. کلام و موسیقی «بدی برام»!

فعال تر از گذشته!



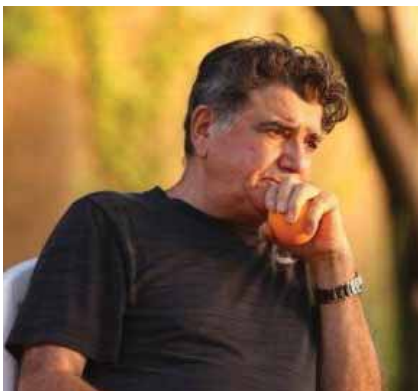
ترانه ی جدید «شاهرخ» خواننده دیرینه و خوش صدای موسیقی روز ایران هفته ی گذشته به مخاطبان موسیقی پاپ عرضه شد. این ترانه که «همزاد» نام دارد توسط «شهلا تجویدی» سروده شده و ملودی آن را هم «فرامرز نصیری» ساخته که آهنگسازی و تنظیم اثر هم کار «علی احمدی» است. شاهرخ چند وقتی است که بیش از گذشته فعال شده و این خبر خوبی برای طرفداران صدای این خواننده ی خوش صداست.

ترانه قدیمی با اجرای تازه!



«سوگند» خواننده ی پرکار و پر طرفدار این روزهای موسیقی که در سبک های پاپ، راک و حتی رپ ترانه هایی به مخاطب عرضه کرده است ترانه ی جدیدی به نام «خدایا» خوانده و اجرا کرده است. «خدایا» یک ترانه ی فولکلور قدیمی است که با سازبندی و تنظیم مدرن و غربی اجرا شد، تا تجربه ای متفاوت را به شنونده ارائه کند.

منت زیادی!



افرادی که سیاست و هنر را دنبال می‌کنند اطلاع دارند که چند سالی است آثار «محمد رضا شجریان» استاد و آواز موسیقی ایرانی از صدا و سیمای رژیم پخش نمی‌شود و علاوه بر آن وی بابت پخش بدون اجازه ی آثارش، بیش از این جریان از صدا و سیما شکایت کرد. تا این که هفته ی گذشته خبر رسید که دادگاه شکایت محمد رضا شجریان را رد کرد. وکیل وی اعلام کرده است که دادگاه در حکم صادره رای داده که بخش این آثار موجب شهرت وی شده و به زیان وی نبوده است. به نظر می‌رسد حقش را که نمی‌دهند، منت زیادی هم سر شجریان گذاشته اند.

برنامه تحقیر کنند!



من را نمی شناخت.... به عنوان استعداد نوجوان به برنامه ای دعوت شدم.... «دایره حراست بانوان» جلویم رو گرفت: پالتوت کوتاهه نمیشه بری! گفتم: اینجا کار نمی کنم مهمانم!، از پشت صحنه به آقای گفت: ترانه خانم اینجا سینما نیست لطفا جلوی دوربین نخندید....

جلوی دوربین از پشت صحنه اشاره کردند که علیدوستی پایش «ندازه جلوی اون پاش» نیم ساعت هم تو برنامه نبودم اما نصف روز تحقیر شدم!

در ادامه ی ذکر خاطرات مربوط به سانسور در صدا و سیما و سینما «ترانه علی دوستی» هنرپیشه موفق سینما و تئاتر با بیان اولین خاطره اش از حضور در صدا و سیما هنگامی که بسیار جوان بود نوشت که به دلیل همین تجربه هیچ وقت حاضر به حضور دوباره در این سازمان نشده است.

بخش هایی از خاطرات او را در زیر می خوانید:

سال هفتاد و نه اولین فیلم را بازی کرده بودم اما هنوز اکران نشده بود و کسی

فصل شکار در سانفرانسیسکو



یازدهمین جشنواره فیلم های ایرانی سان فرانسیسکو در تاریخ ۲۲ و ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۸ برگزار می گردد و برای جشنواره امسال فیلمسازان زیادی از کشورهای مختلف ثبت نام کرده اند.

«فصل شکار» اثر بلند داریوش یاری و به تهیه کنندگی علیرضا ابوالقاسمی نژاد که سال گذشته تولید شده و اوایل امسال مراحل پایانی ساخت خود را پشت سر گذاشت، به بخش مسابقه یازدهمین جشنواره فیلم سانفرانسیسکو راه یافت.

مدل ایرانی موفق در آمریکا



مه لقا جابری در اصفهان و در یک خانواده ۵ نفری بدنیا آمده است و دوخواهر دیگر نیز دارد، مدرسه را در ایران گذرانده است و سپس به همراه خانواده به کشور آمریکا مهاجرت نموده اند و در رشته تجارت از دانشگاه فارغ التحصیل شده است.

او از سال ۲۰۰۹ به حرفه مدلینگ رو آورده و موفقیت های چشمگیری داشته است.

مه لقا بر این باور است: چیزی که بهش ایمان دارم من را خوشحال میسازد و آنچه را که نمیپسندم صادفانه از کنارش میگذرم.

او همچنین در یک مصاحبه گفته است:

دختر مغروری نیستم اما زندگی به من آموخت تنهایی هم می توان شاد زندگی کنم

ادای احترام به مهاجران!



کتاب جدیدش «دعای دریا» مراسمی در شهر لندن برگزار کرد و بخش هایی از کتاب را برای طرفدارانش خواند. داستان این کتاب درباره ی مهاجرین و پناهجویان است و او گفته که با این کتاب قصد ادای احترام به این مردم را داشته است.

علاقمندان به ادبیات معاصر افغانستان با نام «خالد حسینی» آشنایی دارند که شروع شهرت اش با رمان «بادبادک باز» بود که فیلمی هم از روی آن ساخته شد و جوایز متعدد بین المللی گرفت. هفته ی گذشته این نویسنده مطرح افغان به مناسبت انتشار

Ferdosi Emrooz

WEEKLY PUBLICATION

USPS (11070)

Issue: 411

Date: May 30, 2018

Subscription Rate:

USA: \$225 per year(52 issue)

Canada: \$275 per year(52 issue)

Europ: \$365 per year(52 issue)

Publisher:

Assal Pahlevan

Editorial, Advertising &

Subscription Office

Ferdosi Emrooz

17915 Ventura Blvd, #224

Encino, CA 91316

Periodicals Postage paid at Van Nuys, CA
and additional mailing offices

Tel: (818)-578-5477

Fax:(818)-578-5678

Post Master: send address change to the

Ferdosi Emrooz

17915 Ventura Blvd, #224

Encino, CA 91316

Tel: (818)-578-5477

Fax:(818)-578-5678

Email:

ferdosiemrooz@gmail.com

Website:

www.ferdosiemrooz.com

هفته نامه «فردوسی امروز» را مشترک شوید

«فردوسی امروز» در راستای آزادی و دموکراسی با همکاری

نویسندگان ارزشمند و اندیشمندان آزادیخواه

فرم اشتراک

Name:

نام

Last name:

نام خانوادگی

Address:

آدرس پستی

Country:

کشور

Telephone:

تلفن

هفته نامه فردوسی امروز

سردبیر: عباس پهلوان xxx مدیر مسئول: عسل پهلوان

از وب سایت «فردوسی امروز» دیدن فرمائید!

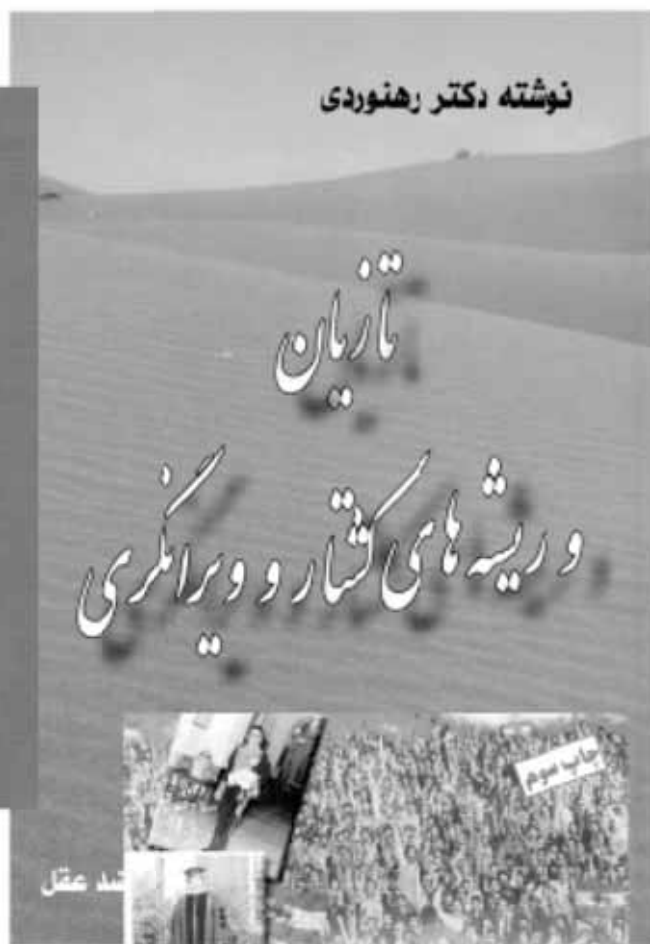
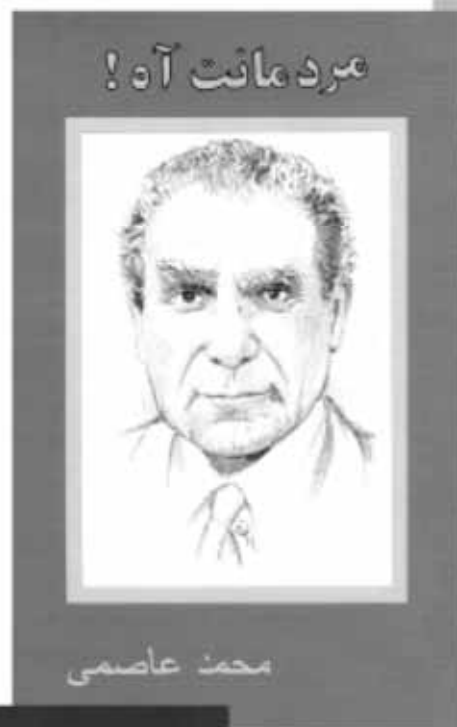
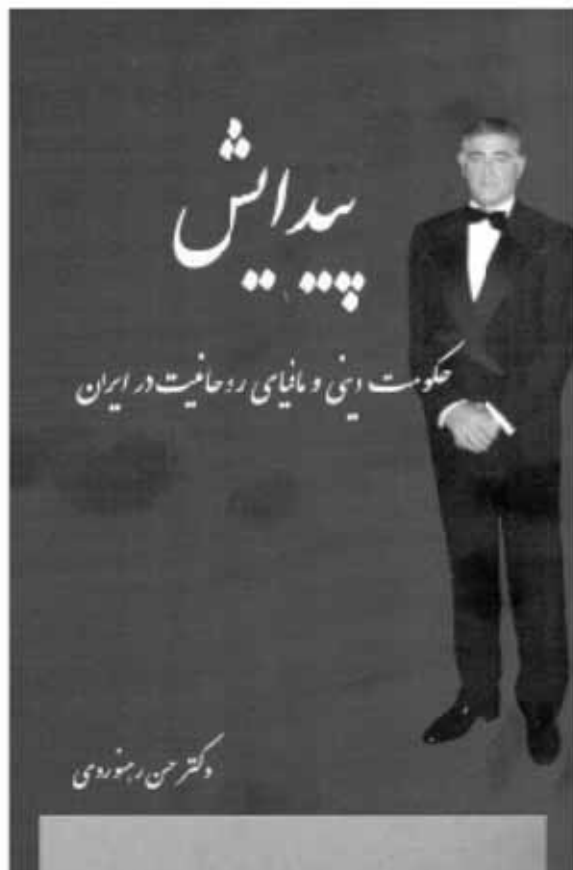
www.FerdosiEmrooz.com

شما می توانید مشترک اینترنتی ما شوید!

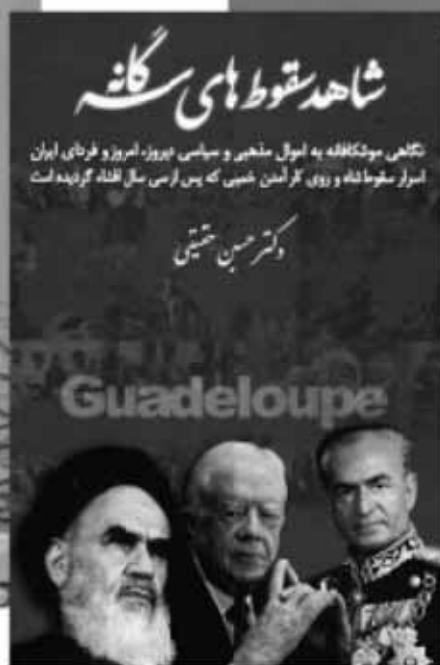
فقط با یک ایمیل می توانید مشترک «فردوسی امروز» شوید!

برای تهیه کتاب مورد علاقه تان با دفتر هفته نامه «فردوسی امروز» تماس حاصل نمائید!

کتابخانه فردوسی امروز



وریشه های کشتار و ویرانگری



با تخفیف ویژه

هر کتابی را، هر قدر دسترسی به آن مشکل باشد،

از ما بخواهید! Tel: (818)-578-5477



دکتر سام ابراهیمی

SAM EBRAHIMI, MD.

دارای دو بورد فوق تخصصی
در جراحی های قلب و عروق



خدا حافظی کنید با:

واریس و ورم پا
گرفتگی عضلات و درد پا
خواب رفتگی و بیقراری پا
خارش، تغییرات پوستی و زخم پا
بی حسی و سنگینی پا



incredibleVEINS
SKIN & BODY
California Institute for CardioVascular
& Laser Vein Surgery, PC

16030 Ventura Blvd., Encino CA 91436

818-900-2700

بیمه های مدیکر و

اکثر بیمه های P.P.O

پذیرفته می شود

درمان

هر رگ

فقط ۱۵ دقیقه

معالجات

سرپایی و

بدون جراحی

INCREDIBLEVEINS.COM